

«خیزش آبان ماه ۹۸» شکلی از «دیالوگ مردم ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» در چارچوب چهار شکل دیالوگ:

«جامعه زحمتکشان ایران با حاکمیت»، «جامعه مدنی ایران با حاکمیت»،

«جامعه سیاسی ایران با حاکمیت» و «سه جامعه فوق با همدیگر» بود

تولستوی (در نامه خود به کنگره صلح استکهلم) می‌گوید: «ما باید از آن چیزهائی سخن به میان آوریم که همه می‌دانند و کسی را یارای گفتن آن نیست». شاید اشکال چهارگانه دیالوگ (جامعه زحمتکشان ایران با حاکمیت، جامعه مدنی ایران با حاکمیت، جامعه سیاسی ایران با حاکمیت و سه جامعه زحمتکشان و مدنی و سیاسی با همدیگر) در شرایط تندپیچ نبرد امروز جامعه بزرگ ایران با رژیم مطلقه فقهاتی، از جمله آن سخن‌هائی باشند که گرچه سه جامعه فوق (زحمتکشان و مدنی و سیاسی ایران) به صورت روزمره و ساعت‌مره با این اشکال دیالوگ‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند، ولی هرگز «بدون سخن گفتن به صورت فرموله شده و تئوریک (از این دیالوگ‌های چهارگانه) نخواهیم توانست در عرصه مبارزه با حاکمیت مطلقه فقهاتی به موفقیت استراتژیک دست پیدا کنیم».

۲

☀ سخن روز - آیا بحران‌های مرکب رژیم مطلقه...

☀ تیتراژ اول - اشغال سفارت آمریکا

☀ جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران

☀ ما چه می‌گوییم؟ ۳۳

☀ آزادی و دموکراسی ۹۹

☀ تونس در طوفان بحران سیاسی ۳

☀ جنبش‌های خودجوش، خودسازمانده و... ۵

☀ تئوری تغییر ۹

☀ اقبال پیام آور ۵۷

☀ پرسش و پاسخ بیست ۸

☀ شریعتی در آینه اقبال ۷۲

☀ نبرد گفتمان‌ها ۴

☀ بحث‌شناسی ۸۱

☀ تفسیر سوره قصص ۱۰

☀ سلسله درس‌هائی از نهج‌البلاغه ۱۱

خودشان به صورت نقد نظری قدرت با حاکمیت دیالوگ می‌نمایند.

ثانیاً به همین دلیل است که سه جامعه فوق (جامعه زحمتکشان و جامعه مدنی و جامعه سیاسی ایران) «در بستر پراکسیس مطالبه‌گرایانه خودشان به صورت دینامیک رشد می‌کنند و به صورت دینامیک وارد فرایند خودسازماندهی و خودرهبری می‌شوند.»

ثالثاً باز در همین رابطه است که «فرایندهای مختلف حرکت و مبارزه آنها در چارچوب همان سه نوع دیالوگ با حاکمیت تعریف می‌شوند که عبارتند از: مطالباتی صرف، مطالباتی - سیاسی، سیاسی - مطالباتی و سیاسی - سیاسی.»

رابعاً «شکل مبارزه مطالبه‌محور یا شکل دیالوگ آنها هم به دو صورت جنبشی و خیزشی قابل تقسیم می‌باشند» زیرا:

الف - مبارزه یا دیالوگ آنها سنتز تبدیل نارضایتی‌های (مولود شرایط عینی سه جامعه مختلف زحمتکشان و مدنی و سیاسی) در چارچوب شرایط خاص ذهنی کنش‌گران این سه جامعه به صورت کنش‌های مختلف صنفی و اجتماعی و سیاسی می‌باشند و بدین ترتیب از اینجاست که باید بگوئیم که تا زمانیکه «شرایط عینی (فشارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و یا تبعیض‌های طبقاتی، اجتماعی، جنسیتی، مذهبی، قومی و نژادی و غیره) موجود در جامعه امروز ایران در بستر شرایط ذهنی (آگاهی و سازمان‌یابی) کنش‌گران سه جامعه مختلف (زحمتکشان و مدنی و سیاسی) پیوند دیالکتیکی پیدا نکنند، امکان شکل‌گیری مبارزه خاص یا

نکته مهمی که در این رابطه باید به آن عنایت ویژه بشود اینکه اساساً دیالوگ سه‌گانه (منهای دیالوگ سه جامعه فوق با هم دیگر) با حاکمیت (و یا اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت‌های اقتصادی و سیاسی و معرفتی) در یک جامعه غیر دموکراتیک، با سخن گفتن نظری روشنفکران و پیشگامان (به صورت شفاهی و کتبی) با حاکمیت در آن جامعه متفاوت می‌باشند؛ و این دو از فرش تا عرش متفاوت از هم هستند و البته کسی که به فهم این تفاوت دست پیدا نکند، بی‌اطلاع از همه این‌ها می‌باشد. چراکه سخن گفتن به صورت دیالوگ روشنفکرانه و یا به صورت پیشگامان نظری در یک جامعه غیر دموکراتیک با حاکمیت آن، تنها در چارچوب «نقد قدرت سه مؤلفه‌ای (اقتصادی و سیاسی و معرفتی) قابل تعریف می‌باشد» که البته در این رابطه برای فهم جوهر دیالوگ روشنفکرانه نظری - ذهنی آنها، ما باید به صورت ذهنی - نظری به کالبد شکافی نقد در دیسکورس آن‌ها پردازیم، اینکه «آیا نقد در رویکرد آنها نقد سلبی است، یا نقد ایجابی؟» و یا اینکه «نقد در رویکرد آنها شکل نظری و ذهنی و فکری دارد یا شکل عملی؟» و غیره.

اما برعکس دیالوگ روشنفکران و پیشگامان نظری، «دیالوگ جامعه زحمتکشان، جامعه مدنی و جامعه سیاسی (در یک جامعه استبدادزده و غیر دموکراتیک مثل جامعه امروز ایران) منهای اینکه صورت عملی دارند (نه ذهنی صرف) از جوهر مطالبه‌محور برخوردار می‌باشند و جوامع سه مؤلفه‌ای فوق در چارچوب زندگی خاص و مشخص خودشان به صورت خودجوش این اشکال سه‌گانه دیالوگ با حاکمیت را عملیاتی می‌کنند». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «منظور از سه نوع دیالوگ فوق با حاکمیت مطلقه فقهاتی در جامعه بزرگ ایران سه نوع مبارزه میدانی با حاکمیت مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، نه سه نوع بحث و نظر روشنفکرانه ذهنی به صورت شفاهی یا کتبی با حاکمیت مطلقه فقهاتی»؛ و از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که جوامع سه‌گانه (زحمتکشان و مدنی و سیاسی ایران به شکل مطالبه‌محور در جامعه استبدادزده و غیر دموکراتیک و فقه‌زده‌ای که تبعیض‌های جنسیتی، طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، قومی، فرهنگی و مذهبی بر آن حاکم می‌باشد) در چارچوب سه شکل دیالوگ فوق در جامعه امروز ایران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش می‌کشند. چراکه:

اولاً سه جامعه فوق (جامعه زحمتکشان و جامعه مدنی و جامعه سیاسی) در جامعه امروز ایران «تنها از مسیر زندگی خودشان می‌توانند شکل دیالوگ با حاکمیت مطلقه فقهاتی (شکل مبارزه) تعریف بکنند» که این کاملاً برعکس «شکل دیالوگ روشنفکران و اندیشمندان و نظریه‌پردازان و پیشگامان فکری (نظری - ذهنی) در جامعه ایران می‌باشد» زیرا این‌ها در چارچوب آگاهی و ذهنیت

جوامع بشری با حکومت‌های غیر دموکراتیک حاکم به صورت عام، تاریخ مبارزه مطالبه‌محور (صنفی و اجتماعی و سیاسی) آن‌ها برای تغییر شرایط حاکم بر خود بوده است؛ به عبارت دیگر «نوع دیالوگ بشر برای تغییر شرایط حاکم بر خودشان (با طبقه و هیئت‌های حاکمه غیر دموکراتیک) که جوهر مطالبه‌محوری (صنفی و مدنی و سیاسی) داشته‌اند، در تحلیل نهائی می‌توانیم به دو دسته دیالوگ‌های خیزشی و دیالوگ‌های جنبشی تقسیم بکنیم». از اینجا است که باید بگوئیم «برای فهم تفاوت دیالوگ‌ها (خیزش‌ها و جنبش‌ها) در جامعه بزرگ ایران باید موضوع را از مسیر فهم شرایط ذهنی متفاوت گروه‌های مختلف اجتماعی کشور ایران دنبال بکنیم» و این به معنای آن است که برای «مقابله کردن با خیزش‌های متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی به عنوان یک دیالوگ با حاکمیت مطلقه فقهاتی در جامعه امروز ایران (که خود یک آفت برای جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشند) تنها باید از کانال برخورد سلبی و ایجابی با شرایط ذهنی (کنش‌گران سه جامعه زحمتکشان و مدنی و سیاسی) یا بر پایه اعتلای خودآگاهی‌ها طبقاتی و اجتماعی و سیاسی (که مادیت این خودآگاهی در سازمان‌یابی آنها به عنوان یک سنتز جدید ظهور پیدا می‌کنند) به انجام برسد؛ و قطعاً تا زمانی که «کنش‌گران سه جامعه (زحمتکشان و مدنی و سیاسی کشور ایران) به صورت توده بی‌شکل عمل بکنند هرگز امکان اعتلای دیالوگی با حاکمیت مطلقه فقهاتی در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.»

برای مثال حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها و شهرهای امروز کشور ایران که صورت توده بی‌شکل دارند (و در جامعه امروز ایران به صورت بزرگ‌ترین گروه اجتماعی با جمعیت نزدیک به ۳۰ میلیون نفر می‌باشند و از جمع اقشار میانی با طبقه کارگر ایران هم افزون‌تر هستند) تنها توسط ساماندهی شرایط ذهنی آنها به صورت مشخص و کنکرت (و یا ساماندهی خودآگاهی‌های طبقاتی و اجتماعی و سیاسی آنها) و در ادامه آن تکوین سازمان‌یابی آنهاست که می‌توان به اعتلای دیالوگ با حاکمیت آنها از صورت آنتاگونیست خیزشی، به

دیالوگ جنبشی خودجوش و خودسازمانده و مستقل و دینامیک و تکوین یافته از پائین (با جوهرهای مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی) دست پیدا کرد. توجه داشته باشیم که حرکت سونامی‌وار (جبهه حاشیه‌نشینان اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران) با دیالوگ آنتاگونیستی که دارند، در آینده اگر (مانند دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) به علت عدم توازن قوای آنها با حاکمیت مطلقه فقهاتی سرکوب نشوند، حداکثر دستاوردی که می‌توانند برای جامعه بزرگ ایران به همراه بیاورند، رساندن جامعه ایران به مرز فروپاشی سیاسی و اجتماعی و غیره می‌باشد که در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که نه تنها فروپاشی سیاسی و اجتماعی هرگز نمی‌تواند برای جامعه ایران بسترساز تحول ساختاری و ریشه‌ای همه جانبه و دموکراسی جامع بشود، بلکه برعکس باید بگوئیم که فروپاشی سیاسی و اجتماعی (که تنها شکل سلبی داشته باشد و فاقد هرگونه آلترناتیو مثبت و ایجابی باشند) تنها می‌توانند بسترساز ظهور کابوس فاشیسم و پوپولیسم ستیزه‌گر در کشور ایران بشوند که امروز نمایش این کابوس فاشیسم در کشور ایران در شکل رژیم یک‌دست شده مطلقه فقهاتی حاکم (تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای و سپاه و نیروهای امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) می‌توانیم مشاهده نمائیم.

باری، در همین رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «هرگز از دل فروپاشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی یک جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی زائیده نمی‌شود.»

ج - عنایت داشته باشیم که از دهه هفتاد شرایط عینی (تراکم تضادها و تبعیض‌ها و ناهنجاری‌های اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی و سیاسی) در جامعه ایران (در خلاء شرایط ذهنی) بسترساز تکوین دیالوگ خیزشی و آنتاگونیستی در جبهه حاشیه‌نشینان اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران شده است و با تکوین و اعتلای دیالوگ‌های خیزشی و آنتاگونیستی، جبهه حاشیه‌نشینان اردوگاه کار و زحمت با حاکمیت مطلقه فقهاتی (از دهه ۷۰ تا آبان‌ماه ۹۸) همراه با ظهور هیولای خیزش‌های معیشتی متمیزه و بی‌سر و

بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی و در شرایط عدم توازن قوا با حاکمیت مطلقه فقهاتی حاکم بوده است و همچنین فراهم شدن بسترها جهت سرکوب همه جانبه توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است که امکان اعتلای سریع دیالوگ‌های جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر تکوین یافته از پائین ضعیف شده است؛ به عبارت دیگر غیبت و یا ضعف شرایط ذهنی (خودآگاهی و سازمان‌یابی) کنش‌گران این خیزش‌ها در طول سه دهه گذشته باعث گردیده که در تحلیل نهائی راندمان و فونکسیون این همه خیزش‌های معیشتی در جامعه بزرگ ایران تا این تاریخ غیر قابل توجه باشد. از اینجا است که باید نتیجه‌گیری کنیم که تا زمانی که «شرایط ذهنی حرکت جامعه بزرگ ایران بر پایه خودآگاهی‌های مشخص طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و در ادامه آن تکوین سازمان‌یابی‌ها مربوطه به صورت فراگیر مادیت پیدا نکنند، نمی‌توان برای آینده این خیزش‌های گاه‌حلزونی جایگاه تحول‌خواهانه ریشه‌ای و ساختاری و رو به جلو تعریف کرد» بنابراین، سؤال محوری که در این رابطه قابل طرح است اینکه «شرایط ذهنی یا اعتلای خودآگاهی آگاهی و سازمان‌یابی برای اعتلا و جایگزینی دیالوگ جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در این شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران چگونه حاصل می‌شود؟»

د - تفاوت دیالوگ خیزشی (آنتاگونیستی خودجوش و متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی) مطالبه‌محور معیشتی با دیالوگ جنبشی مطالبه‌محور (صنفی و مدنی و سیاسی) خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر تکوین یافته از پائین در این است که:

اول - «دیالوگ جنبش‌های مطالبه‌محور عبارتند از کنش‌های اعتراضی اجتماعی گروه‌های اجتماعی حول مطالبات مشخص». در صورتی که «دیالوگ خیزش‌های آنتاگونیستی معیشت‌محور عبارتند از کنش‌های اجتماعی که به صورت تصادفی شکل می‌گیرند». مثل گران شدن یک مرتبه سیصد درصدی قیمت بنزین (در ۲۵/۰۸/۱۳۹۸ توسط رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم) که به عنوان یک شوک بزرگ در جامعه ایران (که نزدیک به ۸۰ درصد جمعیت آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند و به قول محمد باقر قالیباف ۹۶ درصد آنها حتی توان تأمین حداقل زندگی عادی خود را ندارند و تنها ۴ درصد می‌توانند زندگی راحت داشته باشند و در جامعه‌ای که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۳۲ درصد آنها در فقر مطلق به سر می‌برند و به قول شیخ حسن روحانی رئیس‌جمهور یازدهم و دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بیش از ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۵ میلیون نفری ایران حتی بدون کمک‌های صدقه‌ای حکومت توان دستیابی به حداقل معیشت روزمره خود هم ندارند) توانست در عرض دو روز بیش از ۵۰ شهر بزرگ و کوچک کشور ایران را به حرکت درآورد.

دوم - در «دیالوگ خیزشی (و آنتاگونیستی متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی) شعار و احساسات غلبه دارد» اما در «دیالوگ جنبشی (مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین) برنامه و هدف بر پایه مطالبه‌های مشخص راهبر آن کنش‌گران جنبش‌ها می‌باشند.»

سوم - «دیالوگ خیزشی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بستر ساز ظهور پوپولیسم و فاشیسم می‌شوند»، اما «دیالوگ جنبشی بستر ساز اعتلای حرکت درازمدت و خودرهبر و خودسازمانده و فراگیر طبقاتی و اردوگاهی کنش‌گران سه جامعه زحمتکشان و مدنی و سیاسی کشور ایران در راستای تغییر توازن قوا به سود خود می‌شوند.»

چهارم - در «دیالوگ خیزشی و آنتاگونیستی، کنش‌گران متمیزه و بی‌هدف و بی‌سر و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی با انگیزه‌های متفاوت و شعارهای پراکنده حول یک اعتراض و کنش‌گری اجتماعی جمع می‌شوند» اما در «دیالوگ جنبشی مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی (سه جامعه زحمتکشان و مدنی و سیاسی کشور ایران) افراد تنها حول مطالبات مشخص و کنکرت جمع می‌گردند.»

پنجم - در «دیالوگ خیزشی و آنتاگونیستی به علت متمیزه و بی‌سر بودن کنش‌گران آن امکان تداوم در

حرکت (و یا درازمدت شدن پروسه مبارزه) وجود ندارد»، یعنی در شرایطی که توازن قوا به سود حاکمیت می‌باشد، این خیزش‌ها در حداقل زمان توسط دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب می‌شوند؛ اما برعکس در «دیالوگ جنبشی (مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی، خودجوش و خودسازمانده و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین) شرایط برای تداوم و درازمدت شدن مبارزه و استحاله جنبش‌ها از صورت آکسیونی به سمت جنبش‌های اعتصابی فراگیر و تغییر توازن قوا به سود کنش‌گران این جنبش‌ها فراهم می‌باشد.»

ششم - در «دیالوگ خیزشی و آنتاگونیستی شعارها سلبی است و دیالوگ بدون طرح شعارهای ایجابی و آلترناتیوی می‌باشد» اما برعکس در «دیالوگ جنبشی (مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی در فرایندهای مختلف، صنفی - صنفی و صنفی - سیاسی و سیاسی - صنفی و سیاسی - سیاسی) به خاطر جوهر مطالبه‌محور بودن (صنفی و مدنی و سیاسی) آن‌ها همراه با شعارهای سلبی، شعارهای ایجابی هم مطرح می‌گردد.»

هفتم - در «دیالوگ خیزشی و آنتاگونیستی تکثر و تعدد رویکرد در بین کنش‌گران وجود دارد» اما در «دیالوگ جنبشی مطالبه‌محور (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک، تکوین یافته از پائین) وحدت رویکرد بر پایه مطالبه مشترک بین کنش‌گران آن وجود دارد.»

هشتم - در «دیالوگ خیزشی (به علت عدم وحدت رویه و پیوند تصادفی بین کنش‌گران و اتمیزه بودن و فقدان استراتژی و تاکتیک و برنامه) شرایط برای تزریق آنتاگونیسم و خشونت از طرف دستگاه‌های و نیروهای چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (آنچنانکه در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) و حتی آنتاگونیسم و خشونت زودرس خود کنش‌گران (بر علیه نیروهای سرکوب‌گر حاکمیت) فراهم می‌باشد» و البته دلیل اصلی ظهور آنتاگونیست نارس (در دیالوگ خیزشی برای کنش‌گران آن) به این خاطر است که در «دیالوگ خیزشی در خلاء

استراتژی و تاکتیک و برنامه عملی و نظری، خیزش‌ها در حداقل زمان ممکن و یا از همان بدو شروع جوهر سیاسی صرف پیدا می‌کنند» اما برعکس در «دیالوگ جنبشی مطالبه‌محور، تغییر جوهر مبارزه اعتراضی و مطالباتی کنش‌گران تنها در عرصه تغییر توازن قوا و بر پایه استراتژی و تاکتیک و برنامه از پیش تعریف شده حاصل می‌شود، نه به صورت خود به خودی». همین امر باعث می‌گردد تا در «دیالوگ جنبشی مطالبه‌محور، پروسه اعتراضی کنش‌گران در چارچوب مدیریت خود کنش‌گران مشخص بشود، نه به صورت تزییقی توسط برنامه مهندسی شده دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.»

قابل ذکر است که آنچنانکه در جریان کمپین ۱۴۰۰ جنبش مطالباتی اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور (در بیش از صد روز که از ۲۹ خرداد ۱۴۰۰ تا نیمه اول مهرماه ۱۴۰۰ به صورت متوالی و متناوب ادامه داشت) شاهد بودیم، این جنبش عظیم اعتصابی (که بزرگترین جنبش اعتصابی در ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود) به علت همین دیالوگ جنبشی و جوهر مطالباتی و داشتن رهبری جمعی (که همان شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پروژه‌ای - پیمانی بودند) و برنامه و تاکتیک و استراتژی (که در بیانیه ۹ ماده‌ای آغازین شورای سازماندهی اعتراضات کارگران فوق مشخص شده بود) این ابر جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین و مستقل (از تشکلهای زرد حکومتی و جناح‌های درونی قدرت و همچنین مستقل از تمام جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین و داخل کشور از راست راست تا چپ چپ که به دنبال کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی حاکم می‌باشند) در طول بیش از صد روز عمر این ابر جنبش کارگری ایران، حتی برای یک دفعه هم کنش‌گران اعتصابی وارد برنامه خشونت‌گرائی تحمیلی از طرف دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشدند. بیافزائیم که به علت همین تاکتیک و استراتژی و برنامه و هدف مشخص از پیش تعریف شده بود که این ابر جنبش اعتصابی ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حتی توسط



عقب‌نشینی مهندسی شده کارفرمایان خود (مثل قبول صوری افزایش حقوق بالای ۱۲ میلیون تومان و یا قبول طرح ۲۰ روز کار و ده روز مرخصی) آن‌ها نتوانستند (مانند مرداد ماه سال ۱۳۹۹) کنش‌گران این ابر جنبش اعتصابی را فریب بدهند.

نهم - در «دیالوگ خیزشی اگر مبارزه صورت درازمدت پیدا کند و سرکوب نشوند، در تحلیل نهائی کنش‌گران حداکثر می‌توانند به فروپاشی سیاسی و اجتماعی دست پیدا کنند» در صورتی که در «دیالوگ جنبشی (مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین) با درازمدت شدن پروسه مبارزه، شرایط برای تغییر توازن قوا به سود کنش‌گران و تحول ریشه‌ای و ساختاری و حرکت به رو جلو آنها فراهم می‌گردد» و دلیل این امر هم آن است که «فرسایشی و درازمدت شدن مبارزه جنبش‌های مطالباتی شرایط برای رشد افقی و عمودی آنها فراهم می‌کند» و البته همین «رشد افقی و عمودی جنبش‌های مطالباتی بستر ساز پیوند شاخه‌های مختلف جنبش‌های مطالباتی می‌شود».

برای مثال شاهدیم که طولانی‌ترین جنبش مطالباتی (به لحاظ زمانی در ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) جنبش اعتصابی و اعتراضی مطالبه‌محور کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه می‌باشد که در راستای پرداخت حقوق معوقه و حذف خصوصی‌سازی (و دفع باند اسدیگی) و تسهیلات تأمین اجتماعی و غیره مبارزه می‌کنند. آنچنانکه علی‌الدوام این جنبش اعتصابی استمرار دارد. بدین خاطر اگر بخواهیم یک جمع‌بندی در رابطه با پروسه جنبش مطالبه‌محور اعتراضی - اعتصابی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه ارائه بدهیم، می‌توانیم بگوئیم که «منهای اینکه این جنبش اعتصابی - اعتراضی و مطالبه‌محور کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در بستر جنبش مطالباتی خودشان توانسته‌اند حتی رژیم مطلقه فقهاتی را (در رویارویی با خصوصی‌سازی نئولیبرالیستی در مجتمع نیشکر هفت توسط باند فاسد اسدیگی) وادار به عقب‌نشینی بکنند و منهای اینکه در بستر این پروسه درازمدت جنبش مطالباتی خود، وحدت عمودی و درونی میان خود کنش‌گران این جنبش (کارگران مجتمع نیشکر هفت

تپه) پیوسته روندی صعودی داشته است و منهای اینکه دستاوردهائی سازمان‌یابی قابل توجهی جهت سازماندهی کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی من جمله کنش‌گران جنبش طبقاتی اردوگاه بزرگ کار و زحمت در طول این پروسه به دست آورده‌اند (که از جمله آنها می‌توانیم به سازمان‌یابی آنها بر پایه مجمع عمومی که تلفیقی است از گردهمائی و تشکل آزاد است) اشاره بکنیم که آنچنانکه در پروسه کمپین ۱۴۰۰ جنبش مطالباتی اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی شاهد بودیم، همین مکانیزم تشکل‌یابی بر پایه مجمع عمومی، با تاسی از کارگران نیشکر هفت تپه (که برای اولین بار آنها بودند که این مکانیزم را جهت سازمان‌یابی خود به کار گرفتند) به عنوان یک مکانیزم تشکل‌یابی مستقل و سیال و آزاد و ایمن در برابر ضربه‌های مهندسی شده دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به کار گرفتند، از همه مهمتر اینکه جنبش اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی مجتمع نیشکر هفت تپه در بستر این جنبش درازمدت خود توانسته‌اند به صورت دو طرفه پیوند افقی با دیگر جنبش‌های مطالباتی اجتماعی جامعه بزرگ ایران در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران جهت تغییر توازن قوا به سود این جنبش‌های مطالباتی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حاصل نمایند». لذا از اینجا است که شاهدیم که از جنبش دانشجویی با شعار: «فرزندان کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم» تا جنبش بازنشستگان با شعار: «تنها کف خیابون - بدست میاد حقمون» و تا جنبش معلمان با شعار: «کارگر، معلم، دانشجو - اتحاد اتحاد» و از همه مهمتر جنبش کارگران فولاد اهواز با شعار: «ما کارگران فولاد، علیه ظلم و بیداد - می‌ایستیم، می‌میریم، حقمان می‌گیریم»، از جنبش مطالباتی اعتراضی، اعتصابی، کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه حمایت همه جانبه کردند.

دهم - در «دیالوگ خیزشی معیشتی از آنجائیکه خاستگاه اصلی کنش‌گران این خیزش‌ها (در جامعه بزرگ ایران در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به خصوص از دهه ۷۰ که این خیزش‌ها صورت فراگیر و گسترده و حرکت حلزونی پیدا کردند) حاشیه‌نشینان شهرها می‌باشند و با توجه به تنوع



ماهیت طبقاتی حاشیه‌نشینان، می‌توان دآوری کرد که خیزش‌ها یک حرکت فراطبقاتی بر پایه مبارزه با فقر و فلاکت و مطالبه معیشت در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند» برعکس «جنبش‌های مطالباتی که حرکت‌های طبقاتی دارند و به خاطر همین جوهر طبقاتی جنبش‌های مطالباتی است که جنبش‌های اجتماعی در جامعه امروز ایران به لحاظ طبقاتی صورت‌تلفی دارند، یعنی از جنبش کارگری با جوهر طبقاتی که دارند در آن حضور دارند تا جنبش معلمان و مزدبگیران و جنبش پرستاران و جنبش بازنشستگان و غیره که ماهیت خرده بورژوازی دارند و دارای خاستگاه اقشار میانی جامعه ایران می‌باشند». پر واضح است که علت و دلیل این موضوع در این امر نهفته است که «جنبش‌های مطالباتی اجتماعی در جامعه امروز ایران کنش‌های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از حکومت و جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور از راست تا چپ می‌باشند که (در شکل‌های اعتراضی و اعتصابی و آکسیون‌ی و اجتماعات خیابانی و غیره) در یک دوره معینی در راستای رسیدن به مطالبات مشخص هویت پیدا می‌کنند و بر پایه آن هویت مطالبات خودشان را دنبال می‌نمایند.»

یازدهم - در «دیالوگ خیزشی حرکت کنش‌گران صورت عکس‌العملی دارد» به بیان دیگر در «دیالوگ خیزشی کنش‌گران آن خیزش‌ها در حرکت اعتراضی خود به صورت واکنشی عمل می‌کنند نه کنشی» و دلیل این امر هم ریشه در آن دارد که کنش‌گران خیزش‌ها به علت تمیزه و بی‌سر بودند و در خلاء برنامه و استراتژی و تاکتیک مشخص هرگز و هرگز نمی‌توانند به صورت معین و مشخص حرکت جمعی برنامه‌ریزی شده کنشی داشته باشند زیرا انجام حرکت جمعی کنشی در گرو:

۱- آگاهی کنکرت و مشخص کنش‌گران.

۲- تشکل و سازمان‌یابی کنش‌گران.

۳- رهبری و نهاد رهبری در حرکت.

۴- استراتژی و تاکتیک مشخص.

۵- برنامه‌ریزی در کادر تحلیل مشخص از شرایط

مشخص می‌باشد.

بدون تردید، خارج از این چارچوب امکان حرکت کنشی در بستر مبارزه مطالباتی برای کنش‌گران وجود ندارد و همین «جوهر واکنشی خیزش‌های معیشتی باعث می‌گردد تا منهای اینکه این خیزش‌های خودجوش نتوانند به سازمان‌یابی و رهبری خودجوش و مستقل تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند و منهای اینکه نتوانند به صورت درازمدت حرکتشان تداوم بدهند و منهای اینکه نتوانند در بستر حرکت خودشان از شعار ایجابی و آلترناتیوی برخوردار بشوند و تنها با شعار سلبی حرکت کنند و منهای اینکه نتوانند در عرصه حرکت جمعی خود صاحب شعار واحد بشوند و مطالبه واحدی را دنبال کنند، از همه مهمتر اینکه همین جوهر واکنشی حرکت آنها باعث می‌گردد تا شرایط برای انحراف حرکت آنها به وسیله رهبری و چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جریان‌های جامعه سیاسی از راست تا چپ (در راستای استراتژی کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی برای جریان خاص خود در داخل و خارج از کشور) برای یارگیری و سربازگیری از آنها فراهم بشود» اما برعکس دیالوگ خیزشی در «دیالوگ جنبشی مطالبه‌محور به علت اینکه این مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی مشخص و کنکرت مشترک گروه‌های اجتماعی هستند که (به صورت خودجوش و خودسازمانده و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین) همراه با برنامه‌ریزی قبلی آنها عامل حرکت آنها می‌شود، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا حرکت کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین و مستقل از حکومت و جریان‌های جامعه سیاسی ایران) صورت کنشی داشته باشند، نه صورت واکنشی.»

پر پیداست که همین «ماهیت کنشی حرکت کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین) باعث می‌گردد تا جنبش‌های مطالبه‌محور در پروسه رشد و اعتلای خود به رهبری متمرکز و بسیج و سازماندهی به صورت مستقل و خودجوش و تکوین



یافته از پائین دست پیدا کنند». برای فهم این مهم تنها کافی است که به فرموله کردن خودویژگی‌های خیزش معیشتی آبان‌ماه ۹۸ پردازیم به این ترتیب که:

۱ - آنچه که باعث خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ گردید بازتولید حرکت اعتراضی بخش عظیمی از جمعیت ایران نسبت به بحران بقای خود توسط افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین در تاریخ ۲۵ آبان‌ماه ۹۸ بود؛ زیرا خود این افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث سقوط سریع و هراسناک سطح زندگی آنها می‌شد.

۲ - شعار محوری کنش‌گران خیزش معیشتی و ضد فقر و بر علیه بیکاری آبان‌ماه ۹۸ عبارت بود از: «بنزین گرانتر شده - ملت فقیرتر شده».

۳ - خلاء استراتژی و خلاء تاکتیک و خلاء برنامه و خلاء مطالبات روشن و خلاء سازمان‌یابی و فقدان هویت طبقاتی از خودویژگی‌های بارز خیزش آبان‌ماه ۹۸ بود.

۴ - سرعت انفجاری خیزش آبان‌ماه ۹۸ که در عرض کمتر از ۵ روز توانست بیش از ۱۰۰ کلان‌شهر و شهرستان جغرافیای ایران را در بر بگیرد، خود نشان دهنده آن بود که انباشت ناخرسندی‌های ناشی از نابرابری، تبعیض جنسیتی، تبعیض قومی، تبعیض ملی، تبعیض مذهبی، تبعیض زبانی، تبعیض طبقاتی و غیره در جامعه ایران برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مهارناپذیر شده است و همین امر باعث گردید تا خیزش آبان‌ماه ۹۸ ابعاد انفجاری پیدا کند.

۵ - سرعت انفجاری خیزش معیشتی و فسرستیز آبان‌ماه ۹۸ باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت مهار این خیزش ملی آخرین ابزار حکمرانی مطلقه خودش یعنی ابزار قهر و سرکوب را در اولین مرحله حرکت خود به کار بگیرد. بدین ترتیب بود که گسل‌های طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و غیره موجود در جامعه ایران در حمایت از کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ فعال شدند.

۶ - توده بی‌شکل تهیدستان شهری و بیکاران و جوانان تحصیل کرده فاقد شغل و کار که در جایگاه قانونی خیزش آبان‌ماه ۹۸ قرار داشتند، در اندک مدتی پس از ورود انفجاری آنها به خیابان‌ها توانستند به کمک

انواع شبکه‌های واقعی و مجازی ارتباط ناپایداری بین خود ایجاد نمایند که با قطع اینترنت توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این ارتباط ناپایدار آنها گسسته گردید؛ و در نتیجه همین امر باعث گردید که توده عظیم تهیدستان شهری در خیزش آبان‌ماه ۹۸ نتوانند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند و حاصل آن گردید که با کشتار و سرکوب هولناک توسط دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ سرکوب بشود.

۷ - برعکس خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ که حاشیه‌نشینان شهری نسبت به اقشار میانی شهری نقش عمده داشتند در خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ این طبقه متوسط شهری بود که نقش عمده داشت.

۸ - در خیزش آبان‌ماه ۹۸ مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ جنبش کارگری ایران غایب بودند.

۹ - حجم خشونت و کشتار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خیزش آبان‌ماه ۹۸ به مراتب بیشتر از حجم خشونت و کشتار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ بود.

۱۰ - فونکسیون سیاسی - اجتماعی خیزش آبان‌ماه ۹۸ بسیار بیشتر از فونکسیون سیاسی - اجتماعی خیزش دی‌ماه ۹۶ بود و دلیل این امر هم آن بود که منهای اینکه کشتار و سرکوب و دستگیری در آبان‌ماه ۹۸ بسیار بالاتر و وسیع‌تر از کشتار دی‌ماه ۹۶ بوده است (طبق گزارش رویتر تعداد کشته‌های خیزش آبان‌ماه توسط نیروهای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۱۵۰۰ نفر بوده و تعداد دستگیرشدگان بیش از ۷۰۰۰ نفر بوده است) و منهای اینکه عامل اولیه خیزش آبان‌ماه ۹۸ (افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین) موضوع اکثریت جامعه ایران (از اقشار میانی تا اعماق جامعه ایران) بوده است، از همه مهمتر اینکه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، طبقه متوسط در خیزش آبان‌ماه ۹۸ نقش محوری داشتند که در مقایسه با حاشیه‌نشینان شهری (که در خیزش دی‌ماه ۹۶ نقش محوری داشتند) اگرچه حاشیه‌نشینان به لحاظ کمی جمعیتی فراتر از اقشار میانی جامعه ایران دارند اما به لحاظ ذهنی و ارتباطی طبقه متوسط شهری هم در داخل

و هم در خارج از کشور از پتانسیل بیشتری برخوردار می‌باشند. البته سرنگونی هواپیمای اوکراینی با ۱۷۶ کشته در دی‌ماه ۱۳۹۸ باعث گردید تا خیزش آبان‌ماه ۹۸ خودش را در جریان سرنگونی هواپیمای اوکراینی هم بازتولید بکند. بدین خاطر همین امر باعث بالا رفتن فونکسیون سیاسی - اجتماعی خیزش آبان‌ماه ۹۸ نیز گردید.

۱۱ - در خیزش آبان‌ماه ۹۸ به صورت عریان «اولویت شعار نان بر شعار آزادی مادیت پیدا کرد» و بی‌شک این موضوع سبب آن شد که شعار محوری خیزش آبان‌ماه ۹۸ بدل بشود به: «بنزین گران تر شده - ملت فقیرتر شده.»

۱۲ - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آبان‌ماه ۹۸ وارد فاز جدیدی از سرکوب شد زیرا حزب پادگانی خامنه‌ای از آبان‌ماه ۹۸ به این نتیجه‌گیری رسیدند که بزرگ‌ترین خطری که به صورت بالفعل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند، اعتلای حلزونی خیزش‌های ملی معیشتی هستند، بنابراین بدین ترتیب بود که رویکرد یکپارچه کردن حاکمیت بر محور سپاه و حزب پادگانی او از همان زمان در دستور کار حزب پادگانی خامنه‌ای قرار گرفت؛ و خامنه‌ای ابتدا در قوه قضائیه با انتخاب ابراهیم رئیسی به جای صادق لاریجانی این پروسه یکپارچه کردن نظام شروع کرد و در اسفند ماه ۹۸ این رویکرد یکپارچه کردن نظام با انتخابات مهندسی شده تمام عیار مجلس یازدهم به قوه مقننه رسانید و بالاخره در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ پروژه یکپارچه کردن قدرت نظام، به قوه مجریه رسانید. یکی از مهم‌ترین هدف‌های حزب پادگانی خامنه‌ای از یکپارچه کردن نظام، قوی کردن مشت آهنین سرکوب خود جهت سرکوب خیزش‌های فراگیر معیشتی می‌باشد و به همین دلیل است که می‌توان دآوری کرد که در آبان‌ماه ۹۸ حزب پادگانی خامنه‌ای دریافت که دیگر با شیوه ۴۰ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌توانند بر مردم ایران حکومت کنند.

۱۳ - خیزش آبان‌ماه ۹۸ این درس را به جامعه سیاسی ایران آموخت که درست است که جوهر خیزش معیشتی آبان‌ماه ۹۸ مطالبه‌محور بوده است، اما این خیزش‌های مطالبه‌محور از آنچنان و پتانسیلی

در جامعه بحران‌زده ایران برخوردار می‌باشند که می‌توانند با یک شک بدل به خیزش سیاسی بشوند.

۱۴ - خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که خیزش‌های ملی (در حد دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) نشان دهنده دیالوگ بی‌واسطه جامعه ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی در شرایط انسداد سیاسی و انسداد اجتماعی و انسداد اقتصادی امروز جامعه ایران می‌باشد. علت اینکه در مقایسه با دیالوگ جنبشی مطالبه‌محور (در جامعه امروز ایران) باید خیزش مطالبه‌گرایی معیشتی آبان‌ماه ۹۸ را دیالوگ جامعه ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکنیم آن است که هرگز گستردگی جنبش‌های مطالبه‌محور (در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به لحاظ کمی در سطح کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ نبوده است. باری، به صورت مشخص در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، دیالوگ بین حاکمیت و مردم و یا به عبارت دیگر دیالوگ بین مردم و حاکمیت سه فرایند مختلف داشته است که عبارتند از:

الف - انتخابات و صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که البته این فرایند دیالوگ در پروسه ۴۲ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، فراز و نشیب‌های زیادی داشته است و برای دو دهه (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) این فرایند (دیالوگ انتخابات و صندوق‌های رأی) در خدمت تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت بوده است؛ که سرانجامش به خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ رسید که مردم با شعار: «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا»، فرایند دیالوگ انتخابات در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به پایان رسید.

ب - فرایند دوم دیالوگ مردم ایران با حاکمیت در بستر جنبش‌های نافرمانی مدنی شکل گرفت که توسط آن توده‌های مردم ایران با تحریم کردن همگانی امور وابسته به حکومت (برای مثال انتخابات و صندوق‌های رأی) این نافرمانی خود را به نمایش می‌گذارند که اوج فرایند دیالوگ با جنبش نافرمانی مدنی را می‌توانیم در تحریم انتخابات اسفند ماه ۹۶ مجلس یازدهم و انتخابات خرداد ۱۴۰۰ در خصوص ریاست جمهوری سیزدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مشاهده بکنیم.

چراکه طبق آمارهای مهندسی شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان دهنده تحریم بیش از ۵۸ درصدی مردم ایران می‌باشد.

ج- فرایند سوم دیالوگ بین مردم و حکومت حرکت‌های اعتراضی با دو شکل متفاوت جنبشی و خیزشی می‌باشند که البته آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، دیالوگ خیزشی مطالبه‌محور معیشتی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ نشان داده‌اند که دیالوگ خیزشی (در مقایسه با دیالوگ جنبشی) از جایگاه فرآگیرتری به عنوان دیالوگ مردم ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی (در شرایط انسداد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی موجود جامعه ایران) برخوردار می‌باشند. اضافه کنیم که بین دیالوگ جامعه سیاسی ایران با حاکمیت با دیالوگ مردم ایران با حاکمیت تفاوت وجود دارد. برای مثال ۳۰ خرداد ۶۰ تعیین‌کننده شکل دیالوگ جامعه سیاسی با حاکمیت بود، نه شکل دیالوگ مردم ایران با حاکمیت و یا جنبش سبز سال ۸۸ که با شعار: «رأی من کو؟» شکل گرفت، تعیین‌کننده شکل دیالوگ جناح‌های درونی قدرت با حزب پادگانی خامنه‌ای بود، نه شکل دیالوگ مردم ایران با حاکمیت. به بیان دیگر خیزش آبان‌ماه ۹۸ در کنار خیزش دی‌ماه ۹۶ نشان داد که دیالوگ خیزشی به عنوان شکل جدید دیالوگ توده‌های اعماق جامعه بزرگ ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.

۱۵- برای کالبد شکافی انواع دیالوگ مردم ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی باید جامعه ایران را به سه جامعه زیرمجموعه یعنی:

الف - جامعه زحمتکشان یا اردوگاه کار و زحمت که شامل دو جبهه بزرگ حاشیه‌نشینان شهرها و طبقه کار ایران می‌شوند.

ب - جامعه مدنی.

ج - جامعه سیاسی، تقسیم بکنیم.

۱۶- در خصوص دیالوگ جامعه زحمتکشان (اردوگاه کار و زحمت ایران از حاشیه‌نشینان تا طبقه کارگر ایران) با حاکمیت مطلقه فقهاتی باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً شکل دیالوگ اردوگاه کار و زحمت ایران (از حاشیه‌نشینان تا طبقه کارگر ایران) با حاکمیت مطلقه فقهاتی به دو شکل:

اول - دیالوگ خیزشی.

دوم - دیالوگ جنبشی، قابل تقسیم می‌باشد.

ثانیاً شکل دیالوگ بخش حاشیه‌نشینان شهری با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که از دهه ۷۰ به صورت فرآگیر تکوین پیدا کرده است)، به علت متمیزه و فقدان هویت طبقاتی روشن و خلاء استراتژی و تاکتیک و برنامه و مطالبات روشن و بی‌سر بودن و کثرت کمی جمعیت آنها (که امروزه به خصوص در شرایط اوج‌گیری ابر بحران‌های اقتصادی و کرونائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به بیش از ۳۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۵ میلیون نفری جامعه بزرگ ایران رسیده است) صورت خیزشی داشته است؛ که البته حرکت خیزشی آنها صورت حلزونی داشته است. قابل ذکر است که شکل دیالوگ خیزشی بخش حاشیه‌نشینان شهرها (اردوگاه کار و زحمت ایران) در طول سه دهه گذشته صورت آکسیونی و خیابانی و تکوین یافته از پائین و خودجوش هم داشته است و به علت خاستگاه آنها که در شهرها بوده است، خیزش آنها تنها در شهرها صورت می‌گرفته است، همچنین هرگز خیزش آنها به جنبش‌های اعتصابی بخش دیگر اردوگاه کار و زحمت یعنی طبقه کارگر ایران پیوند پیدا نکرده است. به بیان دیگر، به علت عدم برنامه و عدم سازمان‌یابی و عدم رهبری، منهای اینکه خیزش‌های خودجوش تکوین یافته از پائین جوهر معیشتی داشته‌اند و منهای اینکه شعارهای غالب آنها فقرستیزانه و علیه بیکاری بوده است و منهای اینکه بستری جهت نفوذ پوپولیسم غارت‌گر و ستیزه‌گر و جریان‌های طالب کسب قدرت سیاسی از بالا بوده‌اند، از همه مهمتر اینکه در اولین برخورد با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وارد فاز آنتاگونیسم می‌شوند.

به عنوان مثال در خرداد ۷۱ تا فروردین ۷۴ دیالوگ خیزشی (بخش حاشیه‌نشینان اردوگاه کار و زحمت) در شکل آنتاگونیسم آن به صورت خودجوش و تکوین



یافته از پائین در ۱۰ شهر ایران یعنی: مشهد، شیراز، زاهدان، زنجان، ارومیه، اراک، مبارکه، قزوین و اسلام شهر مادیت پیدا کردند. در یک جمع‌بندی کلی می‌توانیم شکل دیالوگ خیزشی بخش حاشیه‌نشینان اردوگاه کار و زحمت با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به صورت خیزشی - آنتاگونیستی تعریف بکنیم. برای فهم اوج قهر و خشم کنش‌گران در دیالوگ خیزشی حاشیه‌نشینان با حاکمیت، کافی است که بدانیم که در سال ۱۳۷۱ در عرض تنها دو ساعت در کوی طلاب مشهد، کنش‌گران خیزشی بیش از دو کیلومتر به آتش کشیدند که البته جوهر آنتاگونیسم دیالوگ خیزشی بخش حاشیه‌نشینان شهرها مولود آن است که کنش‌گران این عرصه چیزی برای از دست دادن ندارند و لذا قادر به پرداخت هزینه ریسک در دست زدن به آتش را پردازند. نکته دیگری که در خصوص شکل دیالوگ خیزشی و آنتاگونیستی بخش حاشیه‌نشینان اردوگاه کار و زحمت ایران باید در نظر داشته باشیم، اینکه منهای خیزش آبان‌ماه ۹۸ در هیچکدام از خیزش‌های حاشیه‌نشینان در سه دهه گذشته، اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری نقش پر رنگی نداشته‌اند و تنها در خیزش آبان‌ماه ۹۸ بود که در کنار حاشیه‌نشینان شهری، بخش طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه ایران قابل توجه بودند. البته باز هم تکرار می‌کنیم و از این تکرار خود هرگز خسته نمی‌شویم که «در دیالوگ خیزشی و آنتاگونیستی بخش حاشیه‌نشینان اردوگاه کار و زحمت ایران هرگز و هرگز در طول سه دهه گذشته بخش دیگر اردوگاه کار و زحمت یعنی طبقه کارگر ایران حضور نداشته است.»

نباید فراموش بکنیم که شوک ناشی از اجرای سیاست‌های نئولیبرالیستی و یا تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی یعنی سیاست‌هایی که با هدف باز توزیع ثروت بین نیروهای وابسته به حاکمیت و در رأس آنها سپاه و نیروهای امنیتی صورت گرفت، عامل اولیه تکوین دیالوگ خیزشی آنتاگونیستی بین بخش حاشیه‌نشینان اردوگاه کار و زحمت با رژیم مطلقه فقهاتی بوده است که البته بعداً در بستر منوپل شدن سیطره سپاه و نیروی‌های امنیتی به عنوان ابر کارتل

اقتصادی (در دولت‌های بعدی به خصوص در دولت محمود احمدی نژاد، به قول همین محمود احمدی نژاد این برادران قاچاقچی سپاه و نیروهای امنیتی) توانستند بستر خیزش بخش حاشیه‌نشینان اردوگاه کار و زحمت ایران را از دی‌ماه ۹۶ به صورت فراگیر و ملی در آورند و از آنجا بود که از دی‌ماه ۹۶ و به خصوص در خیزش آبان‌ماه ۹۸ شکل دیالوگ خیزشی و یا آنتاگونیستی مردم ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی به صورت شکل غالب و خطرناک برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شد که یک‌دست کردن حاکمیت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای از خیزش آبان‌ماه الی الان در راستای بسترسازی جهت سرکوب همه جانبه این خیزش‌های ملی در آینده می‌باشد.

باری، اگر بخواهیم مبانی دیالوگ خیزشی و آنتاگونیستی بخش حاشیه‌نشینان شهرها در اردوگاه کار و زحمت ایران فرموله نمائیم باید بگوئیم که:

الف - در «دیالوگ خیزشی پویائی درونی کنش‌گران سبب می‌شود که مبارزه با فقر و برای معیشت به سرعت به مبارزه برای تغییر در کادر مطالبات سیاسی بدل بشود.»

ب - در «دیالوگ خیزشی نهادهای صنفی و تشکل‌های مدنی و احزاب و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ نقشی در بسیج و سازماندهی آنها ندارند.»

ج - در «دیالوگ خیزشی کنش‌گران آن در واکنش به سرکوب حاکمیت، پتانسیل بالائی برای توسل به خشونت متقابل دارند» بنابراین در «دیالوگ خیزشی (آنچنانکه در خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) خشونت صورت شورش کور ندارد، بلکه تنها از طرف کنش‌گران این خیزش‌ها مراکز و نهادهای قدرت و ثروت حاکمیت از بانک‌ها تا نهادهای وابسته به حزب پادگانی خامنه‌ای مورد حمله قرار می‌گیرند.»

د - ترکیب طبقاتی در «دیالوگ خیزشی بر پایه حاشیه‌نشینان اردوگاه کار و زحمت ایران، ترکیبی است که بخش‌های اصلی آن نه تنها از درون فاقد سازمان‌یافتگی و انسجام است، بلکه در میان خود

نیز از نبود پیوندهای لازم آسیب می بینید که البته در این ترکیب جایگاه توده بی شکل یا تهی دستان شهری جایگاه کانونی می باشد.»

ثالثاً «شکل دیالوگ بخش طبقه کارگر اردوگاه کار و زحمت ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی با شکل دیالوگ خیزشی بخش حاشیه نشینان از فرش تا عرش متفاوت می باشد» چرا که:

الف - هر چند بحران بقا و معیشت عامل مشترک تکوین خیزش ها و جنبش های دو جبهه اصلی اردوگاه کار و زحمت ایران (حاشیه نشینان شهری و طبقه کارگر ایران) می باشد و هر چند که هم دیالوگ خیزشی حاشیه نشینان و هم دیالوگ جنبشی کارگری در آغاز تکوین خود جوهر مطالباتی دارند و همچنین صورت خودجوش تکوین یافته از پائین دارا می باشند، ولی باید عنایت داشته باشیم که دیالوگ جنبشی با دیالوگ خیزشی در شرایطی که خاستگاه کنش گران دیالوگ خیزشی حاشیه نشینان شهری می باشد و خاستگاه کنش گران دیالوگ جنبشی (در اردوگاه کار و زحمت ایران) طبقه کارگر می باشند، کاملاً متفاوت هستند.

ب - در دیالوگ جنبشی مطالبه محور طبقه کارگر ایران، «منابع اصلی بسیج و سازمان یابی و رهبری درونی و خودجوش و تکوین یافته از پائین می باشند» که به صورت مصداقی در این رابطه می توانیم جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی را مطرح کنیم.

ج - عنایت داشته باشیم که بیش از ۹۰٪ کارگران (طبقه کارگر ایران) زیر خط فقر زندگی می کنند، در نتیجه همین امر باعث گردیده است که شکل دیالوگ جنبشی طبقه کارگر ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی جوهر مطالباتی داشته باشد، بنابراین «دیالوگ کارگران با حاکمیت مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط به شکل جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین و مستقل از جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ می باشد». بیا فزائیم که در این شرایط ۹۹٪ حرکت جنبشی مطالبه محور طبقه کارگر ایران صرفاً جوهر

معیشتی مانند حقوق معوقه و افزایش دستمزد دارد که این امر باعث «نزدیکی کنش گران دیالوگ جنبشی و خیزشی با حاکمیت مطلقه فقهاتی یعنی بین دو جبهه حاشیه نشینان و طبقه کارگر اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران شده است.»

د - از جمله مشخصه های دیگر دیالوگ جنبشی مطالبه محور طبقه کارگر ایران (در این شرایط) با حاکمیت مطلقه فقهاتی:

۱- درجه بسیار بالای نارضایتی آنها.

۲- درجه بالائی از آگاهی طبقاتی کنکرت و مشخص.

۳- درجه بالائی از شجاعت در عمل.

۴- تقبل ریسک کردن در عمل.

۵- درجه بالائی از تشکل نامرئی خودجوش بر پایه پیوند فضای مجازی و عرصه های واقعی.

۶- پیوند دو نوع مبارزه علنی و مخفی به خصوص در عرصه سازمان یابی نامرئی بین خود.

۷- عدم ایدئولوژیک کردن رویکرد خود (اعم از ایدئولوژی راست حاکمیت تا ایدئولوژی راست و چپ جریان های خارج نشین).

ه - عدم امنیت شغلی و ترس از اخراج و تعلق به شرکت های پیمانی و بیش از ۹۶٪ قراردادهای کار موقت و کار معین طبقه کارگر ایران باعث شده است که این طبقه در دیالوگ جنبشی مطالبه محور خودشان با حاکمیت مطلقه فقهاتی (برعکس دیالوگ جنبشی خیزش جبهه حاشیه نشینان اردوگاه کار و زحمت) نتوانند به سرعت دیالوگ جنبشی، مطالبه محور، صنفی، یا صنفی - سیاسی خودشان را بدل به دیالوگ جنبشی، سیاسی - صنفی، یا سیاسی - سیاسی بکنند. ◇

پایان

در فرایند پسا انتخابات ۱۴۰۰، وارد نقطه عطف تازه‌ای شده است؟

حاکم، خود حزب پادگانی خامنه‌ای بوده است» که اگرچه از فردای ۲۵ آبان‌ماه ۹۸ تمام قد (برای اولین بار) به صورت علنی و عریان جهت سرکوب هولناک این خیزش ملی به میدان آمدند و خود خامنه‌ای برای اولین بار به صورت عریان فرماندهی سرکوب هولناک این خیزش عظیم مستضعفین اعماق جامعه بزرگ ایران در دست گرفت و به صورت عریان برای ایجاد وحدت درونی حکومت نسبت به سرکوب آن خیزش عظیم، آبشخور تکوین این ابر خیزش مردم ایران را (به جای اینکه در ابر بحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فسادهای ساختاری و سیستمی نهادینه شده حکومتی و سرمایه‌داری رانتی نفتی و فقهی حاکم و ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهی حاکم در طول چهار دهه گذشته بداند، در عین حالی که خود می‌دانست که چنین نیست) مولود تحریک سلطنت‌طلبان و سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام کرد. بدین ترتیب گرچه حزب پادگانی خامنه‌ای (به علت امتیاز و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی بودن کنش‌گران خیزش دی‌ماه ۹۸ و در شرایطی که در عرصه میدانی توازن قوا به سود نیروهای امنیتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهی حاکم بود) توانست با کشتار

خیزش آبان‌ماه ۹۸ آنچنانکه برای کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی ایران و برای جریان‌ها و تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان جامعه سیاسی ایران حامل پیام‌های فراوانی بوده است، به مراتب برای سردمداران رژیم مطلقه فقهی حاکم نیز پیام‌های مهمی در برداشته است. به طوری که در طول ۲ سال گذشته (پسا سرکوب هولناک خیزش معیشتی آبان‌ماه ۹۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) علاوه بر اینکه جناح‌های قدرت درون حاکمیت و در رأس آنها اصلاح‌طلبان حکومتی پیوسته در آئینه دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ خود را (پس از دو دهه، یعنی از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ حیات سیاسی خودشان، به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه نگون‌بخت ایران) مورد بازشناسی مجدد قرار داده‌اند و در تحلیل نهائی (این اصلاح‌طلبان حکومتی) هر دو خیزش را به عنوان تیر خلاص حیات بیست ساله سیاسی (عوام‌فریبانه و افسون‌گرایانه خود در راستای بازتولید مشروعیت و ایجاد پوشش حفاظتی لازم برای هسته سخت و کانون قدرت رژیم مطلقه فقهی حاکم و رویکرد کاسبکارانه‌شان جهت ایجاد فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود در عرصه سفره تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان و بالاخره در آخر خود را در برابر مردم به عنوان تدارک‌اتچی حزب پادگانی خامنه‌ای دانستند) تعریف می‌نمایند.

لذا به همین دلیل بود (که به جز میر حسین موسوی که از حصر تمام قد از دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ حمایت کرد) مابقی اصلاح‌طلبان حکومتی در برخورد با این دو خیزش ملی جامعه بزرگ ایران، با علم کردن فرصت‌طلبانه، شعار: «خطر سوری‌ای شدن ایران»، تلاش کردند که در خفا دنبه قدرت برای خود را با گرگ بخورند ولی در ظاهر با چوپان گریه بکنند؛ که البته این بار هم (آنچنانکه در دو انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ۹۸ و دولت سیزدهم در خرداد ۱۴۰۰ شاهد بودیم، آن‌ها مانند گذشته سورنای قدرت برای خود را از دهان گشادش نواختند).

باری، «از میان تمامی صاحبان قدرت در بالانس نسبت به درس‌آموزی از خیزش آبان‌ماه ۹۸ جهت آماده‌سازی پیشینی نیروهای امنیتی و دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهی

هولناک بیش از ۱۵۰۰ نفر و زخمی کردن هزاران نفر و دستگیری بیش از ۷۰۰۰ نفر، خیزش عظیم آبان‌ماه ۹۸ را سرکوب بکنند، ولی بدون تردید، هسته سخت رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای (از فردای سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ تا به امروز) پیوسته خود را در برابر یک سؤال بزرگ (جهت آماده‌سازی قبلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) برای سرکوب خیزش‌های آینده قرار داده است؛ و آن اینکه «کدامین خطر بزرگ موجودیت و آینده رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش می‌کشد؟» باری، در پاسخ به این سؤال بوده است (که در طول دو سال گذشته پسا سرکوب هولناک خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸) سوال‌های دیگری برای هسته سخت رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای مطرح شده است و آن اینکه:

۱- آیا ابر بحران کمرشکن تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی (سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) در شرایط فعلی، به صورت یک خطر استراتژیک موجودیت و آینده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۲- آیا ابر بحران حاد اقتصادی کشور در شرایط امروز جامعه ایران (که باعث کاهش روزمره و ساعت‌مره سقوط ارزش پول ملی در برابر ارزهای بین‌المللی و سقوط آزاد رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی و جهش تورم و کاهش قدرت خرید مردم و افزایش شدید هزینه‌های زندگی و رشد نجومی ثانیه‌مره نقدینگی و بیکاری و رکود و فقر فلاکت و استانداردهای زیر خط فقر رسمی و مطلق تا آنجا که بیش از ۶۰ درصد از جمعیت ایران زیر خط فقر رسمی و بیش از ۳۰ درصد از جمعیت ایران زیر خط فقر مطلق شده‌اند) موجودیت و آینده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به صورت استراتژیک تهدید می‌کند؟

۳- آیا ابر بحران زیست محیطی که در کشور امروز ایران در همه عرصه‌های پر اهمیت حیاتی (اعم از آب و خاک، هوا و غیره) چنان ابعاد ویرانگر و بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است که آثار آن همه مردم ایران در زندگی روزمره خود احساس می‌کنند،

به عنوان یک خطر استراتژیک موجودیت و آینده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۴- آیا ابر بحران همه‌گیری فساد ساختاری و سیستمی و نهادینه شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که تا بالاترین مقامات و کارگزاران این رژیم ریشه دوانده است و هر روز گوشه‌های تازه‌ای از آن به ناچار توسط خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر انظار عمومی افشاء می‌شود (و حتی تا آنجا که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را مستأصل ساخته است که در این شرایط حزب پادگانی خامنه‌ای با فرار به جلو و با شعار «مبارزه علیه فساد از طریق رئیس دولت سیزدهم و رئیس جدید قوه قضائیه»، از شمولیت فساد ساختاری ریشه دوانده در تمامی نسوج رژیم مطلقه فقهاتی پرده‌برداری کرده است) به عنوان یک خطر استراتژیک، موجودیت و آینده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۵- آیا ابر بحران فاجعه بار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابله با همه‌گیری کرونا در طول ۲۰ ماه گذشته که باعث کشتار جمعی مردم نگون‌بخت ایران شده است (و علی‌الدوم هم این کشتار به صورت روزمره و ساعت‌مره و دقیقه‌مره ادامه دارد) به عنوان یک خطر استراتژیک موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۶- آیا بحران جانسینی خامنه‌ای (که یکی از مسائل ثابت و گریزناپذیر همه دیکتاتورهایست و با عنایت به اینکه رفته رفته به علت کهولت سن خامنه‌ای رژیم در این شرایط خود را در آستانه ورود به دوره گذار به مرحله پسا خامنه‌ای می‌کند) به عنوان یک خطر استراتژیک موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۷- آیا بحران انسداد سیاسی حاکمیت و سترون شدن پروژه جنگ جناح‌های درونی قدرت پس از دو دهه (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ که در خیزش دی‌ماه ۹۶ مردم با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا»، از کار افتادن موتور حرکت اصلاح‌طلبان حکومتی در تأمین پوشش حفاظتی لازم برای قانون اصلی قدرت و آشفته ساختن صفوف مردم در مبارزه علیه رژیم مطلقه فقهاتی و

پایان این پروژه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای را اعلام کردند که همراه با آن بسترها جهت ریزش فراگیر هواداران رژیم در جامعه ایران و ریزش فراگیر نیروها در درون خود حاکمیت فراهم شده است) به عنوان یک خطر استراتژیک موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۸- آیا بحران سقوط شتابناک نفوذ رژیم مطلقه فقهاتی و نیروهای نیابتی‌اش در منطقه از عراق تا لبنان که باعث به چالش کشیده شدن عمق استراتژیک و بن‌بست و انزوای روزافزون رژیم در عرصه‌های منطقه و بین‌المللی شده است و همچنین منجر به تضعیف سوخت‌سازش با جهان و کاهش قدرت چانه‌زنی‌اش در عرصه‌های مختلف و بسترساز رشد تنش‌های منطقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از کشور آذربایجان تا کردستان عراق و ترکیه و افغانستان و کشورهای جنوبی خلیج فارس شده است، به عنوان یک خطر استراتژیک موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۹ - آیا بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با به چالش کشیده شدن پایه‌های آسمانی و ابزارهای مهندسی کردن انتخابات از مردم و مایوس شدن اکثریت قاطع مردم ایران از امکان اصلاح رژیم و ورشکستگی اصلاح‌طلبان حکومتی (و تسویه حساب حزب پادگانی خامنه‌ای با اصلاح‌طلبان حکومتی) به عنوان یک خطر استراتژیک موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۱۰ - آیا ابر بحران اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که مولود تحمیل تبعیض‌های جنسیتی، طبقاتی، سیاسی، قومی، مذهبی، فرهنگی و غیره بر جامعه بزرگ ایران می‌باشد، به عنوان یک خطر استراتژیک موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۱۱ - آیا بحران حاصل فرایند خروج تدریجی جامعه بزرگ ایران از دوره فرسایشی، بحران و موازنه قوا با حاکمیت مطلقه فقهاتی توسط اعتلای جنبش‌های بزرگ اعتصابی معلمان و یا کارگران و

انتقال وضعیت تدافعی جنبش‌ها و خیزش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران به وضعیت تهاجمی، به عنوان یک خطر استراتژیک موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۱۲ - آیا گسترش سریع دامنه کمی و کیفی مبارزات مطالبه‌محور (جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین) و همراه با آن، افزایش توان مبارزاتی کنش‌گران این جنبش‌ها و پیوند افقی و عمودی شاخه‌های مختلف جنبش‌های اجتماعی صنفی و مدنی و سیاسی و سمت‌گیری جنبش‌های مطالبه‌محور به سوی طرح خواست‌های کلان اقتصادی و سیاسی و ساختار شکنانه و حضور مستقل و فعال و نقش‌آفرین جنبش‌های اجتماعی در جنبش عمومی ضد استبدادی و عدالت‌خواهانه و سراسری و رادیکالیزه شده، به عنوان یک خطر استراتژیک موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

۱۳ - آیا بحران حاصل از اعتلای خیزش‌های معیشتی (خودجوش و تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران) تهیدستان و حاشیه‌نشینان و جوانان بیکار و بی‌بهره از حال و آینده و مال باختگان و مردم لبریز از خشم و ناامید از وضعیت و گرفتار شده در بستر سونامی گرانی و بیکاری و خط فقر رسمی و خط فقر مطلق (همانگونه که در خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) به عنوان خطر استراتژیک موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تهدید می‌کند؟

باری، بدون تردید هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پسا خیزش آبان‌ماه ۹۸ (پس از سرکوب هولناک این خیزش توسط دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر چند لایه‌ای خود) در راستای بازتولید و بازسازی موجودیت به لرزه درآمده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خود را در برابر سؤال‌های فوق قرار داده‌اند و دلیل این امر هم آن بوده که سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی خود می‌دانستند که «برای

بازسازی موجودیت به لرزه در آمده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، هرگز نمی‌تواند همزمان با تمامی ابر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و زیست محیطی و غیره امروز جامعه ایران، به صورت مستقل مقابله ساختاری بکنند». چراکه ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم نشان داده است که «این رژیم حتی پتانسیل برخورد ساختاری با یکی از این ابر بحران‌های فوق را هم ندارد». لذا در همین رابطه بوده است که در طول ۴۲ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی، «پیوسته در برابر ناتوانی خودش نسبت به حل بحران‌های فوق کوشیده است که خلاء ناتوانی خودش را با سرکوب و تکیه بر سرنیزه پر بکند که البته (آنچنانکه ناپلئون بناپارت می‌گفت) با سرنیزه هر کاری می‌توان کرد، فقط روی آن نمی‌توان نشست.»

از آنجائیکه حزب پادگانی خامنه‌ای برای بازسازی موجودیت به لرزه در آمده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان بر خورد با ابر بحران‌های مرکب فوق را ندارد، تنها راهی که برایش باقی می‌ماند، همان نشستن بر سر سرنیزه‌ای است که در طول ۴۲ سال گذشته بر آن تکیه کرده است، بنابر این، در راستای نشستن بر سر سرنیزه جهت بازسازی موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پسا خیزش آبان‌ماه ۹۸ تصمیم به یکدست کردن قدرت حاکم گرفت؛ که البته به صورت مشخص پروژه یک دست کردن قدرت توسط حزب پادگانی (با انتخابات مهندسی شده مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ و انتخابات مهندسی شده رئیس جمهور سیزدهم در خرداد ۱۴۰۰) در راستای قوی کردن عضله سرکوب خود برای سرکوب خیزش‌های فراگیر مردمی در آینده به انجام رسانیده است؛ به عبارت دیگر، پروژه یکدست کردن قدرت حاکم توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، از آنجا برای او حاصل شد که او در آرایش ابر بحران‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «خطرناک‌ترین ابر بحرانی (در میان ابر بحران‌های موجود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) که در آینده می‌تواند کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشد، همان بحران اعتلای

خیزش‌های معیشتی تهیدستان و حاشیه‌نشیان و جوانان بی‌آینده و بیکار می‌باشد که مانند یک سونامی با سرعت غیر قابل تصور ظهور می‌کنند و فراگیر می‌شوند و وارد فرایند آنتاگونیسم با رژیم می‌شوند». بطوریکه آنچنانکه در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ دیدیم از ۱۳۹۸/۰۸/۲۵ (که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شوک افزایش ۳۰۰ درصدی بنزین بر جامعه ایران وارد کرد) تا ۳۰ آبان‌ماه ۱۳۹۸ «بیش از ۵۰ شهر بزرگ و کوچک کشور ایران به صورت فراگیر درگیر این خیزش ملی شدند» و البته از همان شروع آن (در ۲۵/۰۸/۱۳۹۸) این خیزش دارای جوهر آنتاگونیستی بود.

باری، بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پسا سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ دریافته‌اند که ممکن است، «با اعتلای حرکت حلزونی این خیزش‌ها خود رژیم فقهاتی حاکم قبل از فوت خامنه‌ای، وفات بکند» و از اینجا است که در راستای سرکوب خیزش‌های فراگیر و ملی در آینده، حزب پادگانی خامنه‌ای از کانال یکدست کردن قدرت حاکم، به دنبال قوی کردن پنجه بوکس آهنین سرکوب خود می‌باشد. باز هم تکرار کنیم که پروژه یک دست کردن قدرت حاکم (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) با هژمونی سپاه از بعد از انتخابات خرداد ۱۴۰۰ رئیس جمهوری سیزدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به پایان رسیده است و در طول دو ماه گذشته دولت جدید (با پشتیبانی حزب پادگانی خامنه‌ای از مجلس تا قوه قضائیه و در رأس همه آنها سپاه) در حال خانه تکانی قبلی دولت شیخ حسن روحانی و جایگزین کردن مهره‌های وابسته به سپاه در تمامی نهادها از وزارتخانه‌ها تا کدخدای روستاهای کشور می‌باشند که البته علی‌الدوام این پروسه ادامه دارد.

باری، سؤال بزرگی که در این رابطه قابل طرح است اینکه «آیا یکدست کردن قدرت حاکم توسط حزب پادگانی خامنه‌ای حول ریسمان سپاه و نیروی‌های امنیتی (آنچنانکه حزب پادگانی خامنه‌ای می‌اندیشد) می‌تواند برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حلال مشکلات و یا حلال ابر

بحران‌های رژیم مطلقه فقهاتی در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران بشود؟»

بدون شک «پاسخ ما به این سؤال منفی است». چرا که باید بپذیریم که «ریشه اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌های مطالبه‌محور (خودجوش و تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران) فقر و فلاکت و بیکاری و گرانی و سقوط آزاد ارزش پول و سقوط آزاد رشد اقتصادی و جهش تورم و هیولای کسر بودجه (بستر ساز سونامی رشد نقدینگی توسط حاکمیت) و سقوط شتابان اقتصاد و قدرت خرید مردم و افزایش ساعت‌مره هزینه‌های زندگی مردم نگون‌بخت ایران می‌باشد»، طبیعی است که جز با حل ابر بحران حاد اقتصادی (۴۲ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) هرگز نمی‌توان کوره جنبش‌ها و خیزش‌های خودجوش و تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران را خاموش کرد؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که طبق آمار اعلام شده توسط نهادهای آمار ساز خود رژیم مطلقه فقهاتی، یعنی گزارش مرکز آمار ایران (که در روز پنج‌شنبه اول مهرماه ۱۴۰۰ منتشر شده است) «نرخ تورم نقطه به نقطه در شهریورماه سال جاری ۴۳/۷ درصد بوده است» که خود این گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به معنای آن است که «مردم ایران امسال بطور متوسط برای تأمین زندگی خود، به اندازه ۴۳/۷ درصد نسبت به شهریور ماه ۱۳۹۹ هزینه بیشتری پرداخت کرده‌اند». البته نرخ تورم سالانه اعلام شده در شهریور ماه سال جاری (توسط همین مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) ۴۵/۸ درصد بوده است که مطابق آن گزارش این رقم برای خانواده‌های روستائی به ۴۹/۷ درصد رسیده است.

همچنین طبق همین گزارش در مرداد ماه سال جاری، این ارقام به ترتیب ۴۳/۲ و ۴۵/۲ درصد بوده است و باز طبق همین گزارش، افزایش نرخ تورم ماهانه برای گروه‌های خوراکی و آشامیدنی بیش از ۶۰ درصد بوده است. بر این مطلب بیافزاییم که صندوق بین‌المللی پول نیز در گزارش اقتصادی سال ۱۳۹۹ خود اعلام کرده است که رتبه کشور ایران در نرخ تورم جهان (پس از کشورهایی مانند

ونزوئلا و سودان و لبنان) در رتبه ششم می‌باشد. نباید فراموش کنیم که وزارت کار و رفاه اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در گزارش سالانه خود اعتراف نموده است که طی نه سال گذشته خط فقر در کشور ایران از ۹۵۰ هزار تومان به ده میلیون تومان در سال ۱۳۹۹ رسیده است. (که البته در سال ۱۴۰۰ این رقم به بیش از ۱۲ میلیون تومان رسیده است). قابل ذکر است که در مهرماه ۱۴۰۰ حسین شافعی (رئیس اتاق بازرگانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) اعلام کرد که طی سه سال اخیر (۹۶-۹۹) تولید ناخالص داخلی کشور (ارزش کل کالاها و خدمات تولید شده در داخل کشور) ۵۷ درصد کاهش داشته است و از ۴۴۵ میلیارد دلار سال ۹۶ به ۱۹۱ میلیارد دلار در سال ۹۹ سقوط کرده است.

پر واضح است که معضل سیر صعودی نرخ تورم و کاهش سریع تولید ناخالص داخلی، هر دو از شاخص‌های تشدید بحران اقتصادی می‌باشند که عکس‌العمل توده‌های مردم ایران (که هم اکنون طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۶۰ درصد آنها زیر خط فقر رسمی و بیش از ۳۰ درصد آنها زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کنند) چیزی جز اعتلای خیزش‌ها و جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی (خودجوش و تکوین یافته از پائین) نخواهد بود؛ زیرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر خودش نشان داده است که «هزینه بحران‌های ساختاری خودش توسط تورم و رکود و چاپ نجومی اسکناس و رشد نقدینگی و غیره به سفره بی‌رمق مردم زحمتکش ایران تحمیل می‌کند.» ♦

پایان

در «۱۳ آبان ماه سال ۱۳۵۸» با پروژه

«اشغال سفارت آمریکا توسط باندهای قدرت در حاکمیت» و «جایگزین شدن گفتمان ضد امپریالیستی» به جای «گفتمان ضد استبدادی قبلی» بر فضای جامعه ایران، چه دستاوردهائی حاصل شد؟

فراهم بشود تا (در فرایند پسا انقلاب ۵۷ و در عرصه نهادینه کردن قدرت و ایجاد آلترنیو رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) «نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی» را به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه نگون بخت ایران در آورند.

در خصوص نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی باید عنایت داشته باشیم که:

الف - نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی تنها یک نظریه سیاسی بوده است که خمینی توسط آن از همان سال ۴۸ (سال طرح این نظریه توسط خمینی در نجف عراق) با رویکرد توتالیتری به دنبال کسب حکومت و قدرت سیاسی برای روحانیت حواریونش بوده است.

ب - در نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی، او مدعی است که ولایت تنها از آن فقه و فقیه حوزه‌های دگماتیست شیعه فقهاتی می‌باشد، نه از آن مردم و نه از آن گروه‌های دیگر اجتماعی و نه از آن دیگر تخصص‌های کلاسیک علمی غیر فقه و فقه سنتی شیعه. به بیان دیگر از نظر خمینی، تنها فقه و فقیه حوزه‌های دگماتیست شیعه فقهاتی است که بستر ساز ولایت می‌باشد و هیچ تخصص دیگری نمی‌تواند برای فردی و یا جریانی ایجاد ولایت بکند و شاید

۴۲ سال از اشغال سفارت آمریکا (توسط دانشجویان حواریون خمینی) می‌گذرد، بدون تردید «یکی از حوادث فوق‌العاده مهمی که در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ و در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم باعث تغییر گفتمان ضد استبدادی حاکم (از گفتمان آزادی خواهانه حاصل انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ به گفتمان ضد امپریالیستی، در آن شرایط و در زمان اشغال سفارت آمریکا یعنی سال ۵۸) گردید و هم باعث تحولات همه جانبه در راستای تکوین ساختاری و رویکردی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته شده است، همین پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ می‌باشد» که البته «خمینی آن را انقلاب دوم (برای خودش) نامید» و در دیداری که با دانشجویان اشغال کننده سفارت داشت، اعلام کرد: «که تا تنور داغ است، من می‌خواهم دو تا نان بر این تنور بچسبانم. یکی انتخابات رئیس جمهوری است و دیگری انتخابات مجلس است.»

باری، برای فهم دستاوردهای این پروژه مهندسی شده حاکمیت باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً فضای جامعه ایران در آن شرایط و در فرایند پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ «فضایی بود که گفتمان ضد استبدادی و آزادی خواهانه و برابری طلبانه بر آن مسلط بود» و البته این گفتمان ضد استبدادی و آزادی خواهانه و برابری طلبانه حاکم، مولود و سنتز ابر جنبش ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران (در بهمن ماه سال ۵۷) بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بود. قابل ذکر است که از آنجائیکه ابر جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ (بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) تنها از جوهر سلبی برخوردار بود و فاقد هر گونه جوهر ایجابی بود و در خلاء گفتمان ایجابی و آلترناتیوی جریان‌های جامعه سیاسی ایران تکوین و به پیروزی رسید، این همه باعث گردید تا فرصت برای خمینی و حواریونش (که هژمونی ابر جنبش ضد استبدادی مردم ایران از نیمه دوم سال ۵۷ در دست گرفته بودند)

بہتر باشد کہ موضوع را اینچنین مطرح کنیم کہ از نظر خمینی، فقہ دگماتیست حوزه‌های شیعیہ فقہاتی، چیزی است کہ بہ صاحبان آن حق ویژه‌ای می‌بخشد تا قدرت و حکومت را حق خودشان بدانند.

ج - در نظریہ استبدادساز ولایت فقیہ خمینی، او منہای اینکہ (حتی برعکس نظریہ عام روحانیت حوزه‌های دگماتیست شیعیہ فقہاتی) سلطنت را غیر اسلامی می‌داند (مہم‌تر از آن اینکہ او) دم از حق برای فقیہ حوزه‌های دگماتیست شیعیہ فقہاتی می‌زند کہ تا آن زمان بی‌سابقہ بودہ است چراکہ او اختیارات فقیہ (حوزه‌های دگماتیست شیعیہ فقہاتی) را ہمپای اختیارات پیامبر اسلام تعریف می‌نماید، یعنی همان موضوعی کہ معلم کبیرمان علامہ محمد اقبال لاهوری در فصل پنجم کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام خود، در تبیین ختم نبوت پیامبر اسلام بہ عنوان یک انحراف کلامی بزرگ تعریف می‌نماید.

د - خمینی در چارچوب نظریہ استبدادساز ولایت فقیہ خود نہ تنها ہیچگونہ مشروعیتی برای حکومت مردمی (دموکراسی) قائل نیست، بلکہ برعکس از نظر او مشروعیت حکومت تنها ناشی و نازل از مقام فقیہی می‌باشد کہ در رأس حکومت قرار بگیرد و البتہ آن فقیہ ہم از نظر خمینی داری قدرت مطلقہ می‌باشد؛ بہ عبارت دیگر از نظر خمینی (در کادر نظریہ استبدادساز ولایت فقیہ‌اش) تمامی نہادہای کشور مشروعیت خودشان را از ولی فقیہ می‌گیرند، نہ از قانون و رأی مردم، برعکس کشورہای دموکراتیک کہ نہادہا مشروعیت خودشان را از قانون اساسی می‌گیرند.

ه - در نظریہ استبدادساز ولایت فقیہ خمینی، ولایت فقیہ بر مردم امری تکلیفی است نہ امری حقی کہ با رأی و انتخاب مردم تعریف بشود.

و - خمینی از فردای انقلاب ۵۷ مردم ایران بہ دنبال آن بود کہ نظریہ استبدادساز ولایت فقیہ خودش را در قانون اساسی کشور ایران نہادینہ حقوقی بکند. شاید بہتر باشد کہ موضوع را اینچنین مطرح کنیم کہ خمینی از فردای انقلاب ۵۷ بہ دنبال آن بود کہ نظریہ استبدادساز ولایت فقیہ خودش را در چارچوب قانون اساسی در جامعہ بزرگ ایران بدل بہ قانون بکند.

ز - خمینی در کتاب «ولایت فقیہ» خودش برای فقیہان حوزه‌های دگماتیست فقہاتی شیعیہ ولایت معنوی قائل می‌شود و بر پایہ همین ولایت معنوی است کہ او (در کادر نظریہ استبدادساز و ولایت فقیہ خودش) برای فقیہان همان قدرت پیامبر و امام قائل است و حتی بیشتر از آنها برای فقیہان قدرت خدا قائل شدہ است. علت اینکہ خمینی می‌گوید: «فقیہ می‌تواند نماز و روزه و حج مردم را ہم تعطیل نماید»، بہ خاطر همان ولایت معنوی است کہ خمینی برای فقیہان دگماتیست حوزه‌های فقہاتی قائل بود.

ح - در نظریہ استبدادساز ولایت فقیہ خمینی بر این باور است کہ فقیہ حوزه‌های دگماتیست فقہاتی می‌تواند توسط آموزش فقہ دگماتیست روایتی حوزه‌های فقہاتی بہ جایگاہی برسد کہ ولایت معنوی فردی خودش را از عرصہ فردی خارج بکند و آن را وارد قدرت و جامعہ بکند. آنچنانکہ در سال ۵۸ خود او توانست ولایت خودخواندہ معنوی‌اش را از طریق قانون اساسی وارد جامعہ و قدرت و حکومت بکند و از اینجا بود کہ او در سال ۶۵ رسماً اعلام کرد کہ «قدرت ولایت فقیہ معادل قدرت و اختیار خدا است.»

ط - خمینی در کتاب «ولایت فقیہ» اش، فقیہ را شارع می‌داند و برای فقیہ ولایت تشریحی قائل است و بہ مجلس قانونگذاری در کشور اعتقادی ندارد و مجلس منتخب مردم را مجلس برنامہ‌ریزی تعریف می‌کند، نہ مجلس قانونگذاری.

ی - خمینی اولین کسی بود کہ در چارچوب نظریہ استبدادساز ولایت فقیہ‌اش (در تاریخ ہزار سالہ گذشتہ عمر حوزه‌های دگماتیست فقہاتی شیعیہ) اعلام کرد کہ: «فقہ برای فقیہ یعنی قدرت و آن ہم قدرت مطلقہ در حد قدرت خدا.»

ک - خمینی در کادر رویکردش بہ فقہ و فقیہ بود کہ در سال ۴۱-۴۲ رسماً اعلام کرد کہ: «انتخاب زنان و ورود زنان بہ مجلس مخالف صریح اسلام است.»

ل - خمینی برای خودش «ولایت تکوینی و ولایت تشریحی قائل بود» یعنی بر این باور بود کہ او آنچنانکہ توان تغییر در قانون هستی دارد، می‌تواند ایجاد شریعت برای مسلمانان و از جملہ برای مردم نگون بخت ایران ہم بکند و باز در همین رابطہ بودہ است کہ او بہ

مجاهدین انقلاب اسلامی گفته بود، «دایره قدرت ولی فقیه دایره اختیارات خدا است.»

م - آذری قمی که یکی از دست‌پروردگان فقهی خمینی بود، در سال ۶۵ در وصف ولایت خمینی می‌گفت: «ولایت فقیه حتی می‌تواند توحید را هم تعطیل کن.»

ثانیاً دانشجویان حواریون خمینی (در چارچوب پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا در آبان‌ماه سال ۱۳۵۸) به دنبال آن بودند تا حاکمیت خمینی و روحانیت حواریون او را در فرایند پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ توسط نظریه استبدادساز ولایت فقیه او در جامعه ایران نهادینه نمایند. به بیان دیگر یکی از هدف‌های دانشجویان حواریون خمینی از اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۵۸ فراهم کردن بستر اجتماعی در جامعه ایران جهت نهادینه کردن حکومت آخوندی یا حکومت روحانیت بر جامعه ایران در کادر نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی بود. بیافزائیم که خود روحانیت حواریون خمینی (مانند خود خمینی در کادر نظریه استبدادساز ولایت فقیه او) در فرایند پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ رسماً اعلام کردند که: «ما می‌خواهیم در ایران حکومت بکنیم». تا قبل از نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی و تا قبل از جایگزین شدن ولایت فقیه به جای ولایت سلطانی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در ایران روحانیت حوزه‌های فقه‌تشیعه بر این باور بودند که حکومت باید توسط غیر روحانیت انجام بگیرد (آنچنانکه سیستانی در عراق هم بر این باور می‌باشد).

ثالثاً از سال ۵۴ به بعد با مطلق شدن استبداد رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بر مردم نگون‌بخت ایران و عدم اصلاح‌پذیری آن رژیم مستبد، از آنجائیکه هیچ آلترناتیوی جز سرنگون شدن رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی و رفتن شاه وجود نداشت، بدین خاطر در خلاء آلترناتیو رژیم کودتائی پهلوی در میان جنبش‌های خودجوش و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور، این خلاء آلترناتیوی شرایط برای موج‌سواری خمینی و حواریونش فراهم کرد. قابل ذکر است که اوج قدرت سیاسی و اقتصادی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی سال ۱۳۵۴ بود و در اسفند ماه سال ۱۳۵۳ بود که شاه با حذف دو حزب دست‌ساز خودش (حزب

ایران نوین و حزب مردم) حزب دست‌ساز رستاخیز را بر پا کرد و رسماً از مردم ایران خواست «یا به این حزب بپیوندند و یا اینکه پاسپورت بگیرند و از کشور خارج بشوند»؛ و از اینجا بود که ریشه انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ مردم ایران از سال ۵۴ بسته شد.

عنایت داشته باشیم که (برعکس سال ۵۴ که اوج قدرت شاه و رژیم کودتائی پهلوی بود)، سال ۵۵ اوج بحران اقتصادی و اجتماعی رژیم پهلوی بود و از اینجا بود که در سال‌های ۵۵ و ۵۶ نیازهای تاریخی مردم ایران جهت تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به سمت جلو، با سد روبنای سیاسی حکومت پهلوی روبرو شدند، بنابراین همین امر باعث گردید تا خمینی به موازات شکل‌گیری جنبش ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران به خصوص در سال ۵۷ در خلاء رهبری جنبش فراگیر و سراسری ضد استبدادی مردم ایران، شرایط برای موج‌سواری خود و روحانیت حواریونش در راستای حاکمیت روحانیت بر قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی مردم نگون‌بخت ایران فراهم ببیند.

رابعاً به دلیل هیولای گفتمان استبدادساز ولایت فقیه خمینی بود که با انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) تنها تحول و تغییری که در عرصه انتقال قدرت صورت گرفت، این بود که ولایت سلطانی (شاه در نظام پهلوی) جای خودش را به هیولای ولایت فقیه خمینی و رژیم مطلقه فقه‌تشی حاکم داد. در همین رابطه بود که خمینی و حواریونش (در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷) در راستای نهادینه کردن هیولای رژیم توتالیتر و استبدادی و مطلقه فقه‌تشی مورد نظرش (به خاطر کوره داغ فضای ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ ایران که از انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران به ارث مانده بود) نیازمند به تغییر فضای جامعه ایران (جهت نهادینه کردن قدرت خودشان) بودند که این مهم توسط پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ به انجام رسید.

خامساً خمینی که از قبل از انقلاب واقف به هدف و رویکردش از ورود به مبارزه با رژیم کودتائی و توتالیتر

پهلوی بود و از همان ابتدا، یعنی سال‌های ۴۱ - ۴۲ می‌دانست که برای به قدرت رسانیدن روحانیت حواریونش حرکت می‌کند و می‌دانست که (به قول مشکینی رئیس اسبق خبرگان رهبری، آنچنانکه در یکی از نماز جمعه‌های قم مطرح کرد) «جوهر نظریه ولایت فقیه او بر استبداد استوار می‌باشد» و بر این باور بود که «استبداد تا زمانی بد است که با ولایت سلطانی شاه صورت بگیرد، اما اگر استبداد به جای ولایت سلطانی شاه، توسط ولایت فقیه صورت بگیرد، نه تنها بد نیست بلکه جزئی از شریعت فقهی است»؛ و می‌دانست که «خودش با نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش، تنها فقیه دگماتیست حوزه‌های فقهی است که (در چارچوب اسلام دگماتیست فقهی و روایتی و ولایتی و حکومتی، حداقل از مشروطیت تا آن زمان) به حکومت روحانیت و یا به حکومت کردن روحانیت و یا به کسب قدرت سیاسی برای روحانیت حوزه‌های فقهی اعتقاد دارد»؛ و می‌دانست که تمام فقه‌های حوزه‌های فقهی شیعه از مشروطیت (حتی شیخ فضل الله نوری) بر این باور بودند که «حکومت باید توسط سلطان و غیر روحانیت انجام بگیرد» و می‌دانست که جوهر نظریه ولایت فقیه‌اش (که او در ۱۳ جلسه از اول تا بیستم بهمن ماه سال ۱۳۴۸ در مسجد شیخ مرتضی انصاری در نجف به صورت سخنرانی مطرح کرده و بعداً جلال الدین فارسی به صورت کتاب درآورده) نه تنها «یک نظریه صرف سلبی است و بدون هرگونه تئوری ایجابی آلترناتیوی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌باشد» از همه مهمتر اینکه او به خوبی می‌دانست که «نظریه ولایت فقیه‌اش یک نظریه استبدادی و غیر اخلاقی و حتی غیر فقهی و غیر کلامی می‌باشد»؛ و می‌دانست که او در نظریه ولایت فقیه‌اش «مشروع بودن حکومت مردمی را نفی کرده است» و می‌دانست که در نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش «تنها مشروعیت حکومت برای فقیه حوزه‌های فقهی تعریف شده است و هیچ حقی برای مردم (حتی در حد نائینی و آخوند خراسانی هم) در تعیین سرنوشت خودشان و دخالت در انتخاب یک مجلس قانونگذاری قائل نیست» (البته نائینی و آخوند خراسانی هم مانند خمینی مشروع بودن حکومت مردمی را نفی می‌کردند و مشروعیت حکومت را تنها در مقام فقیه می‌دانستند، اما با همه

این تفاسیر خمینی از همان آغاز به دنبال آن بود که توسط یک جنبش فراگیر و سراسری ضد حکومت پهلوی بتواند به انتقال حکومت از رژیم کودتائی پهلوی به خودش و روحانیت حواریونش دست پیدا کند).

باری، در همین رابطه بود که نه تنها خمینی در فرانسه «آگاهانه از نظریه استبدادساز ولایت فقیه خودش به عنوان یک نظریه سیاسی آلترناتیوی سخن نمی‌گفت، حتی در پیشنهاد قانون اساسی کاتوزیان - لاهیجی در سال ۱۳۵۸ هم سخنی از قانونی کردن نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش توسط قانون اساسی مطرح نکرد» چرا که (آنچنانکه خودش در پاسخ به انتقاد مصطفی رحیمی در سال ۱۳۵۸ مطرح کرده است، او در خصوص نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش) «نمی‌خواست توسط طرح حکومت آخوندی به عنوان آلترناتیو رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، بین جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۱۳۵۷ (که از نیمه دوم سال ۱۳۵۷ با موج‌سواری توانسته بود آن هژمونی را در دست بگیرد) شکاف و تفرقه ایجاد نماید»؛ و در این رابطه او به خوبی آگاه بود که «ایجاد شکاف در جنبش ضد استبدادی سال ۱۳۵۷ مردم ایران، مساوی با درازمدت شدن جنبش ضد استبدادی و با سازمان‌یابی و آگاهی‌کنش‌گران آن جنبش و با تکوین رهبری خودجوش (مانند مشروطیت دوم) آن جنبش خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین می‌باشد که خود آنها به معنای نفی تمام قد هژمونی او و شکست استراتژی به قدرت رسانیدن حکومت و تکوین حکومت آخوندیش بر جامعه نگون‌بخت ایران می‌باشد.»

بدین ترتیب بود که خمینی زمانی از استراتژی کسب قدرت سیاسی (توسط حکومت آخوندی‌اش و در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش) پرده‌برداری کرد که «هسته سخت حواریونش (تحت هژمونی حسن آیت و سید محمد بهشتی و حسینعلی منتظری) در مجلس خبرگان قانون اساسی تکوین پیدا کردند» و این هسته سخت حواریونش در چارچوب استراتژی حسن آیت - مظفر بقائی و یا حزب ضد مصدقی زحمتکشان به صورت یک پروژه صد در صد مهندسی شده تلاش کردند تا منهای اینکه نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی را در

کادر قانون اساسی، قانونی بکنند و منهای اینکه از کانال قانون اساسی حکومت را در دست خمینی و حواریون روحانیت‌اش متمرکز نمایند و منهای اینکه ولایت فقیه را جایگزین ولایت سلطانی رژیم کودتائی پهلوی بکنند و منهای اینکه تنها در ماده ۱۱۰ قانون اساسی ولایت‌مدار (مهندسی شده این هسته سخت حواریون خمینی) تمامی قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی کشور را یکجا در دست ولی فقیه حاکم قرار بدهند، از همه آنها مهم‌تر اینکه این هسته سخت حواریون خمینی در تدوین قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۵۸ کوشیدند تا هیولای استبداد مطلقه فقهاتی را در کفن عنوان صوری جمهوری اسلامی (به قول خمینی «نه یک کلام کم و نه یک کلام بیش») بپوشانند؛ که البته همین کفن پوسیده و صوری و بی‌خاصیت هم در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عنوان پاشنه آشیل قدرت مطلقه یا به قول خمینی قدرت خدائی ولی فقیه شد. به طوری که حداقل در طول ۳۲ سال گذشته، «تمام تلاش حزب پادگانی خامنه‌ای به دنبال آن بوده است که حتی همین جایگاه جمهوری اسلامی (»نه یک کلمه کم و نه یک کلام بیش«) از عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت که خمینی بنیانگذار آن بود) به صورت مهندسی شده از طریق فیلترینگ شورای نگهبان و صندوق‌های رأی مهندسی شده خارج بکنند؛ و تنها بدل به نمایشی جهت بازتولید بدعت تکلیفی مردم نگون بخت ایران با ولی مطلقه فقهاتی حاکم بکنند. باری، از اینجا بود که خمینی از بعد از پرده‌برداری از استراتژی و هدفش از نظریه استبدادساز ولایت فقیه، تمامی زین خود را رکاب کرد تا بتواند این حکومت آخوندی با قدرت خدائی ولایت فقیه را در تمامی نهادهای سیاسی و اداری و اقتصادی و فرهنگی و معرفتی و مذهبی کشور ایران نهادینه بکند.

اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه سال ۱۳۵۸ توسط دانشجویان حواریون خمینی با پروژه مهندسی شده جناح روحانیون حکومتی تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها، حرکتی برنامه‌ریزی شده در این رابطه بود، چراکه:

الف - خمینی توسط این پروژه توانست در فردای ۱۳

آبان‌ماه ۱۳۵۸ با جناح ضد ولایت فقیه و ضد حکومت آخوندی درون حاکمیت که همان جریان لیبرالیستی، نهضت آزادی مهندس مهدی بازرگان و یا دولت موقت (تحت هژمونی عباس امیر انتظام) بودند، تسویه حساب بکند و مانند دستمال کلینکس برای همیشه آنها را از قدرت نفی نماید.

ب - خمینی توسط پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۵۸ به دست دانشجویان حواریونش توانست با جایگزین کردن گفتمان ضد آمریکائی (و یا به اصطلاح گفتمان ضد امپریالیستی) به جای گفتمان مسلط (که همان گفتمان ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه به ارث رسیده از انقلاب ضد استبدادی بهمن‌ماه ۵۷ بود) بر جامعه آن روز ایران بود، حساسیت مردم و روشنفکران و جریان‌های جامعه سیاسی ایران از جوهر هیولای استبدادی حکومت آخوندی و نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش و قانون اساسی ولایت‌مدار و استراتژی نهادینه کردن قدرت (در دست او و حواریونش توسط حسن آیت - مظفر بقائی و با پشتیبانی تئوری فقهاتی حسینعلی منتظری) کم نماید.

ج - خمینی (توسط پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۵۸ به دست دانشجویان حواریونش) تلاش کرد تا علاوه بر خلع شعار کردن جریان‌های سیاسی مترقی (که معتقد به انجام مبارزه ضد استبدادی در بستر مبارزه ضد امپریالیستی بودند) و علاوه بر به محاق بردن شعار ایجابی آزادی در کادر شعار مکانیکی ضد آمریکائی او (نه ضد امپریالیستی) و علاوه بر مکانیکی کردن مبارزه به اصطلاح ضد امپریالیستی، با جداسازی مبارزه با آمریکا خارج از مبارزه با مناسبات سرمایه‌داری وابسته به ارث مانده از رژیم کودتائی پهلوی، بسترها برای ایجاد شکاف در میان خود جریان‌های سیاسی در جامعه بزرگ ایران فراهم بکند. در این رابطه می‌توانیم به عنوان مثال از شکاف در جریان راست نهضت آزادی توسط جدا شدن جریان عزت سحابی (در حمایت از موضع به اصطلاح ضد امپریالیستی خمینی توسط عزت سحابی) تا شکاف و چهل تکه شدن بزرگترین جریان مارکسیستی در آن زمان یعنی سازمان فدائیان خلق و حمایت چهار اسبه حزب توده ایران از رژیم آخوندی خمینی

جهت جبران خیانت‌هایش بر علیه دولت مصدق تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) و غیره مطرح کنیم؛ که بی‌شک همه آنها «سنتز جدید حاصل پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا توسط حواریون خمینی در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ بود.»

د - خمینی توسط پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ به دست دانشجویان حواریونش تلاش کرد که در بستر بسیج توده‌های جامعه ایران، نهادهای حکومت آخوندی خودش را با رأی مردم مشروعیت سیاسی و مقبولیت مردمی ببخشد. باری، در همین رابطه بود که خمینی در اولین برخورد با دانشجویان حواریونش که سفارت آمریکا را در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ اشغال کرده بودند، اشغال آمریکا را «انقلاب دوم و در ادامه انقلاب اول بهمن ۵۷ تعریف بکند.»

ه - خمینی توسط پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ به دست دانشجویان حواریونش توانست بستری جهت صدور اسلام حکومتی و حکومت آخوندی و اسلام دگماتیست فقهاتی و گفتمان استبدادساز ولایت فقیه‌اش، در راستای نهادینه کردن قدرت سیاسی‌اش بر هلال شیعه منطقه فراهم بکند. یادمان باشد که «استراتژی خمینی از همان آغاز پیوسته چه در داخل کشور و چه در عرصه صدور انقلابش به کشورهای منطقه پیوسته بر رویکرد حذفی استوار بوده است». همچنین خمینی هرگز به رویکرد دیالوگی، چه در داخل و چه در خارج از کشور جهت مقابله کردن با تضادهایش اعتقادی نداشته است و لذا همیشه در برخورد با تضادهایش (چه در داخل و چه در خارج از کشور) به جای رویکرد دیالوگی، بر رویکرد حذفی و ترور، جنگ، سرکوب، کشتار، اعدام، خفقان، شکنجه و نسل‌کشی سیاسی تکیه می‌کرد؛ که در این رابطه از ترورهای سیستماتیک تا جنگ ۸ ساله با حزب بعث عراق و صدام حسین و تا تشویق ارتش عراق به کودتای بر علیه رژیم صدام حسین و تا نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ و تا کودتای خون جاری شده در کشور ایران در دهه ۶۰ و تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ بر علیه دانشجویان دانشگاه‌های کشور، می‌توانیم به صورت مصادق آن رویکرد حذفی خمینی در داخل و خارج از کشور تعریف بکنیم،

بنابراین، بدین ترتیب بود که خمینی از فردای اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان‌ماه سال ۱۳۵۸) موضع ضد آمریکائی جدید خودش را با استحال به سیاست خارجی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بستری جهت صدور انقلاب فقهاتی خودش کرد.

اضافه کنیم که خمینی حتی در سخنرانی ۴ آبان‌ماه ۱۳۴۳ کاپیتالاسیون (که به تحریک جریان مظفر بقائی - حسن آیت ایراد کرد) تنها به دنبال نقد رژیم پهلوی بود نه نقد امپریالیسم آمریکا و باز در این رابطه نباید فراموش بکنیم که امپریالیسم آمریکا هم در نشست گوادلوپ و هم در فرستادن هائیزر به ایران (در واپسین روزهای قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ جهت تسلیم ارتش به خمینی) در سال ۵۷ از آلترناتیوی خمینی در برابر شاه دفاع می‌کرد و پس از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ دولت کارتر نخستین کشوری بود که در همان عصر روز ۲۲ بهمن ۵۷ رژیم خمینی را به رسمیت شناخت و طبق گفته ابراهیم یزدی (رابط خمینی با آمریکا) در فرانسه دولت آمریکا با خمینی (در زمانیکه او در فرانسه بود) بر پایه سه اصل یعنی:

۱ - موضوع معامله نفت با آمریکا.

۲ - مقابله با شوروی و کمونیست‌های داخل کشور.

۳ - رابطه با آمریکا، به توافق رسیده بودند، بنابراین سؤال پیچیده‌ای که در این رابطه قابل طرح است اینکه «چه شد که از ۱۳ آبان‌ماه سال ۱۳۵۸ خمینی تضاد با آمریکا را به عنوان محور سیاست خارجی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم انتخاب کرد؟»

برای پاسخ به این سؤال فرجه باید به این نکات توجه بکنیم:

۱ - خمینی «معمار اولیه پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان حواریونش در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ نبود»، زیرا «معمار اولیه این پروژه جریان روحانیون تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها بودند» و این موسوی خوئینی‌ها بود که قبل از اشغال سفارت آمریکا به ۳۵۰ نفر دانشجویان حواریون خمینی، در خصوص جلب حمایت خمینی از پروژه اشغال سفارت آمریکا اعلام کرد، «اگر قبل از اشغال سفارت بخواهیم حمایت خمینی را جلب بکنیم،

امری غیر ممکن می‌باشد و خمینی نه تنها حمایت نمی‌کند، بلکه مخالفت هم خواهد کرد و می‌گوید، شما سفارت آمریکا را اشغال نکنید، من قول می‌دهم، بعد از آن حمایت خمینی را جلب نکنم». البته همینطور هم شد؛ یعنی اول دانشجویان حواریون خمینی تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها سفارت آمریکا را در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ اشغال کردند و پس از آن بود که موسوی خوئینی‌ها توانست حمایت خمینی را جلب نماید، بنابراین از اینجا است که باید داوری کنیم که در خصوص پروسه ۴۴۴ روز ماجرای گروگانگیری سفارت آمریکا، دو موضوع را باید از هم جدا بکنیم، یکی موضوع تکوین پروژه اشغال سفارت آمریکا است (که از ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ تا به امروز ادامه داشته است و در طول ۴۲ سال گذشته عمر این ماجرا، رویکرد ضد آمریکائی بدل به شعار و سیاست خارجی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای حل تضادهای درونی و شعاری جهت بسیج حواریون داخلی‌اش و بستری جهت صدور ارتجاع مذهبی و اسلام داعشی با رویکرد شیعه‌ای آن و حرکت در جهت کسب هژمونی بر هلال شیعه در منطقه شده است) که قطعاً این پروژه (در سال ۱۳۵۸) توسط جریانی از روحانیت که (بعد از سال ۱۳۶۵ با حمایت خمینی و توسط مهدی کروبی با انشعاب از روحانیت حواریون خمینی، این جریان تحت عنوان روحانیون تعریف شدند) در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این جریان روحانیون حواریون خمینی (به خصوص در طول ۳۲ سال عمر رهبری خامنه‌ای بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و به ویژه از خرداد ۷۶ که این جریان پس از وفات خمینی برای بار دیگر توسط پیروزی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و دولت هفتم سید محمد خاتمی توانستند دوباره در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت سهم‌بری بکنند و ابتدا به قوه مجریه و در ادامه آن توسط مجلس ششم به قوه مقننه رژیم مطلقه فقهاتی با شعار به اصطلاح «اصلاحات از درون حکومت و در چارچوب قانون اساسی ولایتمدار و بازگشت به دوران طلایی دهه شصت خمینی و با تکیه بر صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای و فیلترینگ استصوابی شورای نگهبان دست پیدا کنند») در مقابل جریان راست روحانیت حواریون

خمینی قرار داشته‌اند. البته ریشه اصلی اختلاف آنها تنها در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان می‌باشد.

۲ - در زمان اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸) نه تنها خود خمینی از انجام آن بی‌خبر بود، بلکه رهبری جریان دیگر روحانیت (که در آن زمان تحت هژمونی حزب جمهوری اسلامی و رهبری هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای و سید محمد بهشتی قرار داشتند) هم از آن بی‌خبر بودند. فراموش نکنیم که در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای در سفر حج در عربستان سعودی بودند و خود هاشمی رفسنجانی بعداً در خاطراتش می‌نویسد که «ما در هتل اقامت خود در مکه بودیم که خبر اشغال سفارت آمریکا از تلویزیون شنیدیم» بنابراین از این جا است که در خصوص علل و دلایل اولیه تکوین پروژه اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸) می‌توانیم داوری کنیم که این علل و دلایل عبارت بودند از:

اول - «تضاد هویتی و سیاسی و رویکردی بین جناح دانشجویان حواریون خمینی در دانشگاه‌ها با دانشجویان مترقی اعم از دانشجویان مذهبی و غیر مذهبی». چراکه در آن شرایط یعنی در فرایند پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ به موازات آفتابی شدن جوهر استبدادساز رویکرد ولایت فقیه خمینی و عریان شدن انگیزه خمینی و حواریونش در راستای هرچه زودتر نهادینه کردن قدرت به ارث رسیده از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی (توسط انقلاب ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران در بهمن ماه سال ۱۳۵۷) در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی، حواریون خمینی از روحانیت تا دانشجویان و دیگر بخش‌های اجتماعی ایران به شدت در جامعه انقلابی پسا بهمن ۵۷ ایران، از جانب نیروهای مترقی و جریان‌های جامعه سیاسی ایران مورد نقد همه جانبه قرار گرفتند که از مهم‌ترین آن‌ها همین دانشجویان حواریون خمینی در دانشگاه‌های کشور بودند و دلیل این امر هم آن بود که «در دانشگاه‌های کشور در فرایند پیشاکودتای فرهنگی بهار ۱۳۵۹ دانشگاه‌ها از تیول اقتدار خمینی و حواریونش خارج شده بود» و همین امر باعث گردید که «یکی از مهم‌ترین هدف‌های همه حواریون خمینی (از روحانیون تا دانشجویان و تا خود خمینی و غیره)

از پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸) بستر ساز جهت اشغال دانشگاه‌ها توسط حواریون خمینی باشد» که البته «این مهم در بهار ۱۳۵۹ توسط کودتای فرهنگی تحقق پیدا کرد» که در حقیقت «کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در بهار سال ۱۳۵۹) فرایند دوم پروسه اشغال سفارت آمریکا بود»؛ و با کودتای فرهنگی بهار ۱۳۵۹ بود که دانشگاه‌های کشور در اشغال رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آمد و به قول حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش که از تئوریسین‌های اصلی کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود و از چهره‌های شوم و سیاه مدافعان اسلام داعشی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در دهه شصت تا قبل از وفات خمینی و قبل از دفع و نفی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی از جایگاه حسنعلی راشد در رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی بود) با انقلاب فرهنگی آنها توانستند عطر و ریحانه رویکرد خمینی را وارد دانشگاه‌های کشور بکنند.

باری، بدین ترتیب بود (که در فرایند پسا انقلاب بهمین ماه ۵۷ تا کودتای فرهنگی بهار ۱۳۵۹) دانشجویان حواریون خمینی در عرصه دانشگاه‌های کشور «در جایگاه اقلیت تمام عیار قرار گرفته بودند و به شدت از طرف جریان‌های دانشجویان مترقی (اعم از مذهبی و غیر مذهبی) تحقیر و دفع و نفی می‌شدند». به بیان دیگر «تا قبل از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ نهاد دانشگاه‌ها به صورت تمام و کمال در اختیار دانشجویان و جریان‌های مترقی جامعه سیاسی (و یا در اختیار مخالفان رژیم در حال نهادینه شدن مطلقه فقهاتی خمینی) بود» و البته ابوالحسن بنی‌صدر هم که در آن زمان عضو شورای انقلاب و وزیر اقتصاد دولت موقت بود، جهت نهادینه کردن پایگاه اجتماعی و سیاسی خودش در دانشگاه‌ها، به شدت در حال فعالیت و سخنرانی و پرسش و پاسخ و مناظره بود. همچنین مسعود رجوی (لیدر و رهبر سازمان مجاهدین خلق ایران) هم توسط کلاس‌های «تبیین جهان» خود در دانشگاه شریف به شدت در حال فعالیت نظری و عملی جهت نهادینه کردن پایگاه سازمان مجاهدین خلق در دانشگاه‌ها بود؛ و صد البته جریان‌های مختلف

مارکسیستی و در رأس همه آنها سازمان فدائیان خلق هم در آن زمان جهت یارگیری و جذب نیرو و نهادینه کردن پایگاه خود در دانشگاه‌ها در حال فعالیت بودند. بدین ترتیب بود که در آبان ماه ۱۳۵۸ که پروژه اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان حواریون خمینی تحت هژمونی روحانیون حواریون خمینی و رهبری موسوی خوئینی‌ها صورت می‌گیرد، درست در شرایطی بود که «دانشگاه‌های کشور (برعکس دیگر نهادهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور) به عنوان تنها پایگاهی بود که در اختیار نیروهای مترقی جامعه سیاسی ایران از دانشجویان و غیر دانشجویان قرار داشت»؛ و دانشجویان حواریون خمینی در اقلیت و انزوای کامل قرار داشتند؛ و روز به روز هم انزوای آنها در دانشگاه‌ها بیشتر می‌شد.

اگر بخواهیم به لحاظ مؤلفه دانشجویی حواریون خمینی، «فرایند تکوین پروژه اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸) را دنبال بکنیم، علت و دلیل آن بازگشت پیدا می‌کند به اینکه دانشجویان حواریون خمینی (که ۳۵۰ نفر آنها در پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه ۵۸ دست داشتند) به این تحلیل رسیده بودند که اشغال سفارت آمریکا برای آنها حکم بود و نبود هویتی و سیاسی و اجتماعی در برابر جریان‌های آلترناتیو مترقی دانشگاهی دارد». در همین رابطه بود که «خود اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ از نظر این دانشجویان مقدمه‌ای بود جهت بستر سازی کودتای فرهنگی بهار ۱۳۵۹ در دانشگاه‌های کشور». بی‌شک «اگر کودتای فرهنگی بهار ۱۳۵۹ را اشغال دانشگاه‌ها توسط رژیم مطلقه فقهاتی تعریف بکنیم، اشغال دانشگاه‌ها توسط کودتای فرهنگی میوه و سنتر پروژه اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان حواری خمینی باید تعریف بشود»؛ و قطعاً در صورتی که «پروژه اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان حواری خمینی صورت نمی‌گرفت، هرگز و هرگز انجام پروژه اشغال دانشگاه‌ها توسط کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم ممکن نمی‌شد». بر این مطلب اضافه کنیم که دلیل اینکه دانشجویان حواری خمینی در آبان ماه سال

۱۳۵۸ برای بازتولید موجودیت و هویت خودشان در دانشگاه‌های کشور، بر موضوع اشغال سفارت آمریکا تکیه می‌کردند، این بود که: «شعار مبارزه ضد امپریالیستی در فرایند پسا انقلاب ۱۳۵۷ (و به خصوص به موازات شکست انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ مردم ایران) از محوری‌ترین شعارهای استراتژیکی و تاکتیکی و سیاسی - اجتماعی دانشجویان و جریان‌های مترقی جامعه سیاسی ایران بود». چرا که جریان‌های مترقی جامعه سیاسی ایران در آن شرایط در چارچوب شعار مبارزه ضد امپریالیستی، منهای اینکه جناح لیبرالیستی دولت موقت تحت هژمونی مهندس مهدی بازرگان و یا نهضت آزادی را به نقد می‌کشیدند و منهای اینکه توسط این شعار به دنبال به چالش کشیدن مناسبت سرمایه‌داری وابسته به ارث مانده از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بودند و منهای اینکه توسط این شعار ناکارآمدی جناح ارتجاع مذهبی حاکم نسبت به استمرار و راهبری و رهبری انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ در فرایند پسا بهمن ماه ۵۷ مطرح می‌کردند، از همه مهمتر اینکه همه آنها به این واقعیت آگاهی پیدا کرده بودند که «تنها شعار مبارزه ضد امپریالیستی است که می‌تواند (مانند جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق در دهه ۲۰) باعث بسیج توده‌ها بشود»؛ و می‌تواند «باعث رادیکالیزه شدن جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در فرایند جدید آن بشود»؛ که البته خود رادیکالیزه کردن جنبش ضد استبدادی مردم ایران در فرایند پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ می‌توانست مانع از نهادینه شدن نظریه ارتجاعی و استبدادساز ولایت فقیه در عرصه قانون اساسی بشود.

یادآوری می‌کنیم که در همین رابطه بود که «قبل از دانشجویان حواری خمینی، این جریان فدائیان خلق بودند که در راستای اشغال سفارت آمریکا تلاش می‌کردند» که البته به دلیل مخالفت رژیم و دولت موقت بازرگان و خمینی پروژه آنها شکست خورد.

۳ - آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، در خصوص فهم ریشه‌های پیچیده تکوین پروژه یا سناریوی مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ باید

دو موضوع کنش‌گران این پروژه یا سناریوی مهندسی شده از موضوع عوامل رهبری کننده آن جدا بکنیم. چراکه هرگز این دو مؤلفه با انگیزه واحد اقدام به برنامه‌ریزی و عمل اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ نکرده‌اند. به بیان دیگر «انگیزه کنش‌گران این پروژه (که بیش از ۳۵۰ دانشجوی حواری خمینی بودند) با انگیزه نیروهای رهبری کننده یا راهبری کننده این پروژه (که جریان روحانیون حواری خمینی تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها بودند) متفاوت بوده است»، بنابراین، آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، انگیزه کنش‌گران این پروژه (دانشجویان حواری خمینی) «بازتولید هویت و موجودیت و مشروعیت سیاسی جریان خاص خودشان در دانشگاه‌ها و در جامعه ایران و در برابر جریان‌های مترقی جامعه سیاسی ایران بوده است» که (آن جریان‌های مترقی جامعه سیاسی ایران) با شعار مبارزه ضد امپریالیستی، هم مناسبات سرمایه‌داری حاکم را به چالش می‌کشیدند و هم سیاست‌های ارتجاعی حاکمیت در فرایند پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ (چه در عرصه نفی آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و چه در عرصه سرکوب جنبش‌های خواهان حقوق دموکراتیک اقلیت‌های قومی و فرهنگی و مذهبی و چه در عرصه پروسه غیر دموکراتیک، نهادینه کردن قدرت توسط جناح ارتجاع مذهبی در چارچوب اسلام دگماتیست فقاهتی) نفی می‌کردند، بنابراین، از آنجائیکه «دانشجویان حواری خمینی به خوبی می‌دانستند که بدون حمایت خمینی و حاکمیت و یا جناح‌های درونی قدرت حاکم، نمی‌توانند به صورت مستقل و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر پروژه اشغال سفارت آمریکا را به انجام برسانند، بدین خاطر تلاش کردند که با تکیه بر جریان روحانیون تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها، هم بتوانند حمایت خمینی از پروژه خود را به دست بیاورند و هم بتوانند عدم پیوند با جریان‌های سیاسی مترقی در دانشگاه‌ها و جامعه به حاکمیت نشان بدهند و هم بتوانند از سرکوب حرکت‌شان توسط بازوهای سرکوب‌گر خمینی جلوگیری نمایند و هم بتوانند از موضع انزوای سیاسی در دانشگاه‌ها و جامعه خارج بشوند و دایره تنگ

اقلیت گروهی خودشان در دانشگاه نسبت به گروه‌های دانشجویی وابسته به جریان‌های مترقی خارج بشوند و هم بتوانند جهت اشغال دانشگاه‌ها و سلطه حرکت خودشان بر دانشگاه و سرکوب جریان‌های مترقی جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از دانشگاه‌ها، بسترسازی بکنند.»

باری، در خصوص مؤلفه رهبری یا راهبری کننده پروژه اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸) باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً رهبری یا راهبری دانشجویان حواری خمینی یعنی موسوی خوئینی‌ها (در رابطه با اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸) صورت جریانی درون روحانیت حواری خمینی داشته است، نه صورت فردی.

ثانیاً اگرچه تا سال ۶۵ این شکاف و جناح‌بندی روحانیت حواری خمینی (که با پشتیبانی خمینی از مهدی کروبی در سال ۶۵ این جریان با عنوان روحانیون در برابر جریان راست روحانیت قرار گرفتند) بدون نام و عنوان و هویت مشخص بودند، بدون تردید از همان زمان تکوین پروسه رهبری خمینی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران (قبل از بهمن‌ماه ۵۷) این پروسه شکاف درون روحانیت حواری خمینی شکل گرفته بود؛ که البته در فرایند پسا انقلاب بهمن‌ماه ۵۷ در عرصه نهادینه شدن خود روحانیت حواری خمینی بر قدرت حاکم، این جداسازی و شکاف سرعت بیشتری پیدا کرد. بیافزائیم که تضادهای روحانیت حواری خمینی فقط مختص به تضادهای درونی آنها نمی‌شد، چرا که منهای روحانیت حواری خمینی، تضادهای ایجاد شده روحانیت، شامل روحانیت حوزه‌های فقهاتی داخل کشور و روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه در عراق هم می‌شد؛ که می‌توانیم از تضاد با روحانیت طرفدار حسینعلی منتظری (که تحت هژمونی محمد منتظری فرزندش و هادی هاشمی دامادش و مهدی هاشمی برادر دامادش با شعارهای ضد صهیونیستی و حمایت از فلسطین تکوین پیدا کرده بود و در جریان افشای ماجرای رابطه

رژیم با آمریکا و ورود مک‌فارلین به ایران توسط این جریان بود که خمینی تصمیم به اعدام سید مهدی هاشمی و قبول استعفای حسینعلی منتظری از قائم مقام رهبری گرفت) و تضاد با روحانیت طرفدار سید کاظم شریعتمداری (که از همان سال‌های پسا خرداد ۴۲ تا انقلاب ۵۷ ادامه داشت و البته در فرایند پسا انقلاب ۵۷ تضاد بین روحانیت حواری شریعتمداری با روحانیت حواری خمینی یا تضاد بین خمینی و سید کاظم شریعتمداری بر سر تقسیم قدرت عمیق‌تر شد تا آنجا که به برخورد نظامی در استان آذربایجان که پایگاه سنتی حواریون شریعتمداری بود، انجامید و در جریان کودتای نوژه خمینی بهانه‌ای پیدا کرد که کینه تاریخی خودش را از سید کاظم شریعتمداری برای همیشه بگیرد) و غیره نام ببریم.

ثالثاً باید عنایت داشته باشیم که دخالت جریان روحانیون تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها (که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی و به خصوص در طول ۳۲ سال رهبری خامنه‌ای ادامه داشته است) در آن شرایط در رابطه با رهبری و راهبری پروژه اشغال سفارت آمریکا، در راستای خط‌کشی با جریان درونی روحانیت حواری خمینی در عرصه تقسیم قدرت بوده است. بدین خاطر باید توجه داشته باشیم که در این رابطه «بزرگ‌ترین راه‌وردی که پروژه اشغال سفارت آمریکا برای این جریان به همراه آورد، جلب حمایت خمینی از این پروژه بود»؛ زیرا همین امر باعث گردید تا «پروژه اشغال سفارت آمریکا و رهبری و یا راهبری جریان روحانیون حواری خمینی بر این پروژه و جلب حمایت خمینی از این پروژه، همه و همه باعث گردد که این جریان بتواند در تضاد با جریان روحانیت حواری خمینی (که تحت رهبری سید محمد بهشتی و هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای در حزب جمهوری اسلامی خود را متشکل کرده بودند) با هویت چپ یا ضد آمریکائی خود را تعریف بکنند.»

یادمان باشد که جریان راست روحانیت حواری خمینی (از سال ۶۵ پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی توسط خمینی) با مخالفت با ولایت مطلقه فقیه خمینی (در برابر جریان روحانیون) خود را تعریف

می‌کردند (چراکه مدعی بودند که خمینی با طرح ولایت مطلقه فقیه می‌خواهد فقه را دور بزند) البته همین طور هم شد. چراکه خمینی از سال ۶۵ کوشید «گفتمان و نظریه تشخیص مصلحت نظام بر پایه شعار اوجب الواجبات حفظ رژیم فقهاتی حاکم می‌باشد، جایگزین نظریه ولایت فقیه قبلی خود بکند» که البته «سنتر محصول تضاد دو رویکرد مختلف ولایت فقیه و تشخیص مصلحت نظام خمینی همان ظهور هیولای اصل ولایت مطلقه فقیه بود که در بازسازی قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۵۸ مادیت پیدا کرد.»

رابعاً در تحلیل دستاوردها یا تعیین سود و زیان حاصل فونکسیون پروژه اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ در کوتاه‌مدت و درازمدت باید «اقدام به یک جداسازی در عرصه کالبد شکافی موضوع و پروژه بکنیم» به این ترتیب که:

الف - دستاورد اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۵۸ برای دانشجویان حواری خمینی، بازتولید هویت از دست رفته آنها در برابر جریان‌های مترقی جامعه سیاسی داخل و خارج از دانشگاه‌های کشور بوده است که البته سرانجامش به کودتای فرهنگی بهار ۵۹ و سلطه تمام عیار دانشجویان حواری خمینی بر دانشگاه‌های کشور در فرایند پساکودتای فرهنگی بهار ۵۹ انجامید.

ب - دستاورد اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ برای جریان روحانیون حواری خمینی تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها (که رهبری و راهبری کنش‌گران پروژه اشغال سفارت آمریکا در دست داشتند) صف‌آرایی علنی و هویتی این جریان در برابر جریان غالب روحانیت حواری خمینی (که در آن شرایط در حزب جمهوری اسلامی خود را سازماندهی کرده بودند و بر پرو سه نهادینه کردن قدرت تحت مدیریت خط حسن آیت - مظفر بقائی مسلط شده بودند) بود؛ به عبارت دیگر «پروژه اشغال سفارت آمریکا باعث صف‌بندی علنی بین جریان‌های که بعداً تحت عنوان روحانیون (توسط خمینی و مهدی

کروبی در سال ۶۵) تعریف شدند، با حزب جمهوری اسلامی (که نماد تشکیلات و سازماندهی جریان غالب روحانیت حواری خمینی بودند) شد.»

ج - دستاورد اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ برای خمینی عبارت بودند از:

۱- تسویه حساب با جریان لیبرالیستی درون حاکمیت تحت هژمونی نهضت آزادی و یا دولت موقت و یا مهندس مهدی بازرگان.

۲- بسترسازی جهت بسیج توده‌ها در راستای نهادینه کردن قدرت خودش (در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه) و کسب مشروعیت و مقبولیت برای رژیم مطلقه فقهاتی در حال تکوین.

۳- بسترسازی جهت صدور انقلاب فقهاتی و اسلام حکومتی و رویکرد فقهاتی در راستای سلطه بر هلال شیعه در منطقه و در بستر استراتژی حذفی‌اش با رویکرد تک مؤلفه‌ای سلبی که داشت.

۴- خلع شعار ضد امپریالیستی از جریان‌های سیاسی آلترناتیوی حاکمیت اعم از مذهبی و غیر مذهبی.

۵- عمده کردن تضاد برونی ضد آمریکائی برای کاهش دادن تضادهای درونی رژیم مطلقه فقهاتی.

۶- فراهم کردن بستر جهت سرکوب جریان‌های سیاسی از مبارزه اقلیت‌های قومی تا مبارزه جریان‌های سیاسی مخالف مذهبی و غیر مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

«اما و هزار اما دستاورد اشغال سفارت آمریکا در ۴۲ ساله گذشته برای مردم نگون‌بخت ایران جز بر باد رفتن سرمایه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران توسط امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و جناح ارتجاع مذهبی حاکم (رژیم مطلقه فقهاتی) و فراهم شدن عرصه برای سرکوب جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مردم ایران چیز دیگری نبوده است.» ◇

پایان

جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌های - پیمانی

۱۱۴ مرکز صنایع نفت و گاز، پتروشیمی و پالایشگاه،

در ۱۵ استان کشور چه درس‌هایی به همراه داشته است؟

شهروندی.

با نگاهی هر چند اجمالی به خواسته‌های اعلام شده نه گانه فوق (توسط شورای سازماندهی اعتراضات، جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌های - پیمانی، صنایع نفت و گاز، پتروشیمی و پالایشگاهی ۱۵ استان کشور که بیش از ۶۰ هزار نفر کنش‌گر اعتصابی در این جنبش عظیم اعتصابی شرکت داشتند) می‌توان نتیجه‌گیری کرد که:

اولاً بدون تردید تدوین و تنظیم این بیانیه ۹ ماده‌ای (توسط شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پروژه‌های - پیمانی) حساب شده و با دقت (و در کادر کار جمعی یا خرد جمعی این جنبش اعتصابی مستقل خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین پائین) صورت گرفته است؛ که خود این امر دلالت بر «بلوغ آگاهی طبقاتی آنها می‌کند که در حافظه طبقاتی اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران باقی خواهد ماند». همچنین تدوین و تنظیم این بیانیه ۹ ماده‌ای شورای سازماندهی اعتراضات کارگران (جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌های - پیمانی فوق) نشان دهنده آن است که «جنبش‌های اجتماعی و

از روز شنبه ۲۹ خرداد سال جاری (از فردای روز نمایش انتخابات رئیس جمهوری سیزدهم یا به عبارتی دیگر انتصاب ابراهیم رئیسی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به عنوان سیزدهمین رئیس جمهور رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب یک نمایش انتخاباتی مهندسی شده از کانال فیلترینگ شورای نگهبان دست‌ساز خامنه‌ای) طبق اعلام بیانیه ۹ ماده‌ای «شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پروژه‌های - پیمانی» (که در جایگاه رهبری و راهبری کننده این جنبش عظیم کارگری قرار داشتند) دور جدید اعتصاب سراسری کارگران پروژه‌های - پیمانی صنایع نفت و گاز، پتروشیمی و پالایشگاهی (در ادامه اعتصاب مرداد ماه سال گذشته همین کارگران) در ۱۱۴ مرکز در ۱۵ استان در چارچوب یک حرکت فراگیر سازماندهی شده (که گستردگی آن در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بی‌بدیل بوده است) آغاز گردید؛ که خواستار افزایش حقوق و دستمزد، پرداخت حقوق‌های معوقه، ایمن سازی محیط کار، اعتراض به امنیتی بودن محیط کار، لغو کار پیمانی و موقت، حق تجمع و تشکل‌های مستقل بودند و صورت آرایش یافته این خواسته‌ها، «طبق بیانیه ۹ ماده‌ای شورای سازماندهی اعتراضات کارگران» عبارت بودند از:

- ۱- مزد هیچ کارگر شاغل نباید کمتر از ۱۲ میلیون تومان باشد.
- ۲- حقوق و دستمزد معوقه جرم و یک دزدی آشکار است.
- ۳- حذف شرکت‌های پیمانی و کوتاه شدن دست پیمانکاران برای تأمین امنیت شغلی و دائمی شدن قراردادهای کار.
- ۴- منع اخراج کارگران.
- ۵- لغو قوانین برده‌وار مناطق ویژه اقتصادی و برقراری قانون بیست روز کار - ده روز مرخصی.
- ۶- ایمنی محیط کار و مقابله با صدمه مرگ بار آن.
- ۷- پایان دادن به امنیتی کردن محیط‌های کار.
- ۸- آزادی تشکل و تجمع و اعتراض کارگران.
- ۹- تأمین حق مسکن، درمان، تحصیل رایگان به عنوان حقوق پایه

همچنین جنبش‌های مطالباتی جامعه بزرگ امروز ایران (که در بستر حرکت مستقل و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین عمل می‌کنند) در جایگاهی از توان و پتانسیل قرار دارند که می‌توانند بدون ایدئولوژیک کردن حرکت از بالا (با تحریک جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین طالب کسب قدرت سیاسی از چپ چپ تا راست راست) از مسیر اعتلای جنبش‌های مطالباتی خود، حرکت رو به جلو با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی (در عرصه نبرد با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقه‌حاکم) مبارزه طبقاتی و مدنی و سیاسی برابری طلبانه و آزادی خواهانه خود را مدیریت نمایند.»

نباید فراموش کنیم (که درست در گرمای سوزان تابستان که سختی طاقت‌فرسای کار و آلودگی محیطی غیر قابل تحمل می‌باشد و در شرایطی که پیمانکاران و کارفرمایان این کارگران با تحریک دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقه‌حاکم در راستای به زانو درآوردن آنها حتی آب و تهویه و غذاخوری استراحتگاه‌های آن دسته از کارگران اعتصابی که در خوابگاه‌ها مانده بودند قطع کرده بودند) بیش از ۶۰ هزار کارگر پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز، پتروشیمی و پالایشگاهی در ۱۱۴ مرکز در ۱۵ استان کشور در چارچوب یک جنبش اعتصابی خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر تکوین یافته از پائین عظیم‌ترین جنبش اعتصابی در ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مقاومت می‌کردند، جریان‌های سیاسی خارج‌نشین که به دنبال کسب قدرت سیاسی برای خود هستند (از راست راست تا چپ چپ) به جای حمایت مادی و نظری از کنش‌گران این جنبش عظیم که حتی نان خالی برای خوردن هم نداشتند، در تلاش بودند که از این نمود افتاده برای خود کلاهی بدوزند و هر کدام به دنبال آن بودند که این جنبش عظیم مستقل و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران را وابسته به جریان خاص خود تعریف نمایند. فارغ از آنکه تنها خود این بیانیه ۹ ماده‌ای شورای سازماندهی اعتراضات (که به عنوان پلاتفرم و برنامه کنش‌گران این جنبش عظیم بوده است) نشان دهنده بیگانگی این جنبش عظیم با سناریوهای

خودساخته این معتقدین به استراتژی کسب قدرت سیاسی برای جریان خود می‌باشند.

ثانیاً مفاد این بیانیه ۹ ماده‌ای شورای سازماندهی اعتراضات نشان می‌دهد که کارگران پروژه‌ای - پیمانی در بدترین شرایط ممکن و در شرایطی که محروم از هر گونه تشکل مستقل کارگری هستند، رژیم مطلقه فقه‌حاکم (منهای امنیتی و پادگانی کردن فضای کارگاه‌ها، مانند پادگانی کردن فضای دانشگاه‌ها و ادارات و مدارس و غیره) توسط پیمانکاران (وابسته به باندهای این رژیم) در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری رانتی - نفتی و فقهی حاکم، استثمار می‌شوند.

ثالثاً مفاد این بیانیه ۹ ماده‌ای شورای سازماندهی اعتراضات کارگران نشان می‌دهد که در شرایطی که نهادهای امنیتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقه‌حاکم هر گونه حرکت اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی در جامعه ایران در همان قدم اول سرکوب می‌کنند، «چگونه این جنبش عظیم مطالباتی می‌تواند با این پلاتفرم حداقلی ده‌ها هزار کارگر در کارگاه‌های مختلف با جغرافیای غیر یکسان و در فضای کرونائی کشور به حرکتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل درآورد.»

رابعاً خود مفاد بیانیه ۹ ماده‌ای اعلام شده توسط شورای سازماندهی اعتراضات کارگران نشان می‌دهد که «رهبری خودجوش و مستقل این جنبش عظیم در ادامه جنبش اعتصابی مردادماه سال ۱۳۹۹ همین کارگران پروژه‌ای - پیمانی (بر پایه تجارب شکست خورده سال گذشته این جنبش) با جمع‌بندی جدید از شکست مرداد ماه سال گذشته و آسیب‌شناسی آن جنبش به این واقعیت دست پیدا کرده‌اند که تنها رمز موفقیت این جنبش در گستردگی عمودی و افقی آن جهت تغییر توازن قوا در عرصه میدانی و مقابله با ترفندهای سرکوب‌گرایانه رژیم مطلقه فقه‌حاکم می‌باشد؛» و لهذا در همین رابطه می‌باشد که در بیانیه و پلاتفرم ۹ ماده‌ای (ارائه شده توسط شورای سازماندهی اعتراضات کارگران) منهای اینکه «با تعیین ۱۲ میلیون تومان به عنوان کف حقوق دستمزد ماهانه کارگران، شرایط برای گستردگی عمودی این جنبش



عظیم اعتصابی در میان کارگران پروژه‌های - پیمانی فراهم کرده است» از همه مهمتر اینکه «با طرح شعار حذف شرکت‌های پیمانی و قطع دست پیمانکاران، در راستای تأمین امنیت شغلی، دائمی شدن قراردادهای کار کارگران، خواسته آزادی تشکل و تجمع و اعتراض برای کارگران، همچنین خواسته تأمین حق مسکن و درمان و تحصیل رایگان به عنوان حقوق شهروندی برای همه مردم ایران، از قبل از تکوین دور جدید اعتصاب سراسری کمپین ۱۴۰۰ شرایط برای پیوند عمودی تمامی کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت و پیوند افقی با جنبش‌های اجتماعی برابری طلب و آزادی خواه و جنبش‌های مطالباتی (اعم از جنبش معلمان، بازنشستگان، پرستاران، زنان و دانشجویان و غیره) فراهم کرده است». از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که مفاد بیانیه ۹ ماده‌ای (شورای سازماندهی اعتراضات کارگران که رهبری جنبش عظیم اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ در دست داشتند) «خود نشاندهنده رویکرد واقع‌گرایانه رهبری آن جنبش اعتصابی می‌باشد».

باری، حاصل همه آنچه که فوقا مطرح کردیم اینکه «رهبری خودجوش و تکوین یافته از پائین کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌های - پیمانی به درستی به این اصل رکن پیروزی و موفقیت دست پیدا کرده بودند که تنها عاملی که می‌تواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در برابر قبول مطالبات آنها وادار به عقب‌نشینی بکند، فقط و فقط تغییر توازن قوا در عرصه میدانی، در بستر همبستگی و سازمان‌یابی هدفدار کنش‌گران مطالباتی و اجتماعی می‌باشد.»

مورچگان را چو بود اتحاد

شیر ژبان را بدرانند پوست

و یا به قول ابوالقاسم لاهوتی «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است»

البته «توازن قوا در عرصه میدانی به سود کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی و کارگران هرگز اتفاق نمی‌افتد، مگر در شرایطی که به لحاظ کمی و عددی بتوانند اکثریت عظیم زحمتکشان اردوگاه بزرگ کار و زحمت و کنش‌گران جنبش‌های مطالباتی اقشار میانی جامعه بزرگ ایران را به عرصه رویارویی با رژیم

مطلقه فقهاتی حاکم بکشانند». بی‌تردید در بستر جنبش‌های مطالباتی موجود (اردوگاه بزرگ کار و زحمت و اقشار میانی جامعه بزرگ ایران یا اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) چه در عرصه مطالبات صنفی و چه در عرصه مطالبات مدنی تنها و تنها توسط «طرح مطالبات کنکرت و مشخص (که بتواند پاسخگوی نیازهای کنش‌گران اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باشد) می‌توان شرایط برای پیوند عمودی و افقی این کنش‌گران در عرصه‌های مختلف مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری طلبانه فراهم کرد». بر این مطلب بیافزائیم که در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران که طبق آمار رسمی خود نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۶۰٪ از جامعه ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند و طبق گفته شیخ حسن روحانی (رئیس جمهور دولت یازدهم و دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بیش از ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۵ میلیون نفری امروز جامعه ایران بدون کمک معیشتی (و صدقه‌ای) حکومت نمی‌توانند، به حداقل معیشت برای زندگی عادی خود دست پیدا کنند و در شرایطی که طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بیش از ۳۲٪ جمعیت ایران در فقر مطلق به سر می‌برند و با عنایت به اینکه بدون تردید بخش عظیمی از این درصدهای فقر نسبی و فقر مطلق امروز جامعه ایران همین کارگران و زحمتکشان جامعه ایران می‌باشند، بدین ترتیب می‌توانیم داوری کنیم که در شرایطی که طبق برآورد کمیته مزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «هزینه سبد معیشتی یک خانواده کارگری در این شرایط بیش از ده میلیون تومان می‌باشد» و با در نظر گرفتن تورم بیش از ۵۶٪ امروز کشور، طرح شعار «حداقل دستمزد ماهانه دوازده میلیون تومانی اعلام شده در پلاتفرم و بیانیه ۹ ماده‌ای شورای سازماندهی و اعتراضات کارگران، خود می‌تواند بزرگ‌ترین شعار جهت بسیج زحمتکشان اردوگاه عظیم کار و زحمت و اقشار میانی جامعه ایران باشد.»

ادامه دارد



ما چه می‌گوئیم؟

که می‌کوشند تا با حمایت و کمک‌های خارجی از بالای سر جامعه بزرگ و جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین ایران، برای آنها در داخل و خارج از کشور تصمیم بگیرند.

ه - مبارزه فکری با تمامی جریان‌هایی که با تکیه بر الگوی لیبرالیستی و یا سوسیالیستی، خارج از پروسه جنبشی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی معلمان کبیرمان اقبال لاهوری و شریعتی حرکت می‌کنند.

ما می‌گوئیم وظیفه پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای) «پیکار برای دگرگون‌سازی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در راستای آزادی، برابری و همبستگی همه گروه‌های اجتماعی جامعه ایران می‌باشد» که این پیکار، پیکار زمینی می‌باشد و باید در بستر استراتژی جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین هم در جبهه برابری طلبانه اردوگاه کار و زحمت و هم در جبهه آزادی خواهانه افشار میانی یا طبقه متوسط شهری، به عنوان فاعل آن شکل بگیرند تا توسط آن «سنگین‌ترین زنجیرها را بردست و پای ایرانیان برداشته شود» بنابراین، از اینجا است که باید داوری کنیم که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۵ سال گذشته (از سال ۵۵ الی الان) «فاعل پیکار برای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبشی یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی، تنها خود اکثریت عظیم جامعه بزرگ یا جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین می‌باشند». در همین رابطه است که در رویکرد ما (در ۴۵ سال

ما می‌گوئیم بزرگ‌ترین و پیگیرترین جنبش نافرمانی مدنی در چهل سال گذشته به جامعه زنان ایران تعلق داشته است که «به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین در چارچوب شعار عدالت خواهانه جنسیتی یا برابری حقوق زن و مرد مادیت پیدا کرده است.»

ما می‌گوئیم وظیفه محوری پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) عبارتند از:

الف - مبارزه پیگیر علیه همه تبعیض‌های موجود چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم: «از تبعیض جنسیتی تا تبعیض طبقاتی، اجتماعی، قومیتی، مذهبی، سیاسی و غیره می‌باشد.»

ب - تلاش پیگیر برای «پیوند دادن همه شاخه‌های افقی و عمودی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری و مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه برابری طلبانه اردوگاه کار و زحمت و آزادی خواهانه طبقه متوسط شهر و روستای ایران هم در شکل سیاسی و هم در شکل مطالباتی آن (در سه صورت صنفی و مدنی و اجتماعی) می‌باشد.»

ج - مبارزه فکری و سیاسی برای دستیابی به «آزادی‌های سیاسی بی قید و شرط و دموکراسی مشارکتی در چارچوب جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین با تکیه بر اصل حاکمیت و مرجعیت همه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (نه طبقه خاصی آنچنانکه مارکس و مارکسیست‌ها می‌گویند) و مخالفت با حق وتوی مستقیم و غیر مستقیم هر نوع اقلیت ممتاز قومی و مذهبی و طبقاتی و سیاسی.»

د - مقابله فکری و سیاسی با تمامی جریان‌هایی

گذشته) «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، تنها در بطن این جنبش اکثریت عظیم در داخل کشور (نه در خارج از کشور) می‌تواند پا بگیرد و شکوفا بشود.»

ما می‌گوئیم تعریف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۵ سال گذشته (در دیسکورس ما) عبارت بوده است از جریانی که برای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی و جنبشی (سه مؤلفه‌ای و یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفی در بستر جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین هم در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت و هم در جبهه آزادی‌خواهانه اقشار میانی یا طبقه متوسط شهر و روستای ایران) مبارزه می‌کنند.

ما می‌گوئیم پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و دموکراسی سوسیالیستی جنبشی سه مؤلفه‌ای، یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفی) «وظیفه دفاع از حقوق دموکراتیک ملیت‌های ایرانی را دارند» بنابراین «پیشگامان باید برای اتحاد داوطلبانه ملیت‌های مختلف ایرانی تلاش بکنند». چراکه پیشگامان باید بدانند که «بخش بزرگی از مستضعفین بالنده امروز جامعه بزرگ ایران به ملیت‌های زیر ستم کشور ایران تعلق دارند». بدین خاطر، پیشگامان باید عنایت داشته باشند که «بدون دفاع از حقوق دموکراتیک ملیت‌های ایرانی، نمی‌توان پایه محکمی برای دموکراسی سوسیالیستی جنبشی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفی) در جامعه بزرگ ایران ایجاد کرد.»

ما می‌گوئیم پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و دموکراسی سوسیالیستی جنبشی سه مؤلفه‌ای) باید در حمایت از جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین:

اولاً خواهان «استقرار آزادی و دموکراسی مشارکتی برای همه جامعه بزرگ ایران باشند، نه تنها برای یک طبقه خاص و مشخص.»

ثانیاً باید به دنبال حضور همه جامعه بزرگ ایران در میدان پیکار «برای تعیین سرنوشت خودشان باشند، نه حضور فقط یک طبقه خاص و مشخص.»

ثالثاً باید «جهت گسترش و ژرف شدن جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای (صنفی و مدنی و اجتماعی) در این شرایط تلاش بکنند.»

رابعاً باید «مدافع سازمان‌یابی آگاهانه و مستقل تمامی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین در دو جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت و آزادی‌خواهانه اقشار میانی یا طبقه متوسط شهر و روستا باشند.»

خامساً باید باور داشته باشند که «میدان اصلی پیکارهای رهائی جامعه بزرگ ایران در داخل کشور می‌باشد، نه در خارج از کشور.»

سادساً باید باور داشته باشند که «رهبری برخاسته از پائین و پاسخگو به پائینی‌ها، فقط و فقط در داخل و از دل همین جنبش‌های خودجوش سیاسی و مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و اجتماعی حاصل می‌شود، نه از میان اصحاب طرفدار کسب قدرت در خارج از کشور.»

ما می‌گوئیم نبرد گفتمان‌ها (در این زمان در میان جامعه سیاسی اپوزیسیون ایرانی‌های داخل و خارج از کشور) امری مترقیانه و انقلابی می‌باشد که در میان تمامی انقلاب‌ها و جوامع مترقی و انقلابی به صورت یک قاعده وجود داشته است (نه به صورت یک استثناء) زیرا «جامعه سیاسی اپوزیسیون یک دست و یکپارچه در داخل و خارج از کشور هرگز فضای مساعدی برای شکل‌گیری دموکراسی در جامعه فردای ایران نیستند» مضافاً اینکه در کشاکش همین نبرد گفتمان‌ها در جامعه سیاسی اپوزیسیون داخل و خارج از کشور است که «گفتمان برتر دموکراسی می‌تواند به عنوان گفتمان

مسلط در جامعه بزرگ ایران حاصل بشود.»

ما می‌گوئیم «رهبری کاریزماتیک در انقلاب‌ها و حرکت‌های عظیم اجتماعی و سیاسی و اقتصادی (آنچنانکه ماکس وبر تعریف می‌کند) معمولاً محصول ناآگاهی توده‌های انقلابی می‌باشد.» لذا در همین رابطه است که در بستر استراتژی دموکراسی سوسیالیستی و جنبشی سه مؤلفه‌ای توسط جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودجوش و خودرهبری تکوین یافته از پائین «ما هر گونه رویکرد به رهبری کاریزماتیک را نفی کننده خودرهبری جامعه مدنی جنبشی می‌دانیم و امری ارتجاعی می‌خوانیم» آنچنانکه در همین رابطه است که برتولد برشت در نمایشنامه زندگی گالیله می‌گوید: «بدبخت مردمی که به قهرمان نیاز دارند» و باز در همین رابطه است که معتقدیم «در آینده در بستر حرکت تحول ساختاری اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در جامعه بزرگ ایران دیگر انقلاب بهمن ۵۷ با رهبری کاریزماتیک آن غیر قابل بازتولید می‌باشد.»

ما می‌گوئیم عامل اصلی شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران، همان خلاء فرهنگی بود که (آن خلاء فرهنگی) باعث گردید که همان مردمی که هفتاد سال پیش برای دستیابی به دموکراسی شیخ فضل الله نوری را در میدان بزرگ توپخانه تهران به دار آویختن، در بهمن ماه ۵۷ عکس او را در سطح کره ماه می‌جستند.

ما می‌گوئیم جنبش ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران (بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) در سال ۵۷ یک اقدام توده‌ای و مترقیانه و بر حقی بوده است. همان طوری که «گردن گذاشتن جامعه بزرگ ایران (از بهمن ۵۷ الی الان) به استبداد فقهاتی و نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امری ارتجاعی و غیر انقلابی می‌باشد.»

ما می‌گوئیم جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها در صورتی می‌تواند کارآمدی اجتماعی و

تاریخی در حرکت آگاهی‌بخش خود پیدا کند که این باور در وجدان کنش‌گران این جنبش بدل به ایمانی بشود که با اجتماعی شدن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی، در چنان جامعه‌ای آزادی هر فرد شرط شکوفائی آزادی همگان در آن جامعه می‌شود.

ما می‌گوئیم در سال ۵۷ مردم ایران «با تکیه بر موضع سلبی رویکرد سیاسی خمینی، توانستند استبداد شاهنشاهی (رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) را سرنگون کنند» اما همین مردم به علت «جهل از موضع ایجابی رویکرد سیاسی (نظریه استبدادساز ولایت فقیه) خمینی، ناخواسته و نادانسته استبداد خشن‌تر و تاریک‌تر فقهاتی را جایگزین استبداد سلطانی قبلی در کشور ایران کردند.»

ما می‌گوئیم در این شرایط پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و دموکراسی سوسیالیستی و جنبشی سه مؤلفه‌ای) به عنوان یک نیروی سیاسی در داخل کشور، «در حاشیه میدان پراکسیس مطالباتی - اجتماعی - سیاسی جامعه بزرگ ایران (در داخل کشور) قرار دارند» و این در شرایطی است که اردوگاه بزرگ و بالنده مستضعفین ایران (در بستر جنبش مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و اجتماعی) در میانه میدان پراکسیس مطالباتی - اجتماعی - سیاسی خود قرار دارند، بنابراین «پیشگامان در این شرایط باید جهت انجام مسئولیت راهبری (نه رهبری) خود در این عرصه بتوانند، با حضور افقی در این جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین در داخل کشور پیوند و همراهی با پیکارهای اکثریت عظیم جامعه ایران را به نمایش بگذارند و گرنه در فردای امروز برای او راهی جز دنباله‌روی از حرکت آنها (آنچنانکه در سال ۵۷ اتفاق افتاد) وجود ندارد.» ♦

ادامه دارد

باسه رویکرد مختلف

«انطباقی، تطبیقی و دگماتیستی»

درست‌سه مدل مختلف

«سوسیالیسم مارکسی»

«سوسیال دموکراسی برنشتاینی»

«دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

کرده است، می‌توان داوری کرد که در اعلامیه جهانی حقوق بشر اجرای این اعلامیه به دست گرگ‌ها واگذار شده است، نه به دست ملت‌ها.

رابعاً در اعلامیه جهانی حقوق بشر از آنجائیکه طبق ادعای خود نویسندگان این اعلامیه، «پایه‌های حقوقی این اعلامیه خارج از مرزها و به صورت بین‌المللی تنظیم یافته است» با عنایت به اینکه «ساختار حقوقی اعلامیه جهانی حقوق بشر بر مبنای یک سلسله حقوق طبیعی و یک سلسله حقوق قانونی با کارگزاری دولت‌ها تعریف شده است»، می‌توان داوری کرد که در تحلیل نهائی در عرصه اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر، «با اولویت پیدا کردن حقوق قراردادی بر حقوق طبیعی انسان توسط دولت‌ها در بستر نظام سرمایه‌داری جهانی، مبنای اجرائی شدن این اعلامیه بر اساس یک سلسله فرضیات بنا شده است که انتزاعی است». مثل اینکه «در دنیا

اولاً مبنای ۳۰ ماده اعلامیه حقوق بشر «ترکیبی است از حقوق طبیعی و حقوق قراردادی».

ثانیاً مشکل اساسی اعلامیه جهانی حقوق بشر در این است که این «اعلامیه در چارچوب دولت‌ها و سازمان ملل تدوین شده است، نه در چارچوب ملت‌ها و سازمان ملل». در نتیجه از آنجائیکه «دولت‌ها پیوسته بر پایه منافع ملی خود داوری می‌کنند» (آنچنانکه چرچیل نخست وزیر سابق انگلستان در این رابطه گفته است که «دولت‌ها نه دوست دارند و نه دشمن دائم، تنها منافع ملی دائم دارند») بنابراین با عنایت به اینکه «منافع دائم دولت‌ها در چارچوب شرایط خودویژه سیاسی و جغرافیائی و اقتصادی آنها تعریف می‌گردد، طبیعی است که دولت‌ها در اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر پیوسته (از آغاز الی الآن) منافع ملی خودشان را جایگزین منافع مشترک ملت‌ها می‌کنند». بدین خاطر تا زمانیکه «در اعلامیه جهانی حقوق بشر منافع مشترک ملت‌ها جایگزین منافع مشخص دولت‌ها نشود، اجرای این اعلامیه مانند گذشته گرفتار دست اندازهای بزرگی می‌شود». اضافه کنیم که در بندهائی از خود اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام شده است که «دولت‌ها در شرایط اضطراری کشورشان می‌توانند بندهائی از این اعلامیه جهانی حقوق بشر را معلق سازند».

ثالثاً در نظر داشته باشیم که «خود دولت‌ها ناقض اصلی حقوق بشر در جوامع مختلف می‌باشند». پر پیداست که از آنجائیکه «اعلامیه جهانی حقوق بشر کارگزار خودش را دولت‌ها تعریف

مرز وجود ندارد که صد درصد امروز در دنیا آنچه بیش از هر چیز تعیین کننده می‌باشد مرزهای جغرافیائی و نظام دولت - ملتی‌های حاکم بر این مرزها می‌باشد» و از اینجا است که باید بگوئیم که حداکثر برای «دولت‌ها حقوق شهروندی، جایگزین حقوق بشر می‌شود نه بالعکس.»

خامسا آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری معتقد است تا زمانی که «فرماسیون دولت‌ها وجود دارد، دموکراسی فارغ از مرزها نمی‌تواند در جهان شکل بگیرد». طبیعی است که به موازات آن «در غیاب شکل‌گیری دموکراسی جهانی، امکان اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر به صورت امری فرا مرزی مادیت پیدا نمی‌کند». در این رابطه است که می‌توانیم داورى کنیم که «لازمه اجرای جهانی اعلامیه حقوق بشر، تکوین دموکراسی جهانی است». برای مثال می‌توانیم به بن‌بست اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر در یکی از کشورهای بزرگ مدعی دموکراسی لیبرالیستی سرمایه‌داری یعنی کشور آمریکا اشاره کنیم که به علت دخالت دولت‌های مدافع منافع سرمایه‌داران و رویکرد امپریالیستی و نژادپرستانه این دولت‌ها در آمریکا هرگز تاکنون اعلامیه حقوق بشر نتوانسته به صورت کامل به اجرا درآید. پرواضح است که مقصود ما در اینجا اجرای کامل ۳۰ ماده حقوق بشر می‌باشد «نه اجرای آن به صورت میلی توسط دولت‌ها» که باعث سترون شدن کلیت آن می‌شود. آنچنانکه دولت‌های تابع لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری در کشورهای متروپل خودشان مجبور به نادیده گرفتن بخش‌های مهم اعلامیه حقوق بشر می‌دانند.

سادساً تعریف «منافع عمومی» در چارچوب رویکرد «دولت - ملت‌ها» هم در اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر امری مهم می‌باشد؛ زیرا هر رژیم و دولتی «منافع ملی خودش را در کادر ماهیت خود آن رژیم تعریف می‌نماید». برای مثال «تعریف منافع ملی برای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر مردم نگون بخت ایران، با تعریف منافع ملی برای رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی متفاوت می‌باشد». هرچند که کشور ایران و ملت ایران در عرصه دو رژیم توتالیتر پهلوی و مطلقه فقه‌ای امری ثابت

می‌باشند؛ بنابراین در چارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر فعلی، «موضوع این اعلامیه بشر نیست بلکه دولت‌ها است و در صورتی که مرزهای سرزمینی وجود داشته باشد و دولت - ملت‌ها بر پایه منافع خودشان اعلامیه جهانی حقوق بشر را تعریف و تفسیر کنند هرگز حقوق بشر نمی‌تواند در خانواده جهانی به صورت عام و کلی به اجرا درآید» زیرا منافع ملی قدرت‌های مسلط جهانی، اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر را به نفع خودشان تعریف می‌کنند تا آنجا که دولت‌ها حق انحصاری برای اجرا و تحمیل زور برای خود قائل هستند.

هفتم - سطح «توسعه اجتماعی کشور ایران» از تمام کشورهای خاورمیانه جلوتر می‌باشد زیر:

الف - از جمعیت امروز ایران ۵۲ میلیون نفر (از ۸۳ میلیون نفر) زیر ۳۵ سال سن دارند که این موضوع خود یک پتانسیل برای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جهت مادیت پیدا کردن در جامعه ایران می‌باشد.

ب - از آنجائیکه زمینه ذهنی اولیه تکوین دموکراسی سوسیالیستی در جامعه عبارتند از:

۱ - شهرنشینی.

۲ - جمعیت تحصیل کرده.

۳ - رشد طبقه کارگر و طبقه متوسط شهری، با عنایت به اینکه از این بابت کشور ۸۳ میلیون نفری ایران نسبت به کشورهای منطقه در وضعیت نرمالی قرار دارد. طبیعی است که می‌توان داورى کرد که شرایط ذهنی برای مادیت پیدا کردن دموکراسی سوسیالیستی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مهیا می‌باشد.

ج - نظر به اینکه تفاوت بین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی حاکم) با دموکراسی بورژوازی یا لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری موضوع حضور جامعه (نه طبقه صرف) می‌باشد، طبیعی است که با مکانیزم تکوین افقی شوراها و جامعه مدنی جنبشی (نه تکوین عمودی شوراها و نه تکوین عمودی جامعه

مدنی) شرایط عملی برای تکوین دموکراسی سوسیالیستی یا اجتماعی شدن سه مؤلفه قدرت حاکم در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از پائین فراهم می‌گردد. اضافه کنیم که هر چند در شرایط فعلی به علت حاکمیت «گفتمان مطالباتی بر جامعه مدنی جنبشی ایران، جنبش سندیکائی و اتحادیه‌ای در پیوند با جنبش‌های مطالباتی، شرایط برای اعتلا و رشد بیشترش فراهم می‌باشد» بدون تردید در شرایط موقعیت انقلابی در آینده در جامعه بزرگ ایران با «جایگزین شدن گفتمان سیاسی به جای گفتمان مطالباتی فعلی، با تکوین شوراهای خودجوش تکوین یافته از پائین، علاوه بر سیاسی شدن جنبش‌های مطالباتی امروز ایران شرایط برای تکوین دموکراسی سوسیالیستی از پائین آماده می‌شود.»

یادمان باشد که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای که بر پایه شوراهای افقی (نه شوراهای عمودی و هرمی تکوین یافته از بالا) استوار می‌باشد، «یک دموکراسی - سوسیالیستی صد در صد مستقیم نیست، زیرا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای ترکیبی از دموکراسی مستقیم و غیر مستقیم می‌باشد». بدون تردید در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شوراهای افقی (نه شوراهای عمودی و هرمی تزریق شده از بالا بر جامعه) «تنها ابزاری هستند که توده‌ها از پائین توسط آن می‌توانند بر سرنوشت خودشان سوار بشوند». همچنین در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «موضوع نفی استثمار انسان از انسان و مقابله با سرمایه‌داری یک امر محوری می‌باشد و بدون نابودی مناسبات سرمایه‌داری امکان دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای وجود ندارد.»

در این رابطه است که باید بگوئیم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای دموکراسی نمایندگی نیست». همچنین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «یک دموکراسی حزبی عمودی (البته نه حزبی افقی تکوین یافته از پائین که بر پایه شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر استوار می‌باشند و این شوراها پایه دموکراسی

سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای می‌باشند) نیست» چراکه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تنها بر پایه شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین استوار می‌باشد». نباید فراموش کنیم که «لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری یا دموکراسی بورژوازی بر خلاف دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یک دموکراسی حزبی عمودی (نه حزبی افقی) می‌باشد.»

باری، از اینجا است که می‌توان داوری کرد که در «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در تحلیل نهائی قدرت در پائین باقی می‌ماند و قدرت از پائین سلب نمی‌شود تا به بالائی‌ها انتقال پیدا کند». بدین خاطر لازمه تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، در کشور ایران در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران «استحاله گفتمان مطالباتی به گفتمان سیاسی (حاکم بر جامعه مدنی جنبشی امروز ایران) می‌باشد» زیرا با سندیکاها و اتحادیه‌ها و سازماندهی سندیکائی و اتحادیه‌ای «تنها می‌توان به جامعه مدنی جنبشی مطالباتی دست پیدا کرد، نه جامعه مدنی جنبشی سیاسی»؛ که بین این دو جامعه مدنی جنبشی تفاوت بسیار وجود دارد. بدون تردید تنها با تکوین شوراهای افقی (نه شوراهای عمودی تزریق شده از بالا) است که می‌توان جامعه مدنی جنبشی مطالباتی را به جامعه مدنی جنبشی سیاسی تغییر داد. طبیعی است که اگر توسط تکوین شوراهای افقی (نه شوراهای عمودی) در جامعه امروز ایران «جامعه مدنی جنبش مطالباتی بدل به جامعه مدنی جنبشی سیاسی نشود، خود این جامعه مدنی جنبشی مطالباتی امروز ایران در موقعیت انقلابی (جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) به صورت یک پاشنه آشیل و چشم اسفندیار دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در می‌آید.» ♦

ادامه دارد

«کودتا» یا بازگشت به مسیر «دموکراسی»؟

دریافت سرپائی واکسن مراکزی دایر کرد، استقبال مردم تونس از این فراخوانی دولت هشام المشیشی بسیار فراتر از آمادگی دولت بود در نتیجه هجوم فراگیر مردم بدون رعایت پروتکل‌های ایمنی باعث بدتر شدن بحران کرونا گردید و «این اتفاق خود تیر خلاصی بود بر اعتبار دولت هشام المشیشی در خصوص مسئله مهار بحران کرونا» بدین ترتیب «در ادامه همین هجوم مردم به فراخوانی دولت جهت اخذ سرپائی واکسن بود که تظاهرات مردم تونس و حمله به دفاتر حزب حاکم و به آتش زدن آنها شروع شد و در ادامه همین اعتراضات خیابانی مردم بود که رئیس جمهور تونس (قیس سعید) با عزل نخست‌وزیر و انحلال پارلمان کنترل بحران را از دولت گرفت و به ارتش واگذار کرد». اضافه کنیم که مردم همچنان از فشار بحران کرونا آچمز شده بودند که از «سپردن شدن مدیریت بحران کرونا به ارتش استقبال کردند».

شش - عنایت داشته باشیم که به موازات اینکه کرونا در تونس اوج گرفت، دولت هشام المشیشی با قرنطینه سفت و سخت به صورت موضعی و کوتاه‌مدت توانست جلو انتشار بیشتر آن را بگیرد، اما «قرنطینه به اقشار فقیر تونس که نمی‌توانستند به خاطر قرنطینه کار کنند، فشار زیادی وارد کرد و طرح اهداء پول نقد به خانوارهای تحت تأثیر توسط دولت هم باعث

در همین رابطه بوده است که به سرعت پس از دستور عزل نخست‌وزیر و انحلال پارلمان تونس (توسط رئیس جمهور تونس) منهای اینکه صندوق بین‌المللی پول مذاکره جهت پرداخت وام چهار میلیارد دلاری با تونس را متوقف کرد، جیک سالیوان، مشاور امنیتی رئیس جمهور آمریکا در تماس تلفنی با رئیس جمهور تونس، از قیس سعید خواسته است که سریعاً به «مسیر دموکراسی» برگردد. سالیوان در گفتگوی یک ساعته با قیس سعید، خواستار تشکیل سریع دولت و همینطور از سرگیری فعالیت پارلمان شده است و باز در همین رابطه می‌باشد که احزاب مخالف در تونس از رئیس جمهور به خاطر تصمیم‌های اخیرش به شدت انتقاد و «او را متهم کرده‌اند که کودتا کرده و دولت را ساقط نموده است». یادآوری می‌کنیم که در این رابطه مقامات وابسته به قیس سعید رویکردی سرکوب‌گرایانه هم داشته‌اند و منهای زندانی کردن ۵ نماینده مجلس، برخی از اعضای حزب حاکم را هم زندانی کرده‌اند. البته پاسخ قیس سعید به آنها این بوده است که: «من به یک دیکتاتور تبدیل نخواهم شد، زیرا من متن قانون اساسی را به خوبی بلدم؛ و به آن احترام می‌گذارم و آن را تدریس کرده‌ام و بعد از این همه مدت، آنطور که برخی می‌گویند به یک دیکتاتور تبدیل نخواهم شد».

چهار - بحران کرونائی در سال جاری در تونس به علت ناکارآمدی دولت تونس در مهار بحران کرونا و بیکاری شدید در میان جوانان و افزایش نجومی بدهی‌های دولت و دو پارچه شدن حاکمیت سیاسی باعث گردیده که «در تونس که خاستگاه بهار عربی خوانده می‌شود بدترین بحران سیاسی و بحران اقتصادی و بحران مدیریتی خودش در ۱۰ سال پس از انقلاب ۲۰۱۱ به همراه داشته باشد و در شهرهای مختلف تونس اعتراض سراسری بر علیه حاکمیت شکل بگیرد و تا آنجا این اعتراضات رادیکالیزه شده بود که خود مردم خواستار برکناری دولت و انحلال پارلمان شدند و به دفاتر حزب حاکم در تونس حمله کردند و آنجاها را به آتش کشیدند».

پنج - بدون تردید یکی از عوامل اصلی اعتراض‌های مردم در خیابان‌های تونس ناکارآمدی دولت برای مهار کرونا و واکسیناسیون مردم بوده است. لازم به ذکر است که از «جمعیت ۱۱ میلیون و ششصد هزار نفری تونس تا قبل از حرکت قیس سعید رئیس جمهوری تونس، تنها حدود یک میلیون نفر واکسن زده بودند و تعداد فوتی‌ها توسط کرونا طبق آمار خود دولت هشام المشیشی بیش از ۱۸ هزار نفر بوده است». لذا به همین دلیل بود که در عید قربان سال جاری وقتی دولت هشام المشیشی برای

تورم بیشتر در کشور گردید که در تحلیل نهائی خاک آن به چشم همان گروه‌های عظیم اجتماعی فقیر در کشور تونس می‌رفت، در نتیجه همین امر باعث گردید که تلاش‌های بعدی دولت برای اعمال قرنطینه هم به خاطر مقاومت شدید مردم غیر ممکن بشود». به خصوص که شرایط جدید بیشتر در مناطق فقیرنشین در شمال غرب احساس می‌شد، جایی که تزریق واکسن بسیار کند و کم بود و نتیجتاً اینکه «بحران کرونا در تونس باعث شد که ناکارآمدی و سوء مدیریت بخش بهداشت و سلامت عمومی تونس را که روزگاری نقطه قوت این کشور بود، علنی بکند.»

هفت - بر این نکته تاکید کنیم که ارتش در تونس در سال ۲۰۱۱ در جریان جنبش ضد استبدادی مردم تونس عملاً از صحنه سیاسی کناره‌گیری کرد و اجازه داد که قیام مردمی تونس علیه حاکمیت خودکامه در این کشور به ثمر بنشیند. بدون تردید در این شرایط با ورود نهادهای نظامی به معادلات سیاسی و دفاع ارتش از قیس سعید (رئیس جمهور) و به کارگیری آن توسط رئیس جمهوری برای عزل نخست‌وزیر و انحلال پارلمان و سپردن مدیریت مهار بحران کرونا توسط رئیس جمهور به ارتش همه و همه می‌تواند اعتبار ارتش تونس (مانند ارتش مصر) را در نگاه مردم تونس زیر سؤال ببرد.

هشت - بحران کرونا در تونس در این شرایط باعث شده که مردم تونس در عرصه داوری نهائی خودشان «نسبت به عزل نخست‌وزیر و انحلال پارلمان توسط قیس سعید منتظر آن باشند که بیند رئیس جمهور با کمک ارتش تا کجا می‌تواند ناکارآمدی دولت در مهار بحران کرونا را جبران کنند». بدون تردید در صورتی که رئیس جمهور با کمک ارتش نتواند بحران کرونا در تونس را مهار کنند «باز آتش همان آتش خواهد بود و کاسه همان کاسه.»

نه - یکی از «فونکسیون‌های منفی بحران کرونا در تونس کاهش سرمایه اجتماعی می‌باشد» که در فرایند اولیه پسا انقلاب ۲۰۱۱ همین وجود سرمایه اجتماعی در جامعه تونس باعث گردید که «رهبران سیاسی یا حاکمیت از حمایت کافی در میان رأی دهندگان برخوردار بشود». به طوری که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «روند تضعیف این سرمایه اجتماعی تا به آنجا رسیده است که در این شرایط به علت بحران کرونا همان جوانانی که بذر بهار عربی در تونس کاشتند

و آن را آبیاری کردند، امسال دوباره به خیابان‌های تونس آمده‌اند تا علیه ناکارآمدی سیاسی و فساد فراگیر و بحران اقتصادی اعتراض بکنند». اضافه کنیم که در عرصه کالبد شکافی سرمایه اجتماعی در تونس می‌توان داوری کرد که هم اکنون نسبت به نهادهای دیگر سیاسی و احزاب و غیره، رئیس جمهور و ارتش از محبوبیت بیشتری برخوردار می‌باشند، لذا همین امر باعث گردید که پس از عزل نخست‌وزیر و انحلال پارلمان توسط قیس سعید که بعد از اعتراض سراسری در شهرهای مختلف تونس روی داد، «مردم تونس در خیابان‌ها جشن گرفتند و از این حرکت رئیس جمهور تونس حمایت کردند». یادآوری می‌کنیم که قیس سعید در سال ۲۰۱۹ به عنوان سیاست‌مدار مستقل در انتخابات رئیس جمهوری تونس شرکت کرد و مردم تونس در جهت مقابله او با ساختار سیاسی قدیم حزبی به او رأی دادند و او با وعده مقابله با ساختار قدیمی حزبی در حاکمیت توانست رئیس جمهور بشود. بدون تردید یکی از دلایل حرکت قیس سعید در عزل نخست‌وزیر و انحلال پارلمان در همان چارچوب وعده‌اش به مردم تونس می‌باشد البته سؤال مهمی که در این رابطه در برابر رئیس جمهور تونس مطرح می‌باشد اینکه، آیا قیس سعید می‌تواند با همین سرمایه اجتماعی و حمایت مردمی که در تونس دارد، در برابر فشارهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی برای دستیابی به «شرایط مالی پایدار» در تونس مقاومت نماید؟

بدون تردید در صورت تسلیم شدن قیس سعید در برابر فشارهای این نهادهای بین‌المللی نئولیبرالیستی جهت دریافت وام ۴ میلیارد دلاری پیشنهادی، او مجبور می‌شود تا در راستای انجام شرایط دردناک تحمیل آنها، دوباره تمامی این شرایط دردناک را به مردم تونس انتقال بدهد که حاصل نهائی انجام آن بدون شک «فقر و تورم و بیکاری و کاهش رشد تولید ناخالص داخلی و کوچک شدن کیک اقتصاد تونس و باز تولید عصیان و اعتراض گسترده مردم تونس البته این بار بر علیه همین رئیس جمهوری خواهد بود.»

پایان



جنبش‌های خودجوش، خودسازمانده، خودرهبر و دینامیک

در سه فرایند حرکت‌های اجتماعی در سه دهه گذشته (از ۱۳۷۱ تا به امروز)،

«چگونه از دیالکتیک حرکت‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران حاصل شده‌اند؟»

سال ۹۷ در اقتصاد کشور ایران مادیت پیدا کرد» و باز از آن جا بود که مردم ایران مجبور شدن با «تحمل گرانی و تورم سه رقمی از سال ۹۷ هزینه سی هزار میلیارد تومان چاپ اسکناس برای پرداخت مال‌باختگان را از جیب خود پرداخت نمایند» و از آنجا بود که «جنبش مال‌باختگان کبریتی شد که بر انبار باروت جامعه ایران استبدادزده و فقهزده و فقرزده تحت سلطه رژیم مطلقه فقه‌حاکم زده شد.»

۲ - مشخصه محوری جنبش مال‌باختگان در تابستان ۹۶ که باعث ایجاد سنتز جدید و فرایند جدید در جامعه ایران و حرکت‌های اجتماعی دینامیک شد عبارت بودند از اینکه:

اولاً تقریباً «اکثریت کنش‌گران جنبش مال‌باختگان جزء طبقه متوسط شهری بودند» که صاحب پس اندازی شده بودند و با سپرده گذاری آن پس انداز خود در صندوق‌ها و مؤسسات مالی و بانک‌های وابسته به سپاه یا راست پادگانی حکومت به دنبال کسب سود بیش از ۲۰٪ آن بودند تا توسط آن سود بتوانند به تأمین هزینه زندگی خود بپردازند.

ثانیاً طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقه‌حاکمی «جمعیت این مال‌باختگان بیش از صد هزار خانواده بوده است که تقریباً در تمامی شهرهای بزرگ و کوچک کشور پراکنده بودند» و به این ترتیب بود که جنبش مال‌باختگان به

ه - در فرایند سوم حرکت‌های دینامیک اجتماعی (که از تابستان ۹۶ الی الان، مدت ۴ سال است که ادامه دارد و هنوز هم حرکت‌های اجتماعی دینامیک در فرایند چهارساله حرکتی رو به جلو دارند) دارای خودویژگی‌های جدیدی شده‌اند که می‌توانیم آنها را اینچنین فرموله کنیم:

۱ - در فرایند سوم که از تابستان ۹۶ با جنبش مال‌باختگان به صورت همزمان در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک ایران جاری و ساری شدند، برعکس دیگر جنبش‌های مطالباتی، «جنبش مال‌باختگان اولین جنبشی بودند که در حداقل زمان ممکن از صورت مطالباتی عبور کردند و بدون اینکه به خشونت‌گرایی روی بیاورند، وارد جنبش سیاسی با رژیم مطلقه فقه‌حاکم شدند و به صورت غیر آنتاگونیستی کل حاکمیت مطلقه فقه‌حاکمی را به چالش کشیدند» و در نتیجه همین گستردگی و فراگیری و رادیکالیزه شدن و به چالش کشیدن کل حاکمیت باعث گردید تا در اولین فرصت خامنه‌ای جهت مهار جنبش سیاسی مال‌باختگان (که بر علیه کل حاکمیت مطلقه فقه‌حاکمی بودند) دست به کار بشود و با حواله کردن حل سریع موضوع به نشست سران سه قوه رژیم، شرایط برای چاپ ۳۰ هزار میلیارد تومان اسکناس بدون پشتوانه از جیب مردم ایران فراهم بکند.

نباید فراموش کنیم که «موضوع سرقت و غارت اموال مال‌باختگان از طریق صندوق‌ها و مؤسسات مالی و بانک‌های وابسته به سپاه در سطح کشور انجام گرفته بود» و لذا برای خامنه‌ای روشن بود که «به چالش کشیده شدن سپاه و بسیج و نهادهای امنیتی دیگر رژیم به معنای به چالش کشیده شدن کل حاکمیت و کل حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد» بدین خاطر و از اینجا بود که رژیم مطلقه فقه‌حاکمی با چاپ بیش از ۳۰ هزار میلیارد تومان اسکناس بدون پشتوانه (جهت پرداخت مطالبات به غارت رفته مال‌باختگان) اگر چه برای کوتاه‌مدت باعث افول شعله‌های کنش‌گران جنبش مال‌باختگان گردید و اگر چه حزب پادگانی خامنه‌ای با چاپ ۳۰ هزار میلیارد تومان اسکناس بدون پشتوانه «توانست از پیوستن جنبش سیاسی فراگیر مال‌باختگان به خیزش‌های ملی و جنبش‌های مطالباتی (دینامیکی که از تابستان ۹۶ به موازات اعتلای جنبش مال‌باختگان روندی رو به اعتلا پیدا کرده بودند) جلوگیری نماید» ولی آنچه که در این رابطه به یکباره به صورت هیولائی از جنبش مال‌باختگان و چاپ ۳۰ هزار میلیارد تومان اسکناس نصیب جامعه نگون بخت ایران گردید. «هیولای تورم لگام‌گریخته‌ای بود که از



یکباره در تمامی شهرهای کشور به خاطر درد مشترک توسط فضای مجازی به هم پیوستند و حرکتی هدف‌دار بر علیه رژیم از سر گرفتند.

ثالثاً از آنجائیکه که برای اکثریت مال‌باختگان این «مال غارت شده آنها توسط مؤسسات مالی وابسته به سپاه به معنای غارت شدن منبع اصلی معیشت آنها بود» و همین امر باعث گردید تا بدون فراخوانی سازمان‌یافته قبلی، به صورت خودجوش بیش از صد هزار خانواده در سطح شهرهای بزرگ و کوچک ایران به صورت سیل‌آسا به حرکت درآمدند.

رابعاً از آنجائیکه غارت‌گران اموال مال‌باختگان راست‌پادگانی بودند، همین امر سبب گردید که با فراگیر شدن حرکت مال‌باختگان «موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم توسط مال‌باختگان به چالش کشیده شد.»

خامساً اگر بپذیریم که در جریان جنبش سبز ۸۸ برای «اولین بار این طبقه متوسط شهری بود که به شدت از طرف حزب پادگانی خامنه‌ای به صورت مغول‌وار سرکوب شدند» بی‌تردید از آنجائیکه «خاستگاه طبقاتی اکثریت کنش‌گران جنبش مال‌باختگان در تحلیل نهائی همان طبقه متوسط شهری بوده است، در نتیجه می‌توانیم داوری کنیم که اعتلای فراگیر و غیر قابل کنترل جنبش مال‌باختگان ریشه در انتقام طبقه متوسط شهری از حزب پادگانی خامنه‌ای در خصوص سرکوب سال ۸۸ جنبش سبز داشته است» به بیان دیگر می‌توانیم بگوئیم که «جنبش مال‌باختگان همان بازتولید بخش اجتماعی جنبش سبز (نه در شکل مدنی سال ۸۸ بلکه) در شکل مطالباتی بود» و در همین رابطه بود که «در ادامه جنبش مال‌باختگان، جنبش کامیون‌داران (که آنها هم مثل کنش‌گران جنبش مال‌باختگان، خاستگاه طبقه متوسط شهری داشتند) مادیت پیدا کردند.»

آنچه که در اینجا می‌توانیم در خصوص خودویژگی‌های کنش‌گران جنبش کامیون‌داران مطرح کنیم اینک:

اول - جنبش کامیون‌داران که مانند جنبش مال‌باختگان در فرایند سوم حرکت‌های اجتماعی دینامیک استارت آن زده شد «دومین جنبش طبقه متوسط شهری (پس از جنبش اعتراضی مال‌باختگان) بود که در فرایند سوم حرکت‌های دینامیک اجتماعی مادیت پیدا کردند.»

دوم - جنبش کامیون‌داران در مقایسه با جنبش مال‌باختگان، یک «جنبش اعتراضی - اعتصابی بود» (برعکس جنبش مال‌باختگان که یک جنبش اعتراضی خیابانی و آکسیونی بوده است) و لذا در همین رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «جنبش کامیون‌داران نخستین جنبش اعتصابی - اعتراضی طبقه متوسط شهری در فرایند سوم حرکت‌های اجتماعی بوده است». یادآوری می‌کنیم که «طبقه متوسط شهری ایران، صورت طیفی دارد» (نه شکل یکدست)، بنابراین «دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند، از لایه پائینی آن که در حال ریزش به سمت اردوگاه کار و زحمت ایران هستند (که جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران جامعه بزرگ ایران هم جزء این لایه هستند) تا لایه‌های بالاتر آن (که کامیون‌داران جزء آن لایه می‌باشند) و لایه میانی آن که خاستگاه اکثریت کنش‌گران جنبش سبز سال ۸۸ جزء آن لایه بودند و البته خود جنبش سبز هم نمایندگی آنها را یدک می‌کشید» و بالاخره «لایه بالائی طبقه متوسط شهری است که هنوز هم از رژیم مطلقه فقاهتی حاکم به نحوی حمایت می‌کنند و به دنبال پیوند با طبقه سرمایه‌داری حاکم یا بورژوازی حاکم می‌باشند.»

بدون تردید فونکسیون این طیف و لایه لایه‌ای بودن طبقه متوسط شهری در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی - صنفی (آنچنانکه در جنبش سبز سال ۸۸ شاهد بودیم) یکی آن است که «در عرصه میدانی نمی‌توانند به صورت یکپارچه ظاهر بشوند» به عبارت دیگر «همان پراکندگی طبقاتی آنها باعث پراکندگی آنها در عمل اجتماعی و سیاسی آنها می‌شود». آنچنانکه در جنبش سبز سال ۸۸ شاهد بودیم، با اینکه میر حسین موسوی در ۲۵ خرداد ماه ۸۸ با بلندگوی دستی در خیابان آزادی، حزب پادگانی خامنه‌ای یا هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی را تهدید به از سر گرفتن جنبش اعتصابی می‌کرد، نه تنها جنبش سبز نتوانست معلمان و کامیون‌داران و بازنشستگان و پرستاران وابسته به طبقه متوسط شهری ایران را به جنبش اعتراضی و اعتصابی وارد کند، بلکه، حتی مغازه‌داران طبقه متوسط شهری تهران را هم نتوانست به اعتصاب عمومی وارد نماید. بدین خاطر طبیعی بود که همین کامیون‌داران وابسته به طبقه متوسط شهری که در سال ۹۶ - ۹۷ بزرگ‌ترین جنبش اعتصابی و سراسری



در ایران را در عرض سه ماه به نمایش گذاشتند و در عرض سه ماه توانستند دو اعتصاب بزرگ سراسری در سطح کشور به انجام برسانند و توانستند اعتصاب خودشان را به بیش از ۱۰۰ شهر و بنادر بزرگ ایران گسترش بدهند و توانستند حتی اعتصاب خودشان را در سال ۹۶ و ۹۷ به بخش کارگران راه آهن هم گسترش بدهند و توانستند برای اولین بار در طول ۴ دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها جنبش اعتصابی باشند که با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی رژیم مطلقه فقهاتی را در برابر خواسته خود وادار به عقب‌نشینی کنند، با همه این احوال شاهد بودیم که این گروه اجتماعی (وابسته به طبقه متوسط شهری در سال ۸۸ در جریان سرکوب جنبش سبز کوچکترین واکنشی از خود نشان ندادند) و شاهد بودیم که جنبش معلمان که بزرگترین جنبش سراسری با تشکیلات فراگیر در جامعه ایران می‌باشند (که از سال ۱۳۴۰ الی الان یعنی مدت ۶۰ سال است که دارای سازماندهی سراسری هستند و آنچنانکه هم در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ پس از شهادت دکتر خاندانی هم در سال ۱۳۵۰ و هم از مهر ماه تا بهمن ماه سال ۵۷ شاهد بودیم که تنها تشکیلاتی هستند که پتانسیل اعتصاب سراسری به صورت سازمان یافته و درازمدت دارند) در سال ۸۸ در برابر اعتلا و سرکوب فراگیر جنبش سبز توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای، کوچک‌ترین واکنشی از خود نشان ندادند و حتی چهار مدرسه در تهران را هم تعطیل نکردند.

بدون تردید این همه نشان دهند «وجود بحران طبقاتی در جامعه ایران می‌باشد که به عنوان یک فاجعه در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این بحران طبقاتی نه تنها در لایه‌های مختلف طیف طبقه متوسط شهری ایران جاری و ساری بوده است، بلکه مهمتر از آن در طبقه کارگر ایران هم وجود داشته و علی‌الدوام وجود هم دارد.» به طوری که در عرصه این بحران طبقاتی در طبقه کارگر ایران با ضرس قاطع می‌توان دآوری کرد که اصلاً در طول ۴۲ سال گذشته، حتی برای یکبار هم در سطح جامعه ایران، ما با مادیت اعتراضی و اعتصابی جامعه کارگران ایران و یا اردوگاه کار و زحمت به عنوان یک طبقه روبرو نبوده‌ایم و شاید بهتر باشد که این فاجعه را اینچنین مطرح کنیم که از بعد از فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷ که جامعه کارگران ایران در عرصه یک جنبش

اعتصابی - اعتراضی (بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) در حمایت از خمینی و روحانیت حواریون او و تحت هژمونی طبقه متوسط شهری توانستند تمام قد و به عنوان یک طبقه و حتی یک اردوگاه تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران به میدان بیایند، حتی برای یکبار هم دیگر اردوگاه کار و زحمت ایران نتوانستند در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان یک طبقه و یا به عنوان یک اردوگاه وارد پراکسیس سیاسی - اجتماعی و حتی صنفی بشوند و به همین دلیل است که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «تمامی جنبش‌ها و حتی سندیکاهای مستقل کارگری (مثل سندیکای شرکت واحد تهران و حومه که در سال ۸۴ تأسیس گردید و سندیکای مستقل کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که در سال ۸۷ یعنی در دوره محمود احمدی نژاد تکوین پیدا کرد) همه و همه صورت کارگاهی داشته‌اند» (نه صورت طبقه‌ای و یا اردوگاهی) و این فاجعه حرکت جامعه کارگری ایران (حرکت به صورت کارگاهی) امروز تا آنجا رسیده است که اگر کارگران یک کارخانه جاده مخصوص و جاده قدیم کرج فردا بخواهند جلو مجلس اجتماع و اعتراض کنند، به کارگران کارخانه کنار خود می‌گویند شما نیائید، شما اگر می‌خواهید بعداً بیائید. البته وجه کمیک این موضوع هم آنجا است که همین کارگرانی که به علت بحران طبقاتی خودشان نمی‌توانند، به صورت افقی و عمودی در پیوند و همبستگی با هم قرار بگیرند، زمانی که مانند کارگران نیشکر هفت تپه و کارگران فولاد اهواز و هپکو و آذرآب دامنه اعتراضات کارگری خودشان به سطح جامعه و شهرهای خود می‌کشند با شعار: «مردم با غیرت - حمایت حمایت» به دنبال جلب حمایت مردمی در سطح جامعه ایران می‌روند که البته آنچنانکه دیدیم مردم هم پاسخ منفی به آنها دادند و حاضر نشدند، در جنبش اعتراضی آنها مشارکت کنند. ♦

ادامه دارد

عمودی یا سازمانی» آزمون مستضعفین ایران و

«افقه یا جنبش» نشر مستضعفین ایران

کدام است؟

ثانیاً - از آنجائیکه خمینی در عرصه رویکرد آلترناتیوساز خودش به صورت میدانی «فاقد هر گونه تشکیلات و سازمان یابی بود» و در جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ دیدیم که «نیروی سازمان دهندگان جنبش همان هسته لمپن تحت مدیریت طیب حاجی رضائی بودند» لذا به همین دلیل خمینی بود که توانست «شکست جنبش چریکی مدرن از نیمه دهه ۵۰ به عنوان عامل پیروزی استراتژی غیر سازمان گرایانه خودش تحلیل نماید.»

ثالثاً - اختناق مطلق رژیم توتالیتر و کودتای پهلوی از دهه ۴۰ در سایه فضای چریکی جامعه ایران «شرایطی برای خمینی فراهم کرد تا از طریق رادیو روحانیت مبارز اهدائی صدام حسین، او پیام آلترناتیوخواهانه خود را به جامعه ایران برساند» بنابراین بدین ترتیب بود که خمینی در سال ۵۷ با شعار «همه با هم» و شعار «شاه باید برود» توانست بر هژمونی جنبش ضد استبدادی مردم نگون بخت ایران سوار بشود و از ۱۳ آبان ماه سال ۵۸ با شعار «مرگ بر آمریکا» توانست جامعه سیاسی ایران را به سلاخی بکشاند و فضای باز سیاسی حاصل انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران را به فضای خفقان و سرکوب

باری، دومین رویکرد آلترناتیوطلبانه‌ای که در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توانست به صورت همه جانبه در جامعه ایران نهادینه بشود و تا نیمه دهه ۵۰ به عنوان رویکرد مسلط بر جامعه ایران در آید هیولای جنبش چریکی مدرن با رویکرد مذهبی سازمان مجاهدین خلق و رویکرد مارکسیستی فدائیان خلق بودند. پر واضح است که بزرگترین فونکسیون که جنبش چریک‌گرائی مدرن تحت هژمونی دو سازمان مجاهدین خلق و فدائیان خلق برای جامعه ایران داشته است همان نهادینه شدن حرکت آلترناتیوسازی به جای حرکت گفتمان سازی بوده است که در تحلیل نهائی «تنها رویکردی که توانست دستاورد رویکرد آلترناتیوسازی جنبش چریکی مدرن دهه ۴۰ - ۵۰ را به سود خود ضبط نماید رویکرد آلترناتیوساز خمینی در چارچوب تئوری استبدادساز ولایت فقیه بود» چرا که:

اولاً - «تنها رویکردی که توانست جنبش گفتمان ساز و روشنگری ارشاد معلم کبیرمان شریعتی را به محاق اجتماعی بکشاند رویکرد چریک‌گرائی مدرن بود» که از دهه ۴۰ تا سال ۱۳۵۵ (چهار سال بعد از بسته شدن حسینیه ارشاد و دستگیری شریعتی) به عنوان رویکرد مسلط بر جامعه ایران در آمده بود. یادمان باشد که رویکرد آلترناتیوخواهانه خمینی که از سال ۴۲ عرصه میدانی پیدا کرده بود و از سال ۴۶ به علت نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی پایه نظری هم پیدا کرده بود، «به علت جوهر ارتجاعی و زن ستیزانه و استبدادسازی که داشت، هرگز نتوانست در فرایند پسا سرکوب جنبش ۱۵ خرداد در جامعه سیاسی و جامعه مدنی کشور ایران نهادینه بشود و طرفدارانی پیدا کند». لذا به همین دلیل بود که هرگز «جنبش آلترناتیوخواهانه خمینی نتوانست، مانند جنبش آلترناتیوخواهانه چریکی، جنبش گفتمان ساز و روشنگری ارشاد شریعتی را تحت الشعاع خود قرار بدهد» و به همین دلیل بود که «جنبش چریک‌گرائی مدرن در این مدت تنها رقیب اجتماعی خودشان را جنبش گفتمان ساز و روشنگری ارشاد شریعتی می دانستند که البته در همین رابطه است که علی الدوام (به علت همان رقابت گفتاری که با جنبش روشنگری ارشاد شریعتی داشتند) در شکل‌های مختلفی جنبش روشنگری ارشاد شریعتی را مورد بمباران تبلیغاتی شوم خود قرار می‌دهند.»



بدل کند و با غصب تمامی دستاوردهای جنبش‌های سیاسی از جنبش چریکی مدرن تا جنبش مصدق توانست بر شانه غول‌های سیاسی ایران سوار شود و علاوه بر اینکه عکس خودش را در سطح کره ماه قرار داد و هژمونی خودش را بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی تثبیت کرد، با نهادینه کردن نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود در قانون اساسی کشور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی خود را هم نهادینه نمود.

از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که یکی از عوامل اصلی شکست انقلاب ۵۷ ضد استبدادی مردم نگون بخت ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی «جایگزینی رویکرد آلترناتیوسازی خمینی و جنبش چریکی مدرن دهه ۴۰ و ۵۰ به جای رویکرد گفتمان‌ساز جنبش روشنگری ارشاد شریعتی بوده است» که برای فهم این مهم لازم است که عنایت داشته باشیم که مهمترین خودویژگی حرکت شریعتی در فرایند پسا بازگشت از اروپا و حضورش در حسینیه ارشاد و شکل‌گیری جنبش روشنگری ارشاد او «در همین جوهر گفتمان‌سازی‌اش مستتر می‌باشد».

پر پیدا است که «شریعتی این رویکرد را از حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری وام گرفته بود» و بدون تردید شریعتی از آغاز شروع حرکت سیاسی‌اش تا اواخر اقامتش در پاریس پیوسته با رویکرد آلترناتیوطلبانه (نه گفتمان‌سازانه) در برابر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی وظیفه و مسئولیت خودش را تعریف می‌کرد؛ و به صورت مشخص تنها از اواخر دوران اقامتش در فرانسه بود که به علت آشنائی‌اش با اندیشه‌های محمد اقبال لاهوری او توانست به صورت تمام عیار در عرصه استراتژی زیر و زبر بشود و از آن زمان بود که «شریعتی استراتژی گفتمان‌سازی را جایگزین استراتژی آلترناتیوسازی قبلی خودش کرد» بنابراین در این راستا است که می‌توانیم داوری کنیم که «کل دوران حیات سیاسی شریعتی از آغاز تا انجام آن را می‌توانیم به دو فرایند بزرگ بر پایه استراتژی آلترناتیوسازی و استراتژی گفتمان‌سازی تقسیم نمائیم» ولی آنچه که در این رابطه بیش از هر چیز باید برای ما حائز اهمیت باشد اینکه «شریعتی تنها با استراتژی گفتمان‌سازی یا مرحله دوم حیات سیاسی خودش بود که شریعتی شد» و دلیل این امر همان است که «شریعتی در فرایند اولیه حیات سیاسی خودش با استراتژی آلترناتیوسازی

هرگز نتوانست راهی نو در جامعه ایران باز کند.»

فراموش نکنیم که «شریعتی در فرایند آلترناتیوسازانه خود تنها در ادامه راه مصدق تا جنبش آزادی‌بخش الجزائر گام بر می‌داشت، نه بیشتر»، ولی برعکس او در فرایند دوم حیات سیاسی خودش «با استراتژی گفتمان‌سازانه خودش توانست راهی نو در جامعه بزرگ ایران باز نماید که علی‌الدوام راه گفتمان‌سازانه او در جامعه امروز ایران هم ادامه دارد و به عنوان تنها استراتژی نجات‌بخش جامعه ایران در این شرایط تندپیچ کشور ایران می‌باشد» که البته دلایل این امر عبارتند از:

الف - در عرصه استراتژی گفتمان‌سازانه شریعتی (برعکس فرایند آلترناتیوسازانه حیات سیاسی او) شریعتی بر این باور است که هرگونه «تحول ساختاری و همه‌جانبه در جامعه ایران باید از پائین، آن هم به صورت جنبشی خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و خودرهبر به انجام برسد». اشاره شریعتی در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم» و تکیه او به جنبش ستارخان و باقرخان در مشروطیت دوم به عنوان الگوی مورد اعتقادش تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ب - شریعتی در فرایند استراتژی گفتمان‌سازانه خودش (که همان مرحله دوم حیات سیاسی‌اش می‌باشد) بر این باور اعتقاد پیدا کرد که «تنها با گفتمان آرمان‌محور (نه مانند استراتژی آلترناتیوسازانه مرحله اول حیات سیاسی‌اش که نتیجه‌گرا بود) می‌توان جامعه دینی فقرزده و استبدادزده و فقه‌زده ایران را از پائین به حرکت درآورد» و لذا به همین دلیل بود که «جوهر گفتمان شریعتی در فرایند پسا بازگشت از اروپا تا وفاتش آرمان‌گرائی بود نه نتیجه‌گرائی».

ج - شریعتی در فرایند استراتژی گفتمان‌سازانه اش (که همان مرحله دوم حیات سیاسی‌اش می‌باشد) بر این باور اعتقاد پیدا کرد که «وظیفه پیشگامان در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش تنها تولید آگاهی برای ایجاد امید به آینده برای ساختن جهانی بهتر در گروه‌های مختلف اجتماعی از اردوگاه کار و زحمت تا طبقه متوسط شهری و حتی حاشیه‌نشینان شهر و مزدبگیران می‌باشد».

د - شریعتی در فرایند استراتژی گفتمان‌سازانه‌اش (مرحله دوم حیات سیاسی‌اش) بر این باور اعتقاد پیدا کرد که برای اینکه گفتمان او بتواند در عرصه مبارزه

اجتماعی - سیاسی جوهر رهائی‌بخش پیدا کند، «این گفتمان باید انسان‌محور باشد نه سیاست‌محور» چراکه تنها توسط «گفتمان انسان‌محور است که آن گفتمان می‌تواند تمامی گروه‌های اجتماعی که گرفتار استضعاف سیاسی و استضعاف اقتصادی و استضعاف معرفتی شده‌اند به حرکت درآورد.»

یادمان باشد که در این رابطه شریعتی بر این باور بود که «اگر بخواهیم تنها توسط یکی از مؤلفه‌های استضعاف، مثل مؤلفه صرف استضعاف اقتصادی که همان استثمار می‌باشد یا مؤلفه صرف استضعاف سیاسی که همان استبداد می‌باشد و یا مؤلفه صرف استضعاف معرفتی که همان استثمار می‌باشد در جامعه به وسیله پیشگامان، تولید آگاهی و خودآگاهی و جنبش و حرکت بکنیم، گرفتار سکتاریست می‌شویم» آنچنانکه در حرکت پیروان مارکسیسم در قرن نوزدهم و بیستم شاهد بودیم جنبش‌های حاصل این رویکرد و حرکت نمی‌توانند فراگیر بشوند و نمی‌توانند به حرکت‌های تحول‌خواهانه همه جانبه ساختاری تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند. شکی نیست که در تحلیل نهائی حاصل اینگونه حرکت‌های تک بنی یا تک پایه‌ای روی‌آوری برای کسب قدرت سیاسی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و یا به عبارت دیگر دیکتاتوری تک حزبی با رویکرد حزب - دولت یا دیکتاتوری حزب کمونیست می‌باشد، نه چیزی بیشتر از آن آنچنانکه در قرن بیستم در تمامی کشورهای سوسیالیست دولتی با رویکرد مارکسیستی و حزب - دولت لنینیستی شاهد آن بودیم و همین عامل باعث فروپاشی سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی یا سوسیالیست مارکسیستی در دهه آخر قرن بیستم شد.

ه - شریعتی در فرایند استراتژی گفتمان‌سازانه مرحله دوم حیات سیاسی خودش که از بعد از بازگشتش از اروپا تا وفاتش ادامه داشت بر این باور اعتقاد داشت که تنها گفتمانی می‌تواند در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بسیج‌گرا و در جهت تحول ساختاری همه جانبه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و معرفتی و فرهنگی باشد که «مستضعف‌محور باشد نه حکومت‌محور یا قدرت‌گرا» و بر «پایه مستضعف‌محوری این گفتمان بتواند مستضعف و یا مستضعفین جامعه را به عنوان تنها عمل حرکت اجتماعی و حرکت تاریخی تعریف بکند» و این «گفتمان مستضعف‌محور بتواند موتور مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد استثماری و مبارزه

ضد استبدادی و مبارزه ضد استثماری و مبارزه رهائی‌بخش ضد استثماری در جامعه را بر مستضعفین کنکرت و مشخص آن دوران جامعه، تعریف و تحلیل و تبیین نماید.»

و - شریعتی در فرایند استراتژی گفتمان‌سازانه مرحله دوم حیات سیاسی خودش بر این باور اعتقاد داشت که برای اینکه «گفتمان بتواند در جامعه به عنوان گفتمان مسلط درآید» و برای اینکه «گفتمان بتواند در جامعه به عنوان گفتمان بتواند در جامعه حرکت‌ساز و تحول‌آفرین گردد»، آن «گفتمان باید جامعه‌محور باشد نه فردمحور» آن «گفتمان باید دموکراسی و آزادی در بستر عدالت اجتماعی و سوسیالیسم تعریف بکند نه در بستر لیبرالیسم و سرمایه‌داری» همچنین «آن گفتمان باید تاریخ‌محور باشد نه فقه‌محور یا استبداد‌محور.»

ز - شریعتی در فرایند استراتژی گفتمان‌سازانه مرحله دوم حیات سیاسی‌اش بر این اعتقاد بود که «تنها گفتمانی می‌تواند در جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران این جامعه را به سمت جهانی بهتر از امروز به حرکت درآورد که مبانی آن گفتمان در چارچوب تعریف ابر مسئله امروز جامعه ایران تنها به صورت تک مؤلفه‌ای و تک بعدی حرکت نکند بلکه برعکس ابر مسئله جامعه بزرگ ایران را در یک قرن گذشته در سه مؤلفه استبداد و استثمار و استعمار تعریف نماید» و همچنین این گفتمان باید بتواند «سه مؤلفه استبداد و استثمار و استعمار در پیوند دیالکتیکی با یکدیگر تعریف و تحلیل و تبیین کند نه به صورت مکانیکی و جدای از یکدیگر». چرا که در گفتمان‌سازی شریعتی در مرحله دوم حیاتش از زمان بازگشت از اروپا تا وفاتش (برعکس فرایند استراتژی آلترناتیوسازی مرحله اول حیات سیاسی‌اش) «استبداد و استثمار و استعمار سه رویه استضعاف‌گرایانه مستکبرین در جامعه می‌باشد». هر چند این سه مؤلفه در بستر تعیین ابر مسئله جامعه ایران در طول یک قرن گذشته آرایش‌پذیر می‌باشند، اما هرگز «نباید در تعیین ابر مسئله جامعه ایران نقش دو مؤلفه‌های دیگر توسط عمده و مطلق کردن یک مؤلفه نادیده گرفته شود.» ♦

ادامه دارد

اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

«عرفان‌نویین»، «کلام‌نویین»، «فقه‌نویین» و «فلسفه‌نویین»

بازسازی شده اقبال و شریعت

بر پایه «تجربه دینی» (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی)، «خدای خالق»، «انسان مختار»، «عقل برهانی استقرائی» و «پیامبر خاتم»

جدید بسته نیست» و «دست انسان در آفریدن ارزش‌های جدید انسانی اجتماعی و طبیعی هم باز است» و لذا «آینده‌سازی هم برای خداوند و هم برای انسان باز است» و «خلود برای انسان می‌باشد» و برای فهم این مهم باید «آینده را از جوهر تکاملی وجود در گذشته فهم کرد» و لذا در این رابطه است که اقبال بر این باور است که «تکامل در وجود حتی در قیامت هم تعطیل نمی‌شود» و «انسان در قیامت هم علی‌الدوام تکامل می‌کند» و از اینجا است که اقبال به «عذاب ابدی در قیامت اعتقاد ندارد» و «بهشت و جهنم را دو مکان نمی‌داند، بلکه دو حالت از حالت‌های نفس آدمی می‌داند» و بر این باور است که «بهشت و جهنم فردی می‌باشد، نه جمعی» و در «آخرت اجتماع وجود ندارد» و از اینجا است که در تحلیل نهائی اقبال نتیجه می‌گیرد که «خلود حق همه انسان‌ها نیست، بلکه بسته به لیاقت انسان‌ها است که خلود مشمول آنها می‌شود.»

۱۳- در عبارات فوق نشان داده می‌شود که محمد اقبال از «زمان حقیقی مطرح شده در قرآن، نوآوری و ابداع در وجود و اختیار برای انسان استنباط می‌کند» و لذا در این رابطه است که محمد اقبال «قصه زمان در قرآن را به خداوند هم تعمیم می‌دهد.»

۱۴- محمد اقبال «یکپارچگی تمام وجود را در چارچوب تعریف در من بی‌نهایت خداوند تبیین می‌نماید» و به همین دلیل او بر این باور است که «جهان در خداوند است، نه خداوند در جهان» و با این رویکرد است که او «همه هستی را یکپارچه می‌داند» و «همه هستی را یک من می‌داند.»

۱۵- اقبال سه منبع برای معرفت بشری تعریف می‌نماید:

الف - معرفت حاصل تجربه دینی و درونی و انفسی.

ب - معرفت حاصل طبیعت‌شناسی یا معرفت آفاقی.

ج - معرفت حاصل از تاریخ.

۱۶- اقبال «برای جامعه بشری اصالت قائل است» هر چند که «اصالت جامعه در رویکرد او باعث ذبح شدن اصالت فرد در پای اصالت جامعه نمی‌شود.»

۱۷- اقبال «جوهر قرآن را ضد فلسفه یونانی ارسطویی و افلاطونی می‌داند.»

۱۸- اقبال «عرفان سنتی کلاسیک گذشته مسلمانان را معلول اندیشه افلاطون می‌داند، نه قرآن.»

۱۹- اقبال برعکس افلاطون (که تمامی این جهان را ذهنی و ایده انعکاس یافته از عالم مَثَل می‌دانست) معتقد است که «قرآن تمامی جهان را چه در کلیت آن و چه در جزئی آن واقعیت می‌داند.»

۲۰- اقبال به صراحت با توسل به آیات قرآن در عبارات فوق تاکید می‌کند که «جهان بسته نیست، بلکه جهان باز است» و «دست خداوند هم در خلقت

۲۱- اقبال برعکس کانت که «ماده را پایه واقعیت جهان می‌داند» بر این باور است که «جوهر وجود حیات است» و «ماده تنها کفی بر روی آب حیات می‌باشد» (تفسیر آیه ۱۹ سوره رعد) و بدین ترتیب است که اقبال با دیده معکوس بین زائیده فهم او از قرآن «این جهان را وارونه می‌بیند، یعنی آنچه همگان اصل می‌دانند و پایه جهان را ماده تعریف می‌کنند، اقبال آن را سایه می‌داند و جوهر همه وجود را حیات می‌داند و ماده را یک کف بر روی حیات تعریف می‌کند» و برعکس او پارین که «حیات را زائیده تکامل خود به خودی ماده می‌داند» اقبال توسط اعتقاد به تقدم اصالت حیات بر اصالت ماده در کلیت وجود بر این باور است که «حیات از ماده حاصل نمی‌شود، بلکه ماده مرتبه تنزل یافته از حیات می‌باشد» و ماده شکل ساده‌ای از حیات می‌باشد.

۲۲- در عبارات فوق اقبال بر این باور است که «تجربه دینی در انسان، باعث حفاری درونی و انفسی او جهت رسیدن به اقیانوس وجود و پیوند با بی‌نهایت می‌شود» بنابراین بدین ترتیب است که اقبال معتقد است که «تجربه دینی یعنی آدمی خود دین را در خودش تجربه بکند».

۲۳- اقبال به دو نوع «تجربه دینی و تجربه علمی اعتقاد دارد» و در برابر «تجربه علمی به تجربه دینی اصالت می‌دهد» و در «چارچوب اصالت تجربه دینی است که او ارزش واقع‌گرایانه تجربه علمی را تعریف می‌نماید».

۲۴- اقبال به «دین در صورت تجربه دینی اعتقاد دارد، نه دین به معنای اعتقاد فردی فقهی و یا دین به معنای معرفت ذهنی فردی» و از اینجا است که اقبال با قطعیت داوری می‌کند که بدون تردید «دین به صورت تجربه دینی» آنچنانکه در رویکرد پیامبر اسلام (در آغاز تکوین اسلام شکل گرفته است) از صورت «فردی خارج می‌شود و صورت اجتماعی پیدا می‌کند» بنابراین «دین در صورت تجربه دینی نمی‌تواند در صورت فردی نگاه داشت و به عرصه جامعه و اجتماع نکشاند». توضیح آنکه نمی‌توان «دین به صورت تجربه دینی در عرصه شخصی افراد محدود کرد و وارد عرصه اجتماعی نکرد».

۲۵- اقبال به صراحت در عبارات فوق برعکس کانت (که زمان و مکان را امری ذهنی و ساخته ذهن انسان می‌دانست) بر این باور است که «زمان و مکان در جهان خارج از انسان واقعیت دارد» و به همین دلیل اقبال «اساس متافیزیک خودش را بر زمان موجود در جهان خارج قرار می‌دهد». عنایت داشته باشیم که آنچنانکه اقبال در عبارات فوق بر این امر مهم تاکید می‌کند، «او موضوع واقعیت زمان در دنیای خارج از ذهن را استنباط کرده از قرآن می‌داند، نه نظریه فلاسفه مغرب زمین» و لذا در همین رابطه است که «خودویژگی‌های نظری مطرح شده در باب زمان حقیقی (نه زمان فیزیکی و ریاضی اینشتینی) در منظومه معرفتی محمد اقبال فقط خاص مکتب فلسفی تطبیقی او می‌باشد».

۲۶- اقبال بر پایه اعتقاد و «تبیین جهان در خداوند» نه «خداوند در جهان» با نظریه «حلولی هگل» فاصله می‌گیرد. به بیان دیگر «پیوند خداوند با جهان و تعمیم دادن زمان به خداوند» در مکتب فلسفی تطبیقی محمد اقبال، این رویکرد اقبال با نظریه حلولی هگل از فرش تا عرش متفاوت می‌باشد و هرگز نباید «نظریه پیوند با خداوند» اقبال را با نظریه «حلولی هگل» یکی دانست، توضیح آنکه خدای هگلی، خدای حلولی است و خدای هگل در این عالم حلول کرده است و «خدای هگل همین عالم است که بتدریج در طول یک پروسه درازمدت خداوند توانسته است صورت این عالم را پیدا کند»؛ و البته «درک هگل از این خداوند یک درک فلسفی» می‌باشد که هگل معتقد بود که «درک فلسفی از خداوند بالاتر از درک دینی از خداوند می‌باشد». عنایت داشته باشیم که «اقبال بر درک تجربه دینی از خداوند تکیه می‌کند، اما هگل بر درک فلسفی از خداوند تکیه دارد» و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که «دستگاه متافیزیک حلولی هگل بر درک فلسفی از جهان استوار می‌باشد، اما دستگاه متافیزیک محمد اقبال بر درک تجربه دینی از جهان استوار است».

۲۷- در عبارات فوق محمد اقبال تاکید می‌کند که «شناخت واقعیت و شناخت انسان و شناخت خداوند

باید از طریق تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی (نه از طریق تجربه باطنی تک مؤلفه‌ای انفسی و درونی عرفان صوفیانه کلاسیک گذشته و نه از طریق صرف و تنهای تجربه حسی علمی تک مؤلفه‌ای و نه از طریق تجربه ذهنی، انتزاعی، مجرد فلسفی یونانی ارسطویی و افلاطونی) انجام بگیرد. بزرگ‌ترین کشف محمد اقبال (که در فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی آن را فرمول‌بندی و تئوریزه کرده است) «مفهوم تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی است» که سنگ زیرین تمامی منظومه معرفتی محمد اقبال می‌باشد؛ و «موتور اصلی تمامی اندیشه‌های اقبال در عرصه بازسازی فلسفه تطبیقی و عرفان تطبیقی و کلام تطبیقی و فقه تطبیقی و تفسیر تطبیقی در چارچوب پروژه اصلاح دینی خودش در قرن بیستم می‌باشد». آنچنانکه در فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، اقبال بر این باور است که «تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی (که او تجربه پیامبرانه می‌نامد) برتر از فلسفه و کلام و علم تجربی و تجربه باطنی تک مؤلفه‌ای عرفان صوفیانه کلاسیک گذشته می‌باشد». باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم و هزار البته هرگز و هرگز از این تکرار و تاکید خود خسته نمی‌شویم که بگوییم، تمام باور محمد اقبال بر این امر قرار دارد که «آبشخور و منبع کشف بزرگ مفهوم تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی او، تنها و تنها قرآن و تجربه نبوی پیامبر اسلام بوده است، نه هیچ منبع صوفیانه و باطنی عرفان کلاسیک گذشته مسلمانان در طول بیش از هزار سال گذشته» و لذا در این رابطه است که اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی خود حتی «شرم دارد که برای نامگذاری تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی خودش از ترم تجربه باطنی صوفیانه عرفان کلاسیک بیش از هزار سال گذشته مسلمانان استفاده دارد» همچنین بدین ترتیب است که محمد اقبال چه در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی خود و چه در کلیات اشعارش هر جا که توانسته است «لگدی به تجربه باطنی صوفیانه تک مؤلفه‌ای عرفان کلاسیک گذشته مسلمانان زده است.» پر واضح است که دلیل اصلی اقبال در این رابطه آن است که در بستر پروژه «بازسازی عرفان تطبیقی»

خودش بر این باور است که «بدون ویران کردن عرفان کلاسیک صوفیانه گذشته مسلمانان (که بر پایه موتور تک مؤلفه‌ای تجربه باطنی تکوین پیدا کرده است) امکان بازسازی عرفان تطبیقی در قرن بیستم برای مسلمانان وجود ندارد». بدین جهت خشم بی‌حد اقبال بر افلاطون و حافظ و غیره تنها و تنها باید در این رابطه تفسیر و تحلیل بکنیم. یادمان باشد که اقبال در نقد «تجربه حسی علمی» هم می‌گوید «از طریق تجربه آفاقی صرف هم ما نمی‌توانیم به شناخت تمام عیار واقعیت و انسان و خداوند دست پیدا کنیم». فراموش نکنیم که اقبال با تاسی از قرآن منابع کسب شناخت و معرفت انسان را بر پایه دو مؤلفه تبیین می‌نماید:

الف - مؤلفه انفسی .

ب - مؤلفه آفاقی و در عرصه «تبیین شاخه‌های مؤلفه آفاقی است که خود مؤلفه آفاقی را به دو مؤلفه طبیعت و تاریخ تقسیم می‌کند» و از آنجا است که در فصل پنجم کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی «منابع شناخت انسان در رویکرد قرآن را به سه منبع درونی و طبیعت و تاریخ فرمول‌بندی می‌کند» که البته منبع کشف و فرمول‌بندی منابع شناخت محمد اقبال آیه ۵۳ سوره فصلت می‌باشد که می‌گوید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ - بزودی «آیات» خود را چه در «آفاق» و چه در «انفس» نشان خواهیم داد تا روشن گردد که او حق است، آیا این شهادت برای پروردگار تو کافی نیست که بر کل وجود حاضر است.»

ادامه دارد

برای عبور از تندبچ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امروز جامعه ایران

«چه راهی پیش روی پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وجود دارد؟

گونگون وضع کند و نه می‌تواند مردمان را واگذارد که خود برای خویش قواعد رفتار و کردار وضع کنند. روش وی آن است که قوم خاصی را تربیت کند و تعلیم دهد و آن قوم را همچون هسته‌ای برای بنای یک شریعت کلی قرار دهد. با این عمل وی اصولی را که شالوده زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند برجسته می‌سازند و آنها را با در نظر گرفتن رسم و عادات خاص قومی که بلافاصله در برابر وی قرار دارند در حالات خاص مورد استعمال قرار می‌دهد. احکام دینی که از این راه فراهم می‌شود از لحاظی مخصوص آن قوم است و چون مراعات آنها به خودی خود هدفی نیست نباید منحصرأ همانها را عیناً در نسل‌های آینده مورد عمل قرار دهند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۷۹ - س ۵ به بعد).

۵- یکی از آفت‌هایی که حرکت پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) تهدید می‌نماید «آفت پوپولیسم است» چراکه «پوپولیسم در عرصه حرکت پیشگامان مولود و سنتز مبهم و عام سخن گفتن با توده‌ها توسط پیشگامان می‌باشد» معنای دیگر این حرف آن است که پیشگامان در عرصه استراتژی

طبیعی است که برای نمونه ما نمی‌توانیم «کنفرانس انطباقی شهادت و پس از شهادت شریعتی خارج از چارچوب حسین وارث آدم تطبیقی شریعتی فهم کنیم». همچنین ما نمی‌توانیم «انتظار مکتب اعتراض انطباقی شریعتی را خارج از فلسفه تاریخی تطبیقی میعاد با ابراهیم او فهم نمائیم» و یا «کنفرانس‌های امت و امامت انطباقی شریعتی را ما نمی‌توانیم خارج از کنفرانس‌های تطبیقی قاسطین و مارقین و ناکثین شریعتی فهم کنیم» و البته این متد خاص فهم اندیشه‌های شریعتی نمی‌باشد چراکه در فهم آیات قرآن هم ما مجبوریم «آیات قرآن را به دو دسته آیات تطبیقی و آیات انطباقی قرآن تقسیم بکنیم (به زبان قرآن آیات قرآن را به آیات محکمت و آیات متشابهاط مطرح شده در آیه ۷ سوره آل عمران تقسیم بکنیم که آیات محکمت در آیه ۷ سوره آل عمران اشاره به همان آیات تطبیقی قرآن می‌باشد و آیات متشابهاط قرآن در این آیه اشاره به همان آیات انطباقی قرآن است) برای مثال برای فهم آیات فقهی قرآن که حدود ۲/۵ درصد از کل آیات قرآن می‌باشند از آنجائیکه بیش از ۹۰٪ از این ۲/۵٪ آیات فقهی قرآن تنها به صورت امضائی از همان عادات و آداب نظام سنتی جامعه قبل از اسلام عربستان با شکل تعدیل شده‌ای استفاده شده است، بنابراین بدین تردید این ۲/۵ درصد آیات فقهی قرآن جزء آیات انطباقی قرآن می‌باشند که برای فهم آنها آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی و اقبال می‌گویند ما باید این ۲/۵ درصد آیات انطباقی قرآن را در چارچوب آیات تطبیقی قرآن فهم نمائیم.»

«شاه ولی الله تحقیقی در این باره دارد که مطلب را روشن می‌کند و من در اینجا روح نظر او را بیان می‌کنم روش آموزش پیغمبرانه به عقیده شاه ولی الله عبارت از این است که به صورت کلی در شریعتی که به وسیله پیغمبری وضع می‌شود توجه خاصی به عادات و آداب و خصوصیات مردمی که آن پیغمبر بر آنان مبعوث شده است دیده می‌شود. ولی پیغمبری که برای آوردن اصول کلی و جهانگیر فرستاده شده نه می‌تواند اصول گوناگون برای ملت‌های



آگاهی‌بخش خود به خصوص در فرایند ترویجی آن «نباید با گروه‌های مختلف جامعه ایران به صورت مبهم و عام و کلی‌گوئی آگاهی‌بخشی کنند» بلکه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم پیوسته «باید به صورت مشخص و کنکرت رسالت آگاهی‌بخش خودشان را به انجام برسانند.»

فراموش نکنیم که «فروپاشی نظام بدون آلترناتیو شدن شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین باعث ظهور فاشیسم و پوپولیسم غارت‌گر و ستیزه‌گر می‌شود». بر این مطلب بیافزائیم که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران «فساد ساختاری به همراه انسداد سیاسی در خلاء آلترناتیوی جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) در تحلیل نهائی باز خودبستر ساز ظهور پوپولیسم و فاشیسم به جای تحول همه جانبه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی از پائین به شکل دموکراتیک می‌شود». نکته مهم دیگری که پیشگامان در خصوص عوامل ظهور پوپولیسم در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باید به آن توجه داشته باشند اینکه «تقریباً در جامعه ایران هیچکدام از گروه‌های اجتماعی از کارگران گرفته تا دانشجویان و زنان و غیره یکدست نیستند و همه آنها به صورت لایه لایه می‌باشند». به طوری که در این رابطه حتی تعریف کردن آنها در ذیل یک‌ترم امری غیر ممکن می‌باشد. مثلاً حتی ترم کارگر و یا ترم پرولتاریار در این شرایط برای تعریف یک گروه یکدست در جامعه ایران غیر ممکن می‌باشد. بدین خاطر «طرح کلی و عام آنها با ترم واحد در عرصه نظریه پردازی خودبستر ساز پوپولیسم نظری می‌شود». تمامی اصطلاح‌های عام و کلی مثل کارگر و فرودستان و مستضعفین و زنان و کارمندان و زحمتکشان و غیره به خاطر لایه لایه بودن موضوع مشمول آن ترم‌ها در جامعه امروز ایران «طرح آن‌ها آستن ظهور پوپولیسم نظری می‌شود» و لذا پیشگامان برای پوپولیسم‌زدائی نظری خود باید پیوسته «در کادر آگاهی‌بخشی کنکرت و مشخص حرکت آگاهی‌بخش خود این شکاف‌های لایه‌ای را پر بکنند.»

۶ - پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش

پیشگامان مستضعفین ایران برای عبور از تندپیچ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باید واقف باشند که «امپریالیسم خبری به صورت ۲۴ ساعته توسط بمباران تبلیغاتی در حال ساختن حافظه تاریخی در مردم ایران برای جریان‌ها یا افراد تحت الحمایه خود در خارج و داخل کشور می‌باشند تا به عنوان لاستیک زاپاس در آینده از آنها استفاده نمایند» بدون تردید «در این شرایط سترون کردن عملکرد امپریالیسم خبری بخشی از رسالت پیشگامان در عرصه استراتژی آگاهی‌بخشی‌شان می‌باشد.»

۷ - پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران لازم است که به دنبال آن باشند که بتوانند توسط انتقال تضادها از متن واقعیت زندگی مردم ایران به احساس و آگاهی توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «نارضایتی‌ها را بدل به کنش‌های اجتماعی - صنفی - مدنی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین بکنند». عنایت داشته باشیم که «جنبش‌های اجتماعی کنش‌های اجتماعی هستند که در یک دوره زمان معین گروه‌های اجتماعی در راستای رسیدن به مطالبات مشخص خودشان شکل می‌دهند» بنابراین پیشگامان می‌توانند خیزش‌ها و جنبش‌های «شخصیت‌محور یا کاریزماتیک (مثل جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران تحت هژمونی خمینی) را بدل به جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر برنامه‌محور بکنند» و می‌توانند «مردم ایران را به عنوان یک فاعل اجتماعی وارد صحنه تاریخ‌ساز ایران بکنند.»

یادمان باشد که «خیزش‌ها عبارتند از کنش‌های اعتراضی خودآنگیخته متمایز بدون برنامه که شرایط عینی دارند اما شرایط ذهنی ندارند» و تفاوت آنها با جنبش‌ها در این است که «در خیزش‌ها افراد به صورت تصادفی حول هم جمع می‌شوند اما در جنبش‌ها افراد حول مطالبات مشخص دور هم جمع می‌شوند.»

دوازدهم - پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش



جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید واقف باشند که:

اولاً «امر رهائی» گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران چه در جبهه بزرگ آزادی خواهانه و چه در جبهه برابری طلبانه «باید به دست خودشان صورت بگیرد و هیچ نیروئی و جریانی نمی‌تواند از بیرون برای آنها متولی این امر بشود و در صورت ادعای حزب و یا جریانی و یا سازمانی از بالا و از بیرون این یک دروغ بزرگ است.»

ثانیاً پیشگامان تطبیقی (نه پیشگامان انطباقی) «نباید در خانه بنشینند و با شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی صرف قناعت بکنند» بلکه برعکس باید پیوسته در «عرصه میدانی با جنبش‌های اجتماعی پراتیک بکنند و برای آنها راهبر باشند نه رهبر.»

ثالثاً تا زمانیکه «خود پیشگامان اندیشه و برنامه نوئی جهت راهبری (نه رهبری) جنبش‌های اجتماعی ندارند نباید وارد عرصه راهبری آنها بشوند» چرا که خود این جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر «راه خویش را پیدا می‌کنند» آدرس غلط دادن به آنها در عرصه راهبری یک فاجعه است.

رابعاً در عرصه دستیابی به آگاهی مشخص توسط تکیه بر متن واقعیت عینی گروه‌های مختلف جامعه ایران پیشگامان باید عنایت داشته باشند که «تکوین این دسته از آگاهی‌های مشخص و کنکرت محصول ذهن در عین نیست بلکه برعکس محصول عین در ذهن می‌باشد». بدون تردید در این رابطه «پراکسیس برای پیشگامان عمل هدفداری است که توسط همین آگاهی‌های مشخص و کنکرت تکوین پیدا می‌کند و باعث راه‌گرائی خردمندان آنها می‌شود.»

خامساً در باور پیشگامان تطبیقی (نه پیشگامان انطباقی) «کنش‌گران انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی و انقلاب اقتصادی فقط و فقط خود توده‌ها می‌باشند» و در این رابطه است که «پیشگامان تطبیقی معتقدند که همه توده‌ها باید انقلاب سیاسی بکنند و همه توده‌ها باید انقلاب اجتماعی بکنند و همه توده‌ها باید انقلاب فرهنگی بکنند.»

سادساً دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در نگاه پیشگامان تطبیقی (نه پیشگامان انطباقی) «یعنی نظام برخاسته از پائین و متکی بر پائینی‌ها و پاسخگو به پائینی‌ها می‌باشد». یادمان باشد که علت شکست دموکراسی ۲۸ ماهه سیاسی دولت مصدق این بود که «مصدق از طریق دموکراسی سیاسی از بالا (نه از پائین توسط جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر) می‌خواست به دموکراسی اجتماعی دست پیدا کند که نتوانست و شکست خورد» و همین شکست باعث آن گردید که حتی همان دموکراسی سیاسی از بالا هم در جریان کودتای ۲۸ مرداد توسط امپریالیسم آمریکا و همدستی با روحانیت حوزه‌های فقهی و دربار شاه از دست برود.

سیزدهم - پیشگامان تطبیقی (نه پیشگامان انطباقی) در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران باید واقف باشند که:

الف - جامعه ایران جهت دستیابی به این دموکراسی سه مؤلفه‌ای «نیازمند به فرهنگ دموکراسی خواهانه به عنوان شرایط ذهنی این دموکراسی سه مؤلفه‌ای می‌باشد» و قطعاً بدون دستیابی به این فرهنگ دموکراسی خواهانه در جامعه بزرگ ایران امکان دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای وجود ندارد.

ب - دموکراسی سه مؤلفه‌ای نیازمند به سه مؤلفه می‌باشد:

۱ - فرهنگ دموکراسی خواهانه.

۲ - نهادهای دموکراسی.

۳ - شرایط عینی دموکراسی. ♦

ادامه دارد

مبارزه ضد «استعماری» و ضد «امپریالیستی» برونی

در بستر مبارزه سه مؤلفه ای ضد «استعماری» و ضد

«استبدادی» و ضد «استحماری» درونی، در رویکرد شریعتی

مطلقه فقهاتی در سال ۱۳۷۸ آمده است شریعتی تلاش می‌کند تا در عین حالی که «هیچ اطلاعاتی به ساواک نمی‌دهد، از شدت و تمرکز حساسیت ساواک بر حرکت خودش بکاهد» و برای انجام این مقصود شریعتی در بازجوئی‌های فوق می‌کوشد تا «به جای سکوت در مقابل سؤالات بازجو که باعث حساسیت بیشتر ساواک می‌شود، برای متقاعد یا خسته کردن بازجوها، با طرح جواب‌های انحرافی و طولانی بازجوها را به جاده خاکی بکشاند» و در این رابطه است که «او در این بازجوئی‌ها برای پنهان کردن هویت سیاسی و اعتقاداتی خودش، گاهی مجبور می‌شود، حتی خودش را طرفدار مدرنیزاسیون حکومتی استعماری تزریق شده از بالای رضاخان یا اصلاحات ارضی شاه - کندی سال ۴۱ - ۴۲ نشان بدهد». یادمان باشد که در بازجوئی‌های ساواک از شریعتی، این «بازجوئی‌ها از صفر شروع نشده است، بلکه با اطلاعات بیش از ده ساله قبلی از مبارزه شریعتی انجام گرفته است.»

تاسعا واضح و مسلم است که در بازجوئی‌های گزینشی منتشر شده (در کتاب سه جلدی با نام «شریعتی به روایت اسناد ساواک») توسط دستگاه اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، شریعتی تلاش کرده است «تا جهت

سادساً «تاریخ‌نویسی» در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال عمر این رژیم یکی از «مهم‌ترین و ایدئولوژیک‌ترین محورهای پیکارهای سیاسی در راستای به چالش کشیده شدن مخالفین راستین این رژیم مطلقه فقهاتی بوده است». بالماسکه اشغال سفارت آمریکا در آبان‌ماه سال ۵۸ توسط سناریوی موسوی خوئینی‌ها و افشاگری‌های گزینشی از قبل طراحی شده توسط دانشجویان خط امام در راستای تسویه حساب جناح‌های هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با لیبرال‌های حاکم همه و همه مشتی نمونه خروار بود که دیدیم آخرش کوه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای مردم نگون‌بخت ایران موش زائید. همان موشی که در بهار ۵۹ توسط حسین حاجی فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش بدل به کودتای فرهنگی بر علیه دانشگاه‌های کشور شد. البته حسین حاجی فرج دباغ می‌گفت: «با کودتای فرهنگی ما می‌خواستیم رایحه اسلام خمینی را به دانشگاه‌ها ببریم». **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.**

سابعاً دستگاه اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته حرکت خود در تلاش بوده است تا با عمده کردن پیکار تاریخی خود (توسط اسناد گزینشی ساواک رژیم توتالیتیر پهلوی در رابطه) با شریعتی، به درزگیری تاریخی در باب حرکت حوزه‌های فقهاتی و روحانیت دگماتیست آن، از دهه ۲۰ تا انقلاب ۵۷ پردازد؛ و لذا به قول معلم کبیرمان شریعتی، در داستان شاه غلام (در کنفرانس قاسطین، مارقین و ناکثین) در آن زمانی که شاه غلام جوجه‌های ما را دزدیده است و برای فرار از زمان پاسخگوی دزدی‌اش «او با طرح شعارهای پوچ خارجی می‌خواهد اصل صورت حساب دزدی‌های خودش را پاک کند» باید برای رسوا شدن شاه غلام «همه دعواها و شعارها و قیل و قال‌های شاه غلام را به صحنه ماجرای دزدی‌های او بکشانیم و خود را مشغول آن جوسازی‌ها و شانتاژها نکنیم.»

ثامناً در تمامی بازجوئی‌های شریعتی در ساواک که در سه جلد «شریعتی به روایت اسناد ساواک» توسط دستگاه اطلاعاتی رژیم

کور کردن جریان بازجوئی‌های ساواک از خودش برای اینکه بازجوئی روی سؤالات مشخص و کنکرت قانونی نشود، با پاسخ‌های عام و کلی برای به جاده خاکی بردن نظر بازجویان، به جای طرح سؤالات مشخص، آن‌ها را به سمت سؤال‌های عام و کلی هویتی خودش هدایت کند». یادمان باشد که همیشه در بازجوئی‌ها مشکل اصلی فرد مبارز «سؤالات کلی و عام و هویتی نیست» بلکه برعکس، «پاسخ دادن به سؤالات مشخص و کنکرت نظری و عملی مشکل اصلی مبارز می‌باشد». لذا در این رابطه است که «طفره رفتن از پاسخ به سوال‌های کنکرت و مشخص سیاسی و عملیاتی برای مبارز در بازجوئی‌ها بسیار دشوارتر می‌باشد» تا «پاسخ دادن به سوال‌های عام و کلی هویتی».

باری، در این رابطه می‌باشد که می‌بینیم شریعتی در تمامی بازجوئی‌های مطرح شده در این سه جلد کتاب (شریعتی به روایت اسناد ساواک توسط دستگاه اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تلاش می‌کند «تا با سرهم‌بندی کردن جواب‌های عام و کلی و جواب‌های انحرافی، پاسخ انحرافی را در مقابل سؤالات بازجو قرار بدهد». بطوریکه در این رابطه آنچنانکه در مکتوب ۴۰ صفحه‌ای بازجوئی از شریعتی (که در جلد اول کتاب شریعتی به روایت اسناد ساواک از صفحه ۱۲۵ تا صفحه ۱۸۳) مطرح شده است، حتی «طرح خود سؤالات شش گانه» (این مکتوب ۴۰ صفحه‌ای ساواک) «توسط خود شریعتی تعیین شده باشد»؛ چرا که آنچنانکه در صفحه ۱۲۷ جلد اول کتاب شریعتی به روایت اسناد ساواک آمده است، این شش سؤال که با قلم خود شریعتی در اوراق ساواک نوشته شده است عبارتند از:

۱ - خانواده من و محیط تربیتی و روحی که در آن رشد کرده‌ام.

۲ - علل و شرایط اجتماعی و سیاسی و محیطی خاصی که روحیه و عقیده مرا و طرز تفکرم را در زمینه سیاست و بینش فلسفی و اجتماعی و دینی ساخته‌اند.

۳ - مسیر آشنائی من با جامعه و سیاست و سیر تحول و تکوین آن در احساسات و اندیشه‌ام.

۴ - چشم‌انداز زندگی و گذشته‌ام تا حال.

۵ - اکنون کیستم؟ چه می‌کنم؟ چه می‌اندیشم؟ و چه می‌خواهم؟

۶ - پدرم، سخنی در باره وی.

باری، آنچه که می‌توان در باب این مکتوب ۴۰ صفحه‌ای یا این بازجوئی ۴۰ صفحه‌ای ساواک از شریعتی مطرح کرد عبارت است از:

اول - اینکه این بازجوئی ۴۰ صفحه ساواک از شریعتی (در سه جلد کتاب شریعتی به روایت اسناد ساواک) مهم‌ترین به اصطلاح سند مطرح شده دستگاه اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. چراکه می‌توان داوری کرد که تقریباً کل پاسخ شریعتی به شش سؤال فوق (منهای صفحه آخر آن بازجوئی که دستگاه اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم چاپ آن را مصلحت نظام ندیده است) در کتاب سه جلدی (شریعتی به روایت اسناد ساواک) دستگاه اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی آمده است.

دوم - اینکه مکتوب ۴۰ صفحه‌ای بازجوئی‌های از شریعتی آنچنانکه از صفحه ۱۲۵ این کتاب فهمیده می‌شود این مکتوب (۴۰ صفحه‌های) یا پاسخ به بازجوئی‌ها از شریعتی:

اولاً در تاریخ ۱۳۴۷/۰۳/۲۷ صورت گرفته است، یعنی درست در زمانی که شریعتی پس از ورود به کشور و اتمام تحصیلات «در صدد آغاز حرکت روشنگری خودش از کانال حسینیه ارشاد بوده است، انجام گرفته است» (عنایت داشته باشیم که جنبش روشنگری ارشاد شریعتی از سال ۱۳۴۷ در حسینیه ارشاد شروع گردید).

ثانیاً شریعتی در زمان نوشتن این مکتوب ۴۰ صفحه‌ای (بازجوئی ۴۰ صفحه‌ای) زندانی یا بازداشتی نبوده است، بلکه آنچنانکه سند فوق نشان می‌دهد، مقدم

(مدیرکل اداره سوم) و عطاپور (رئیس بخش ۳۱۲) و ثابتی (رئیس اداره یکم عملیات و بررسی) در نامه محرمانه‌ای به سرتیپ بهرامی رئیس ساواک استان خراسان، از او می‌خواهند که: «کتاب شریعتی به روایت اسناد ساواک - ص ۱۲۵ - سطر ۵» خواهشمند است دستور فرمائید از طریق عوامل و منابع و یا بهر طریق دیگری که امکان‌پذیر است تعیین و اعلام نمایند که آیا (علی شریعتی مزینانی فرزند محمد تقی) در حال حاضر ارتباطی با احزاب و دستجات سیاسی مضره دارد یا خیر؟ در صورت اول نحوه و کیفیت فعالیت‌های او را به این اداره کل اعلام نمائید. ضمناً با ارسال اطلاعات بیشتر مشخص نمائید که آیا این شخص در جریانات اخیر دانشگاه مشهد نقشی داشته است یا خیر؟» (نقل قول از کتاب شریعتی به روایت اسناد ساواک، یا نامه شماره ۵/۲۸۸۲ - ۱ - ۴۷/۰۳/۲۷ - ساواک).

بنابراین آنچه از این نامه ساواک در باره شریعتی قابل فهم است اینکه، منهای اینکه شریعتی در زمان این بازجویی بازداشتی و یا زندانی نبوده است، سران ساواک شاه (مقدم و عطاپور و ثابتی) توسط این نامه از رئیس ساواک خراسان (سرتیب بهرامی) می‌خواهند که با بازجویی از شریعتی، برای آنها مشخص کند که آیا شریعتی با جریان‌های سیاسی مضره کشور در ارتباط است؟ و آیا شریعتی با جنبش دانشجویی دانشگاه مشهد در تماس است؟ که البته خود این دو سؤال نشان‌دهنده وحشت ساواک از شریعتی در سال ۱۳۴۷ بوده است. یادمان باشد که سال ۱۳۴۷ هنوز شریعتی حرکت سیاسی - اجتماعی خودش را شروع نکرده بود. ثالثاً طبیعی است که شریعتی در زمان نوشتن این بازجویی ۴۰ صفحه‌ای، به دنبال «بسترسازی جهت شروع مبارزه سیاسی اجتماعی خودش از کانال حسینی ارشاد بوده است» و در تلاش بوده است تا «حرکت و جنبش خودش را توده‌گیر و از مشهد فراگیرتر کند و به تهران و از آنجا به سراسر کشور برساند». پر پیداست که از آنجائیکه بعداً در طول پنج سال (۴۷ تا ۵۱) حرکت شریعتی نشان داده است، او هرگز به دنبال

«مبارزه مخفیانه اعم از مسلحانه و غیر مسلحانه نبوده است» بلکه آنچنانکه خود او می‌گوید:

«کار اصلی ما تبلیغ افکار و جلب اذهان جوانان از طریق کتاب و مباحثه و جلسات سیاسی که در آن به طرح اخبار و تجزیه و تحلیل اوضاع می‌پردازیم، خواهد بود؛ و در این کار من که نسبت به آنان قوی‌تر و ورزیده‌تر بودم بیشتر مورد احتیاج و مؤثر می‌توانستم باشم ولی در جلسات متعددی که این مباحث مطرح بود من در عین حال که با فرد فرد آنان غالباً دوست و از نظر هدف و احساسات خود را با آنان شریک می‌یافتم مع ذلک معتقد بودم محدود شدن من در چارچوب یک سازمان ضعیف مخفی نه تنها موفقیتی را در راهی که بدان ایمان داریم تحصیل نخواهد کرد بلکه دامنه فعالیت‌های مرا که در شرایط علنی بسیار وسیع است، محدود خواهد کرد و احتمالاً همه امکاناتی را که برای تبلیغ افکار و عقاید خود دارم از من خواهد گرفت و من دلایل عدم اعتقاد را به مبارزه مخفی در شرایط موجود بدین صورت خلاصه کردم که اکنون شاید کسانی که از آن ایام خاطره‌ای داشته باشند به یاد دارند و طرز عمل من نیز در آینده آن را ثابت کرد:

۱- در شهری مثل مشهد، چهره‌ای شناخته و مشخصی مثل من نمی‌تواند خود را مخفی نماید و مسلماً ادامه چنین فعالیتی امکان‌پذیر نخواهد بود و جز اینکه ثمره همه کوشش‌هایمان بطور قطع از میان برود نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

۲- اصولاً مردم ایران و بالاخص مردم مشهد دارای روحیه تشکیلاتی و قبول مسئولیت فردی و نظم و آمادگی برای کار یک تشکیلات با سلسله مراتب مشخص نیستند و در یک کلمه مردمی تشکیلاتی نیستند و این را در موارد بسیار به اثبات رسانده‌اند. ◇

ادامه دارد

«نبرد گفتمان‌ها»

در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران

روحانیت حوزه‌های فقهی مولود غصبی بودن آنها به خاطر اینکه حق شرعی فقهای حوزه‌های فقهی را به ناحقان قدرت‌های سیاسی تصاحب کرده‌اند نه به خاطر اینکه قدرت حق مردم است و آن حاکمین به ناحق به جای مردم نشست‌اند» در صورتی که سید جمال هرگز نه در نوشته‌های خود که بخش بزرگی از آنها هنوز به زبان فارسی وجود دارند و نه در گفته خود حتی برای یکبار هم نگفته که «چون قدرت حاکم حق فقهای حوزه‌های فقهی می‌باشد و آنها غصب کرده‌اند، باید با آنها مبارزه کرد» بلکه برعکس هر جا که سید جمال سخن از مبارزه صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی چه در عرصه کشوری و چه در عرصه جهانی مطرح کرده است از «زاویه حق مردم و حق مسلمانان و حق توده‌ها سخن گفته». به بیان دیگر در این رابطه «حتی برای یکبار هم سید جمال از زاویه حق فقهای شیعه سخن نگفته»؛ و در آن نامه‌ای هم که به میرزا حسن شیرازی در خصوص کمپانی رژی می‌نویسد، سید جمال هرگز به میرزای شیرازی نمی‌گوید «این‌ها آمده‌اند که حق روحانیت حوزه‌های فقهی را به خطر بیاندازند، بلکه برعکس به میرزا حسن شیرازی بیدار باش می‌دهد که این مساله تنباکو نیست این‌ها تنباکوی ما را نمی‌خواهند دود کنند، می‌خواهند سبیل ما را دود کنند، چپق ما را چاق کنند هستی ما را

ک - از دیگر خودویژگی‌های گفتمان سید جمال اینکه «در تبیین و تعریف مؤلفه‌های مبارزه خودش اعم از مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی و ضد استثماری و ضد استبدادی‌اش بر رویکرد مدرن نظری و عملی تکیه می‌کرد، نه با رویکرد اسلام فقهاتی و حوزه‌های فقهی». قابل ذکر است که روحانیت حوزه‌های فقهی شیعی و اسلام فقهاتی شیعی پیوسته در «چارچوب رویکرد قدرت طلبانه و خودمحوری و دگماتیستی خودشان، نگاه و عملکرد و حتی مبارزه خودشان را تحلیل کرده‌اند» و علی‌الدوام نیز تحلیل می‌کنند. به این ترتیب که آنها همیشه معتقد بوده‌اند که «کل حکومت‌های غیر روحانیتی دنیوی غاصب‌اند، چراکه از نظر آنها حکومت دنیوی فقط حق فقهای حوزه فقهی می‌باشد، نه حق مردم و دیگر گروه‌های اجتماعی و طبقاتی و غیر فقها هر کس و جریانی که قدرت را در دست بگیرد غاصب هستند». البته روحانیت شیعه که به صورت رسمی از قرن چهارم یعنی دوران آل بویه تکوین پیدا کرده‌اند، از آنجائیکه در برابر قدرت مستبد سیاسی حاکم «توازن قوا به سود آنها نبوده است، پیوسته یا مانند دوره افشاریه و نادر شاه افشار به علت قوی تن می‌دادند و یا اینکه مانند دوره افشاریه و نادر شاه افشار به علت قوی بودن سببه قدرت نادر شاه در مقام احقاق حق (که در فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی برای خود تعریف کرده بودند)، بر نمی‌آمدند» زیرا به علت مناسب نبودن شرایط قوا به سود خودشان، شرایط را نامساعد می‌دیدند و در «توجیه ناتوانی خودشان در کسب قدرت سیاسی قیام را وظیفه خودشان نمی‌دانستند و تقیه را جایگزین قیام می‌کردند و شرط قیام به وظایف حکومتی را با اقبال عامه به آنها مشروط می‌کردند.»

بدین ترتیب خود این امر نشان دهنده آن است که روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه از آغاز الی الان «همه مسئولیت و مبارزه و رویکرد قدرت طلبانه اقتصادی و سیاسی و اقتصادی خودشان را تنها در چارچوب همان فقه دگماتیستی حوزه‌های فقهی توجیه و تعریف می‌کردند نه برعکس» و همین امر باعث گردیده است تا مبارزه ضد استعماری و ضد استثماری و ضد استبدادی سید جمال در مقایسه با مبارزه روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه به صورت یک پارادوکس درآید. به این ترتیب که «روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه از زاویه فقه و کلام حوزه‌ای خودشان با این مؤلفه‌های مبارزه برخورد می‌کنند، در صورتی که سید جمال از زاویه سیاسی در چارچوب گفتمان غیر حوزه‌ای خودش برخورد می‌کرده است». برای مثال «باطل بودن استعمارگران و حکومت آنها برای

بالا بکشند و اصالت‌های ما را خاکستر و دود کنند، ساختمان کمپانی رژی را که در تهران می‌سازند نگاه کنید این همه برج و بارو و آن دیوارهایی که ده متر عرض دارد برای چیست؟ تنباکو که این جور برج و بارو ندارد، این پایگاه سیاسی و نظامی است.»

از بعد از نامه سید جمال است که میرزا حسن شیرازی احساس مسئولیت می‌کند و اعلام می‌کند که «از الان استعمال تنباکو به هر شکل که باشد در حکم محاربه با امام زمان است» و بدین ترتیب است که سید جمال در این رابطه توانست از کانال میرزا حسن شیرازی بزرگترین جنبش نافرمانی مدنی بر علیه کمپانی رژی برپا کند و استعمار انگلیس را وادار به عقب‌نشینی نماید. به بیان دیگر «مبارزه سید جمال اصلاً یک مبارزه فقهی با امپریالیسم انگلستان نبود، بلکه برعکس یک مبارزه مدرن آن هم در شکل جنبش همگانی و فراگیر و توده‌ای جنبش نافرمانی مدنی بود». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در طول هزار سالی که از عمر حوزه‌های فقهی شیعه می‌گذرد، حتی برای یک بار هم «مبارزه روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه با قدرت‌های مسلط مانند مبارزه سید جمال صورت سیاسی نداشته است. بلکه برعکس همه آنها تحت مقولات فقهی حرکت کرده‌اند و همه آنها از مفاهیمی چون غصب و حلال کردن حرام خدا و حرام کردن حلال خدا بهره جسته‌اند.»

باری، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «گفتمان سید جمال (برعکس گفتمان روحانیت حوزه‌های فقهی در طول هزار سال گذشته) از آغاز تا انتها هرگز جوهر فقهی نداشته است و هرگز سید جمال با رویکرد فقهی به مبارزه با قدرت‌های حاکم نپرداخته است.» سید جمال در این مقولات پیوسته «به صورت امروزین و سیاسی نه فقهی برخورد کرده است و با زبان روز برخورد می‌کرده و سخن می‌گفته و در بستر مبارزه ضد انحطاطی اصولاً توجهی مدرن داشته است» و در این رابطه حتی نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه الامله» خود (که خود این عنوان کتاب به معنای بیدار کردن امت و اصلاح کردن دین می‌باشد چرا که «تنزیه الامله» به معنای اصلاح و احیای دین است و ملت در اینجا به معنای دین است و «تنزیه» به معنای تهذیب است و «تنبیه الامه» هم به معنای بیدار کردن امت

می‌باشد)، «به دنبال مشروعه کردن مشروطه بوده است و از مسیر مشروعه کردن مشروطه می‌خواسته از مشروطه یا مقید کردن قدرت سلطان دفاع بکند». تمام اهتمام نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه الامله» بر این امر قرار دارد که «ردائی از فقه و فقاقت و شریعت بر تن گفتمان مشروطه یعنی اولین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا بپوشاند» زیرا نائینی در این کتاب:

اولاً در چارچوب «گفتمان فقاقتی» حوزه‌های هزار ساله فقهی سخن می‌گوید و همچنان مانند دیگر فقهای حوزه دگماتیست فقهی در کادر «مقولات ولایت فقیه و حق فقیه عمل می‌نماید.»

ثانیاً نائینی در کتاب فوق در راستای تبیین گفتمان مشروطیت مانند دیگر روحانیون حوزه‌های فقهی با همان ادبیات دگماتیست فقاقتی توسط «دفع افسد به فاسد» به حمایت از مشروطیت می‌پردازد؛ و در این باب معتقد است که «چون مشروطه کم مفسده‌تر از حکومت استبدادی قبلی قاجار می‌باشد، پس بهتر است.»

ثالثاً استدلال نائینی در این کتاب (در چارچوب همان گفتمان فقاقتی حوزه‌های فقهی شیعه)، بدین ترتیب است که «چون در مشروطه حداکثر بر فقیه ظلم می‌رود (زیرا این تنها فقیه است که از نظر نائینی محق به قدرت حاکم می‌باشد و با حاکمیت استبداد سیاسی غیر فقیهان شخص فقیه است که از حش محروم می‌شود نه مردم)، ولی در عوض ستم از روی مردم برداشته می‌شود»، بنابراین «اصلاً در کتاب تنبیه الامه و تنزیه الامله نائینی در دفاع از مشروطیت سخن از حق مردم نیست، بلکه همه جای آن سخن از حق فقیه است» یعنی از نظر او مانند دیگر روحانیون حوزه‌های فقهی شیعه، «این تنها فقیه حوزه‌های فقهی است که حق حاکمیت و حکومت و قدرت را دارد و لاغیر.»

رابعاً نه نائینی و نه آخوند خراسانی و غیره، یعنی «هیچکدام از فقهای حوزه‌های هزار ساله شیعه حکومت مردمی را مشروع نمی‌دانند» و از نظر همه آنها (از آغاز الی الان)، «مشروعیت حکومت در رویکرد فقاقتی آنها ناشی و نازل از مقام فقیه است که در رأس حکومت قرار دارد و لاغیر». البته در این رابطه رویکرد نائینی و آخوند خراسانی و غیره که از مشروطه

که در چارچوب گفتمان ولایت فقیه او قابل تعریف می‌باشد، منهای اینکه یک گفتمان استبدادساز سیاسی و استبدادساز دینی بر جامعه می‌باشد، خود یک گفتمان صد در صد فقهی و فقه‌ای است» زیرا:

اولاً «گفتمان خمینی یا گفتمان ولایت فقیه خمینی در چارچوب همین رویکرد فقهی و فقه‌ای تبیین شده است». یادمان باشد که خمینی در کتاب ولایت فقیه خود «سلطنت پهلوی دوم را به خاطر اینکه حق فقها می‌دانست، غیر اسلامی تعریف می‌کرد». اضافه کنیم که همین خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خود (که حاصل ۱۳ جلسه درس او در باب موضوع ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸ در مسجد شیخ انصاری بوده است که بعداً جلال الدین فارسی آن را به صورت کتاب ولایت فقیه فعلی درآورده است) منهای اینکه «مشروع بودن حکومت مردمی (مانند آخوند خراسانی و نائینی و حسینعلی منتظری و دیگر فقهای حوزه فقهی هزار ساله شیعه) نفی می‌کند» و منهای اینکه در نظریه استبدادساز ولایت فقیه «اختیار فقیه را تا حد اختیار پیامبر اسلام بالا می‌برد» و منهای اینکه خمینی (در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود) «مشروع بودن حکومت را زائیده تائید فقیه حوزه‌های دگماتیست فقه‌ای تعریف می‌کند»، اصلاً خمینی (برعکس کتاب «کشف الاسرار» که پسا شهریور ۲۰ نوشت، در کتاب «ولایت فقیه» که ۲۴ سال بعد از «کشف الاسرار» مطرح کرده است) «ضد مشروطیت می‌باشد» و در ولایت فقیه (در چارچوب فقه حوزه‌های فقهی و فقه‌ای) گفتمان مشروطیت را با گفتمان فقه‌ای شیخ فضل‌الله نوری رد می‌کند. نباید فراموش کنیم که همین خمینی در کتاب کشف الاسرارش (که در فرایند پسا شهریور ۲۰ در رد احمد کسروی نوشته است)، با همین فقه حوزه‌های فقهی از حامیان مشروطیت و سلطنت و رویکرد مدرس بوده است. ◇

ادامه دارد

در حوزه‌های فقه‌ای دگماتیستی دفاع می‌کردند، تنها در برابر رویکرد ارتجاعی و استبدادساز ولایت فقیه افرادی چون شیخ فضل‌الله نوری و حواریونش قابل دفاع است، زیرا از جایگاه بهتری در بستر گفتمان مشروطیت برخوردار می‌باشد. نباید فراموش کنیم که شیخ فضل‌الله نوری و حواریونش در مبارزه با مشروطه خواهان و گفتمان دوران‌ساز مشروطیت، «گفتمان مشروطه ولایت فقیه را در برابر گفتمان مشروطیت قرار می‌دادند» و با حمایت از استبداد محمد علی شاه قاجار و پشتیبانی روسیه تزاری می‌کوشیدند «هر گونه رویکرد نظام‌مند در راستای مادیت پیدا کردن قدرت توده‌ها در برابر طبقه حاکم را به چالش بکشند»؛ و رویکرد «قانون‌گذاری زمینی توسط مجلس اول مشروطیت را در برابر قانون‌گذاری آسمانی فقه ارتجاعی حوزه فقه‌ای را به چالش بکشند.»

«حمایت سید جمال (در چارچوب گفتمان خودش)، از پروسس گفتمان مشروطیت (قبل از تکوین انقلاب مشروطیت اول)، توسط دست پرورده‌های او (مثل سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی که از روحانیت برجسته عرصه اعتلای جنبش مشروطیت در داخل کشور بودند)، نه به خاطر مشروطه فقهی (آنچنانکه نائینی و آخوند خراسانی و یا شیخ فضل‌الله نوری و خمینی می‌گفتند)، بوده است، بلکه برعکس به خاطر این بوده است که سید جمال گفتمان مشروطه را یک نظریه جدید در عالم سیاست می‌دانست و مشروطه را مقید کردن قدرت مطلقه حاکمیت تعریف می‌کرد». در این رابطه این گفته‌های سید جمال می‌تواند ترازوی داوری ما در باب گفتمان سید جمال قرار بگیرد:

۱ - سید جمال هر وقت که می‌خواست سوگندی یاد کند می‌گفت: «به عزت حق و به سر عدالت سوگند.»

۲ - سید جمال به کرار می‌گفت: «هر کس از حکام بترسد او را بیچاره و بینوا بدانید.»

۳ - او همچنین در این رابطه می‌گفت که «زنجیر و قیدی که بر بدن انسان می‌زنند، از قیدی که بر عقول و افکار می‌زنند سبک‌تر است.»

ل - برای فهم جوهر سیاسی گفتمان سید جمال بهتر است که گفتمان سید جمال را با گفتمان فقه‌ای خمینی مقایسه کنیم چراکه «گفتمان فقه‌ای خمینی

رابطه «دین و توحید»

با مثلث «دنیا، آخرت و قدرت»

در رویکرد پیامبر اسلام در قرآن و امام علی در نهج البلاغه

- ۶- اعلام توحید بین تعهدات فردی با مسئولیت‌های اجتماعی توسط پیامبر اسلام با شعار: «من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم - هر که روزی را سپری کند بی آنکه در کار مسلمانان کوششی کرده باشد مسلمان نیست.»
- ۷- اعلام توحید بین پراکسیس باطنی با پراکسیس اقتصادی - اجتماعی توسط پیامبر اسلام با شعار: «زهاد باللیل اُسدّ بالنهار - پارسایان شب و شیران روز.»
- ۸- اعلام توحید فرد و جامعه توسط پیامبر اسلام با شعار: «ان اموال العامه هی اموال للشعب بکامله - اموال عمومی از آن همه جامعه است.»
- ۹- اعلام توحید غیب و شهادت توسط پیامبر اسلام با شعار: «أبی الله أن یجری الأشیاء إلاّ باسبابها - خداوند از این که امور جز با عوامل و شرایط و وسایلش جریان یابد، ابا دارد.»
- ۱۰- اعلام توحید در عرصه اختلاف اندیشه‌ها توسط پیامبر اسلام با شعار: «ان فی اختلاف علما امتی رحمه - اختلاف دانشمندان یک ملت با هم رحمت است.»
- ۱۱- اعلام توحید در عرصه اندیشه‌های بشری توسط پیامبر اسلام با شعار: «اطلبوا العلم ولو فی الصین - دانش را بجوئید حتی اگر در چین باشد.»
- ۱۲- اعلام توحید راه خدا و راه اندیشه انسان توسط پیامبر اسلام با شعار: «یا ایها الناس اعقلوا عن ربکم وتواصوا بالعقل تعرفوا ما أمرتم به وما نهیتم عنه واعلموا أنه ینجدکم عند ربکم وإنما یرتفع العباد غدا فی الدرجات الزلفی علی قدر عقولهم - ای مردم، در باره پروردگارتان تعقل نموده و یکدیگر را به خردورزی سفارش کنید تا وظایف خود از قبیل امر و نهی الهی بشناسید و بدانید که خرد منزلت شما را نزد پروردگارتان بالا می‌برد و بندگان در فردای قیامت بر حسب عقل و خردشان به درجات
- قرب الهی ارتقا می‌یابند.»
- ۱۳- اعلام توحید انسان با عملش در پروسه شدن توسط پیامبر اسلام با شعار: «اعملی یا فاطمه، فانی لا أغنی عنک من الله شیئاً - فاطمه خودت عمل کن که من در پیشگاه خدا هیچ کاری برای تو نمی‌توانم بکنم.»
- ۱۴- اعلام توحید مبارزه دینی و مبارزه سیاسی توسط پیامبر اسلام با شعار: «افضل الجهاد کلمه حقّ عند سلطان جائر - بهترین جهاد، سخن حق در پیش پادشاه ستمکار است.»
- ۱۵- اعلام توحید بین آگاهی و خودآگاهی با ایمان در انسان مؤمن توسط پیامبر اسلام با شعار: «الحکمه ضالّه المؤمنین - حکمت یا آگاهی و شناخت حق گمشده مؤمن است.»
- «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء - علم و آگاهی نوری است که خداوند در دلان که می‌خواهد می‌افکند.»
- ۱۶- اعلام توحید بین انسان با مسیر الی الله در بستر حرکت نفسانی خود توسط پیامبر اسلام با شعار: «الطرق

الی الله بعدد نفوس الخلائق - راه‌های به سوی خدا
به شماره افراد انسان است.»

۱۷ - اعلام توحید خدای هستی در تمام وجود،
توسط پیامبر اسلام با شعار: «الله اعلی و اجل - تنها
الله بلند مرتبه و بزرگ است.»

«الله الذی لا الهه غیره - الله همان کسی است که جز
او معبودی نیست.»

۱۸ - اعلام توحید رسالت توسط طرح ختم نبوت
و ختم ولایت به وسیله پیامبر اسلام: «من کنت
مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد
من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله - هر
آن کس که من مولای اویم، پس همین علی مولای
اوست. بار خدایا، دوست بدار آن کس را که علی
را مولای خود گرفته و دشمن بدار آن را که او را
دشمن می‌دارد و یاری کن آن را که وی را یاری کند
و خوار کن آن را که او را رها کند.»

۱۹ - اعلام توحید بین قرآن و سنت خود پیامبر
اسلام با شعار: «انی قد خلفت فیکم ثنتین: کتاب
الله و سنتی - من دو چیز را به جانشینی خود در
میان شما می‌گذارم. کتاب خدا و سنتم.»

۲۰ - اعلام توحید بین بودن و شدن انسان در مسیر
تکامل وجودی توسط پیامبر اسلام با شعار: «رب
زدنی تحیرا - پروردگارا حیرت مرا زیاد کن.»

۲۱ - اعلام توحید بین توحید انسانی و توحید در
الوهیت توسط پیامبر اسلام با شعار: «قولوا لا الهه
إلا الله تفلحوا - بگوئید غیر الله، اله دیگری وجود
ندارد تا رستگار بشوید.»

۲۲ - اعلام توحید بین زیبایی‌های روحی و جسمی
در وجود انسان توسط پیامبر اسلام با شعار:
«کلمینی یا حمیراء - با من حرف بزن، گلگونه من.»

۲۳ - اعلام توحید بین معاد و معاش در دنیا توسط
پیامبر اسلام با شعار: «من لا معاش له لا معاد له -
هر که زندگی مادی ندارد زندگی اخروی هم ندارد.»

۲۴ - اعلام توحید بین وحی نبوی و اخلاق مکرمتی
در انسان توسط پیامبر اسلام با شعار: «علیکم

بمکارم الأخلاق، فإن الله عزوجل بعثنی بها - بر
شما باد اخلاق مکرمتی، به تحقیق پروردگارم برای
آن مرا مبعوث کرد.»

۲۵ - اعلام توحید بین شناخت خداوند و شناخت
خودی در انسان با شعار: «من عرف نفسه فقد
عرف ربه - هر کس خود را بشناسد پروردگار خود
را شناخته است یا می‌شناسد.»

۲۶ - اعلام توحید بین مؤمنین و اهل ایمان یا
نمایش وحدت در عین کثرت و کثرت در عین
وحدت اهل ایمان توسط پیامبر اسلام با شعار:
«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ وَتَرَاحِمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ
مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ
الْجَسَدِ بِالسَّهْرِو الحمى - مثل مؤمنین مثل اعضای
یک پیکر است، همین که یک عضو به درد آید،
سایر اعضا هم به درد می‌آیند.»

۲۷ - اعلام توحید بین درون و برون انسان توسط
پیامبر اسلام با شعار: «إنما الأعمال بالنیات -
اعمال انسان‌ها به نیت‌های آنها بستگی دارد و
وحدت همه انسان‌ها و بشریت به خاطر انسان
بودن و حقوق انسانی آنها تنها به خاطر انسان
بودن آنها می‌باشد.»

«ایها الناس ان ربکم واحد و ان اباکم واحد کلکم
لآدم و آدم من تراب. ان اکرمکم عندالله اتقیکم و
لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی - ای مردم
همه شما مخلوق خدای واحد هستید و از آدم و
خاک می‌باشید، پس برتری نژادی معنی ندارد و
معیار برتری تنها تقوی است نه چیزی دیگر.»

۲۸ - اعلام توحید بین ایمان هر کس با تجربه دینی
خودش توسط پیامبر اسلام با شعار: «لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍّ
مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَكَفَرَهُ - اگر ابوذر از ایمان قلبی
سلمان آگاهی پیدا کند در مقایسه با ایمان خودش
سلمان را تکفیر می‌کند.»

۲۹ - اعلام توحید انسان‌ها بر پایه نیک سرشت
بودن آنها در زمان تولد توسط پیامبر اسلام با
شعار: «کل مولود یولد علی الفطره - همه انسان‌ها

در زمان تولد نیک سرشت به دنیا می آیند.»

۳۰ - اعلام توحید شناخت و واقعیت در عرصه دستیابی انسان به واقعیت از طریق معرفت انسانی توسط پیامبر اسلام با شعار: «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ - خداوندا انسان و جهان و واقعیت برونی و درونی را آنچنانکه هست دریافت کنم.»

۳۱ - اعلام توحید بین تکلیف شریعت و توان متوسط انسانها توسط پیامبر اسلام با شعار: «بُعِثْتُ عَلَى الشَّرِيعَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ - خدا مرا بر شریعت و دینی مبعوث کرده است که باگذشت و آسانی همراه می باشد.»

۳۲ - اعلام توحید همه انسانها به لحاظ جنسیتی و نژادی و مذهبی توسط پیامبر اسلام با شعار: «النَّاسُ سِوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمَشِطِ - انسانها مانند دانه های شانه با هم مساوی اند.»

۳۳ - اعلام توحید بین بالائیها و پائینیهای جامعه در بستر جنبش عدالت خواهانه برای همه افراد جامعه توسط پیامبر اسلام با شعار: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُوْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَعَتِّعٍ - هیچ ملتی به مقام قداست نمی رسد مگر آنگاه که افراد ضعیفش بتوانند حقوقشان را از اقویا بدون لکنت زبان مطالبه کنند.»

۳۴ - اعلام توحید مقام انسانها در برابر پرستش خداوند توسط پیامبر اسلام با شعار: «فَإِنَّ اللَّهَ يَكْرَهُ مِنْ عَبْدِهِ أَنْ يَرَاهُ مُمْتَمِيزًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ - خداوند دوست نمی دارد که بنده ای را در میان بندگان دیگر ببیند که برای خود امتیاز ویژه ای در رابطه و پیوند با خداوند قائل شده باشد.»

۳۵ - اعلام توحید همه انسانها در چارچوب مسئولیت انسانی شان نسبت به همدیگر توسط پیامبر اسلام با شعار: «كَلِّكُمْ رَاعٍ، وَ كَلِّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ - همه شما نسبت به یکدیگر مسئولیت متقابل دارید.»

۳۶ - اعلام توحید پراکسیس باطنی با تجربه دینی در انسانهای مؤمن با شعار: «جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ

عَلَى شَهْوَاتِكُمْ تَحِلَّ قُلُوبِكُمُ الْحِكْمَةَ - با هوا و هوس های نفسانی مبارزه کنید تا حکمت در دل شما وارد بشود.»

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ - هر کس ۴۰ روز خود را برای خدا خالص نماید چشمه های حکمت از ضمیرش به مجرای زبانش جاری می شود.»

۳۷ - اعلام توحید اجتماعی انسانها بر پایه عدالت خواهی سیاسی و اقتصادی توسط پیامبر اسلام با شعار: «لَا يَنَالُ فِيهِ الْمَلِكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبِرِ وَ لَا الْغِنَى إِلَّا بِالْغَصْبِ وَ الْبَخْلِ - هیچ حاکمی به ملک و سلطنت دست پیدا نمی کند مگر به وسیله جباری و کشتار مردم و هیچ ثروتمندی به ثروت های کثیره دست پیدا نمی کند مگر به وسیله غصب و به زور گرفتن از مردم.»

۳۸ - توحید در عرصه مبارزه ضد استبدادی جامعه توسط پیامبر اسلام با شعار: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالَفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بَفْعَلٍ، وَ لَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ، أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ - اگر کسی با حاکم ستمگری روبرو بشود و بر علیه گفته و عمل او مبارزه نکند آنچنان مرتکب گناه شده است که سزاوار است که خداوند او را به همان عذابی معذب نماید که آن حکمران جائر معذب می کند.»

ادامه دارد

سوره قصص تبیین کننده «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر

توحید عملی در رویکرد قرآن، این شخصیت انسان است که عامل و آمر عمل آنها می‌باشد و از اینجا است که در رویکرد قرآن «نیت عمل از خود عمل افضل است» یعنی «روح عمل، از خود عمل مهم‌تر می‌باشد» و اصلاً در رویکرد قرآن «انسان آن طور عمل می‌کند که نیت دارد» و «عمل نمودار کننده نیت است». پس در آیه اول سوره ملک «توحید افعالی» بر پایه «توحید در ربوبیت» تبیین می‌شود و در چارچوب همین توحید افعالی است که قرآن می‌گوید: «با همه پراکندگی در قدرت‌هایی که در این عالم وجود دارد، همه این قدرت‌ها در یک نقطه متمرکز می‌شود و آن نقطه همان دست قدرت الهی است.»

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ...» - تمام قدرت‌های موجود در هستی در نهایت امر در دست خداوند متمرکز است» و باز در همین رابطه است که در آیه دوم سوره ملک «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...» به تبیین فلسفه «دیالکتیک موت و حیات

۴- قرآن در آیه دوم سوره ملک به تبیین «توحید در عمل» در ادامه «توحید در ربوبیت» و «توحید در فاعلیت» (آیه اول) می‌پردازد. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ» بنابراین پیوند آیه دوم سوره ملک با آیه اول این سوره خود «تبیین کننده دستگاه توحید می‌باشد» که «هدف آن نجات بشر از شرک و ورود به سرزمین توحید واقعی در عرصه عمل و عبادات است» به عبارت دیگر آیه دوم رابطه‌اش با آیه اول (در سوره ملک) اینچنین روشن می‌شود که: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ... - فزون باد خیر و برکت آن خدایی که همه اقتدارها در دست اوست» (توحید در فاعلیت خداوند برای)، «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (توحید در عمل) که در یک نگاه کلی معنی این دو آیه را می‌توان در پیوند با هم اینچنین جمع‌بندی کرد که تنها در صورت «ایمان انسان به توحید فاعلیت خداوند در وجود است که او می‌تواند به توحید در عمل سه مؤلفه‌ای توسط اخلاص و عدالت و وراثت و امامت مستضعفین در جهان و تاریخ دست پیدا کند» و در تعریف همین توحید در عمل است که پیامبر اسلام در تعریف یک ضربه امام علی در غزوه خندق می‌گوید: «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ - یک ضربه علی در روز خندق برتر است از عبادت جن و انس» و در خصوص همین توحید در عمل است که قرآن در آیه ۸۴ سوره اسراء می‌گوید: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ - بگو هر کس در چارچوب راه و روش خودش عمل می‌کند» به بیان دیگر از نظر قرآن در چارچوب «توحید در عمل، عمل انسان مثل خود انسان است» چرا که انسان «شخصیتی» دارد و «شخصیت شخص انسان، غیر از شخصیت انسان است.»

«شخصیت انسان» آنچنانکه در آیه ۸۴ سوره اسراء تعریف شده است، همان «شاکلته و یا ملکات و معارف انسان است» اما شخص انسان همین «فیزیک جسمانی و تن آدمی است» بنابراین در کادر

در انسان می‌پردازد» و می‌گوید: «فلسفه موت و حیات در انسان برای توحید عمل و یا حسن عمل می‌باشد»؛ یعنی قرآن در این آیه می‌گوید آنچه که در بوته دیالکتیک موت و حیات انسان هدف اولی و مقصد می‌باشد، «حسن عمل» (توحید در عمل) است نه «کثرت عمل» و نه «خود عمل».

۵ - قرآن توسط آیات دوم و سوم سوره ملک حقیقت دیگری هم در عرصه «توحید در عمل» بر پایه «توحید در ربوبیت» و «توحید در فاعلیت» مطرح می‌نماید و آن اینکه (در عرصه توحید در عمل در انسان) تا انسان مورد عمل و آزمایش قرار نگیرد، به «کمال» نمی‌رسد و «هیچ انسانی در بدو تولد از شکم مادرش، کامل به دنیا نمی‌آید» و همه انسان‌ها باید در عرصه عمل به کمال دست پیدا کنند.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ - انسان را در رنج و سختی آفریدیم» (سوره البلد - آیه ۴).

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ - فَكَّ رَقَبَتِهِ - فک رقبه چیست؟ و ما ادراک مالعقبه چیست؟» (آیات ۱۲ و ۱۳ - سوره البلد).

«عقبه تنگنای پشت کوه است که گذشتن از آن خیلی مشکل است. در زندگی، در سرنوشت، در تقدیر انسانی، آن «عقبه» تعریف می‌شود. قرآن می‌گوید: «آن عقبه چیست؟ چه می‌دانی آن چیست؟» یکی «فک رقبته» است؛ یعنی «شکرت در آزادی گردنی که از ریسمان بردگی بیرون بیاید». در گذشته کوشش برای اینکه یک گردنی را از ریسمان بردگی بیرون بیاورند، معنایش این بود که ده تومان، بیست تومان روی هم بگذاریم و برویم آن عبدالله را که غلام فلان بابا است از او بخریم و در راه خدا آزادش کنیم. امروز دامنه معنی این چقدر است؟ بعضی‌ها می‌گویند: «حالا که دیگر رقبه یعنی بردگی نیست، پس معنی ندارد، حالا دامنه‌اش این است که می‌بینیم مبارزینی در بعضی از کشورها

حد و محدوده مبارزه‌شان را به این قرار داده‌اند که زندگی‌شان را بگذارند و در خدمت ملت‌هایی قرار بگیرند که برای آزاد شدنشان از بند استعمار به پا خاسته‌اند». «این فَكَّ رَقَبَتِهِ است». پول جمع کنیم تا عبدالله را از او بخریم و آزادش کنیم، امروز دیگر چنین «فک رقبته» ای معنی ندارد و اصلاً نیست و موضوعیت ندارد پس حالا «فک رقبته» چیست؟ حالا «فک رقبه» تلاش ملتی است که دارد برای فک رقبه‌اش با استبداد، استعمار، استثمار، استحمار، امپریالیسم، سرمایه‌داری و ارتجاع می‌جنگد؛ یعنی امروز فَكَّ رَقَبَتِهِ در مسیر سرنوشت ملت در مبارزه با استبداد، استثمار، استحمار یا زر، زور و تزویر تعریف می‌گردد. اینجا است که عقبه در مسیر تکامل تاریخی و معنوی و اجتماعی و مصداقی و تأویلی مادیت پیدا می‌کند» (م. آ. ج - ۲۸ - ص ۶۳۴).

۶ - قرآن در آیه دوم سوره ملک با بیان «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» می‌خواهد بگوید در چارچوب «توحید در وجود» و «توحید بر وجود»:

اولاً هم حیات و هم مرگ امری وجودی هستند نه عدمی.

ثانیاً دیالکتیک در عرصه وجود بر حیات و بر مرگ استوار است و بدون حیات و مرگ دیالکتیک در جهان از بین می‌رود و با نفی دیالکتیک در وجود تکامل و شدن در هستی نابود می‌گردد.

ثالثاً مرگ در دیالکتیک وجود در رویکرد قرآن نیستی نیست و مرگ در دیالکتیک وجود در رویکرد قرآن فقدان حیات نیست، بلکه «آنتی تز وجودی» است که از دل آن «سنتز باز تولید حیات و آفرینش در مرحله متکامل‌تر تکوین پیدا می‌کند» به عبارت دیگر مرگ در بیان قرآن صرفاً نبود حیات و نیستی نیست، بلکه مرگ «تطور و تغییر و انتقال از نوعی حیات به نوع دیگر از حیات است» همچنین «مرگ در رویکرد قرآن، تولد سنتزی از

دل حیاتی به حیات دیگر است.»

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ - عَلَيَّ أَنْ نُبَدِّلَ أُمَّتَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ - وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ - ما نهادیم میان شما مرگ را و نیستیم پیشی گرفته‌شدگان - برای آنکه تبدیل کنیم مثل شما را و در مرحله بعد پدید آوریم‌شان در آنچه که شما نمی‌دانید - گرچه شما دانستید پیدایش نخستین را پس چرا آگاه نشوید» (سوره واقعه - آیات ۶۰ و ۶۱ و ۶۲). باری، خلاصه آنچه که فوقا در رابطه با تفسیر آیات ۱ تا ۴ سوره ملک تبیین کردیم، اینکه اگر انسان توسط تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی بتواند به «توحید در ربوبیت» و در ادامه آن «توحید در فاعلیت» دست پیدا کند، تنها این توحید دو مؤلفه‌ای ربوبیت - فاعلیت است که به عنوان یک جهان بینی می‌تواند بستر ساز توحید سه مؤلفه‌ای عملی در انسان بشود که مؤلفه‌های این توحید عملی انسان عبارتند از:

۱ - توحید فردی یا توحید وجودی و یا توحید اگزیستانسی و یا اخلاص و یا پیاده کردن توحید عالم در ساختمان اگزیستانسی خویش توسط تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی می‌باشد.

«فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ - پس خدا را بخوانید در حالی که دین را خالص برای او بدانید هر چند که کافران اکراه داشته باشند» (سوره مؤمن - آیه ۱۴).

«إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ - مگر مخلصین از بندگان خداوند» (سوره صافات - آیه ۴۰).

«مخلصین کسانی هستند که بعد لجنی‌شان را نفی کرده و در خودشان میرانده و کشته‌اند و محو کرده‌اند و بعد یگانه‌ خدایی شده‌اند و یک توحید وجودی در آنها به وجود آمده است. این پیاده کردن توحید عالم در ساختمان شخصی خودش است» (م. آ - ج ۲۸ - ص ۶۰۷).

«اخلاص عمیق‌ترین کلمه‌ای است که عالی‌ترین درجه کمال انسان را نشان می‌دهد... به نظر من بالاتر از کلمه اخلاص در فرهنگ بشری کلمه‌ای دیگری برای کمال انسانی و وجودی نیست» (م. آ - ج ۱۰ - ص ۱۳۶).

«اخلاص، یکتایی وجودی و به تعبیری، توحید وجودی، وحدت بخشیدن میان اندیشه و عمل است» (م. آ - ج ۲ - ص ۱۶۲).

«اخلاص، یکتایی وجودی آدمی است در راه ایمان، در راه ارزش‌های متعالی انسانی، خویش را به تمامی به خدا سپردن، در راه خلق و از نفی خویش به اثبات خویش رسیدن است» (م. آ - ج ۲ - ص ۱۵۱).

«اخلاص، یکتایی در زیستن، یکتایی در بودن، یکتویی در شدن است» (م. آ - ج ۸ - ص ۱۱۵).

«اخلاص یعنی یکتا شدن، خالص شدن، مگر مفهوم ضدش غش‌دار بودن نیست؟ یعنی چیزی مخلوط و قاطی است و باید تلاش شود به خلوص و بی‌غشی برسد. انسانی که وجودش از دو عنصر متضاد ساخته شده و تکاملش در این است که یک بعدی شود و به اخلاص برسد» (م. آ - ج ۲۸ - ص ۶۰۷). ◇

ادامه دارد

مبانی «اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی

و راه‌های مقابله نظری با

«اخلاق انطباقی» و «اخلاق دگماتیستی» حاکم

اهله و اعراف الباطل تعرف اهله - توکار را واژگونه کرده‌ای، تو به جای اینکه حق و باطل را مقیاس شناخت افراد قرار بدهی، شخصیت‌ها و افراد را مقیاس حق و باطل قرار داده‌ای، اول خود حق را بشناس، آن وقت اهل حق را خواهی شناخت و همچنین خود باطل را بشناس آن وقت اهل باطل را خواهی شناخت.»

رابعاً درس دیگری که امام علی در گفته‌های فوق (خطبه ۱۲۶ نهج‌البلاغه) به ما می‌آموزد «اصل تساوی در تقسیم بیت‌المال بین تمامی مردم جامعه می‌باشد». یادمان باشد که عقیل برادر بزرگتر امام علی بوده است؛ و امام علی برای عقیل احترام وافر قائل بوده است؛ و آنچنانکه در خطبه فوق (خطبه ۲۲۴ نهج‌البلاغه) شاهدیم امام علی دلش به حال او می‌سوخته و از اینکه فقیر و نابینا بوده است به او ترحم می‌ورزید، طبیعی است که در شرایطی که امام علی به حکومت رسیده و برادر بزرگتر و نابینا و فقیرش برای کسب سه کیلو گندم اضافه بر سهمش نزد او آمده، عقیل توقع داشت که امام علی به این حداقل خواسته او پاسخ بدهد ولی برعکس عقیل، «امام علی در برابر خواسته عقیل خودش را در برابر یک انتخاب بزرگ می‌بیند و آن اینکه باید

ثالثاً درس دیگری که امام علی در گفته‌های فوق خود (خطبه ۱۲۶ نهج‌البلاغه) به ما می‌آموزد اینکه در اجرای «عدالت اجتماعی» نباید رابطه عاطفی و خویشاوندی و بزرگی شخصیت‌ها (حتی اگر عقیل برادر بزرگت هم باشد) چشم ما را پر کند، بلکه برعکس آنچنانکه امام علی در کلمات قصار شماره ۲۶۲ در پاسخ به حارث بن حوث می‌گوید: «معیار عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت حقوقی و قضائی در جامعه باید فقط و فقط خود حق و باطل باشد نه شخصیت‌ها و خویشاوندان و رابطه‌های قومی و قبیلگی.»

«و قیل إنَّ الحارث بن حؤط أتاه فقال أتراني أظن أصحاب الجمل كانوا علي ضلالة. فقال عليه السلام: يا حارث إنك نظرت تحتك و لم تنظر فوقك فحزرت إنك لم تعرف الحق فتعرف من أتاه و لم تعرف الباطل فتعرف من أتاه - گفته‌اند که حارث بن حوث نزد امام علی آمد و (خطاب به امام علی به صورت استفهام انکاری پرسید) آیا می‌پنداری که من گمان می‌کنم که حرکت اصحاب جمل بر گمراهی می‌باشد؟ امام علی در پاسخ به او گفت: ای حارث، به خاطر اینکه تو کوتاه‌بینانه نگرستی نه عمیق و زیرکانه، این امر باعث گردیده است تا تو سرگردان بمانی. اشکال تو در این است که تو «حق را نشناخته‌ای تا بدانی اهل حق چه کسانی هستند» و «باطل را هم نشناختی تا اهل آن را بشناسی» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - کلمات قصار - شماره ۲۶۲ - ص ۵۲۱ - سطر ۴ به بعد).

قابل ذکر است که طه حسین ادیب و نویسنده معروف مصری در کتاب «علی و بنون» پاسخ امام علی به سؤال کننده فوق در باب رهبران جنگ جمل یعنی طلحه و زبیر به شکل دیگری مطرح می‌کند او می‌گوید: «در جریان جنگ جمل مردی دچار تردید می‌شود و با خود می‌گوید: «چطور ممکن است که شخصیت‌های بزرگی چون طلحه و زبیر بر خطا باشند؟» سؤال و تردید خودش را با امام علی در میان می‌گذارد و از امام علی می‌پرسد که: «مگر ممکن است که چنین شخصیت‌های بزرگی بر خطا روند؟» امام علی در پاسخ او می‌گوید: «انک لملبوس علیک، ان الحق و الباطل لا يعرفان باقدار الرجال، اعراف الحق تعرف

تعریف می‌گردد، «انسان با مسئولیت اجتماعی تعریف می‌شود». آنچنانکه امام در خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه در خصوص جایگاه مسئولیت اجتماعی اینچنین سخن می‌گوید:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ أَحْسَنَ أَوْلِيَاءَهُ وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَدَرَعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ فَمَنْ تَرَكَ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَشَمَلَهُ الْبَلَاءَ وَذِيَّتْ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ وَ أَدِيلُ الْحَقِّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سِيمَ الْخُسْفِ وَ مَنَعَ النَّصْفِ - اسْتِنْهَاضِ النَّاسِ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ أَغْرَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْرَوْكُمْ فَوَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَاذَلْتُمْ حَتَّى سُنَّتْ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانُ وَ هَذَا أَخُو غَامِدٍ قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ وَ قَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بِنَ حَسَّانَ الْبَكْرِي وَ أَرَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَاحِلِهَا وَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمَعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حَجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَانِدَهَا وَ رُعْتَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِرْجَاعِ وَ الْأَسْتِرْحَامِ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَ لَا أَرِيْقَ لَهُمْ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَ اللَّهُ يَمِيتُ الْقُلُوبَ وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِمْ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرَّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ فَفَقِّحُوا لَكُمْ وَ تَرَحَّأ حِينَ صَرْتُمْ غَرَضًا يَرْمِي يَغَارَ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغَيِّرُونَ وَ تَغْرُونَ وَ لَا تُغْرُونَ وَ بَعْضِي اللَّهُ وَ تَرْضُونَ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هَذِهِ حَمَارَةٌ الْقَيْظِ أَمْهَلْنَا بِنَسِخِ عَنَا الْحَرِّ وَ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هَذِهِ صَبَارَةٌ الْقَرِّ أَمْهَلْنَا بِنَسِخِ عَنَا الْبَرْدِ كُلُّ هَذَا فِرَارٌ مِنَ الْحَرِّ وَ الْقَرِّ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَ الْقَرِّ تَغْرُونَ فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ مِنَ السَّيْفِ أَفْرٌ - البرم بالناس يا أشباه الرجال ولا رجال حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عَقُولُ رِبَاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أُرْكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدْمًا قَاتَلْتُمْ اللَّهَ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُمُونِي نَعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِضْيَانِ وَ الْخِذْلَانَ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قَرِيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَ لَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ اللَّهُ أَبُوهُمْ وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغَتْ الْعِشْرِينَ وَ هَا أَنَا

اصل تساوی در تقسیم بیت‌المال مسلمین که برای امام علی اصل زیربنائی می‌باشد و امام علی توسط آن جوهر فلسفه اخلاق تطبیقی خود را تعریف می‌کند، به چالش بکشد» لذا در این رابطه است که با داغ کردن آهن و نزدیک کردن به دست عقیل «امام علی در چارچوب اخلاق تطبیقی خود و بر پایه تعریف عدالت به عنوان جوهر اخلاق تطبیقی می‌خواهد این پیام را برای همیشه به بشریت بدهد که ظلم در حکومت از ظلم در تقسیم بیت‌المال، بین تمامی مردم جامعه، به صورت عدم تقسیم علی السویه شروع می‌شود.»

نکته‌ای که در این رابطه باید به این مطلب اضافه کنیم، اینکه اگر چه آبشخور نظری و عملی خود «اصل تساوی در تقسیم بیت‌المال بین همه افراد جامعه به صورت علی السویه در رویکرد امام علی ریشه در همان اصل عدالت‌طلبی به عنوان جوهر فلسفه اخلاقی تطبیقی دارد» اما نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم، اینکه «بزرگ‌ترین و مهمترین فونکسیون فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی در جامعه، موضوع اصل مسئولیت اجتماعی می‌باشد» چرا که آنچنانکه امام علی در مکتب پیامبر اسلام آموخته بود، اخلاق تطبیقی در اسلام بر پایه «مسئولیت اجتماعی و انسانی» تعریف می‌گردد؛ و بدون «مسئولیت اجتماعی و انسانی» اخلاق تطبیقی قرآن و پیامبر اسلام و امام علی در نهج‌البلاغه، «بلاموضوع» می‌شود؛ و در این رابطه است که پیامبر اسلام می‌فرماید: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ فَالْإِمَامُ رَاعٍ وَ هُوَ مَسْئُولٌ أَلَا كَلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ - همانا هر کدام از شما مسئولید امام مسئول مردم است پس همه مسئولید» البته مهمتر از همه اینکه قرآن «انسان را با مسئول بودن تعریف می‌کند.»

«إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا - همانا تمامی مراکز معرفت‌ساز انسان اعم از سمع و بصر و قلب مسئول می‌باشند» (سوره اسری - آیه ۳۶).

باری، در این رابطه است که می‌توانیم به این داوری پردازیم که در رویکرد امام علی در نهج‌البلاغه اگر چه «اخلاق با عدالت» (در مؤلفه‌های مختلف عدالت انفسی، عدالت فردی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی، عدالت حقوقی و غیره)

ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيِّئِينَ وَ لَكُنْ لَا رَأَى لِمَنْ لَا يَطَاعُ - اما بعد جهاد، دری است از درهای بهشت که خداوند به روی خواص اولیاء خود باز کرده است. جهاد لباس تقوی است که بر تن آنان پوشیده است و زره استوار الهی است که آسیب نبیند و سپر محکم اوست. هر که جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند، خداوند لباس ذلت بر تن او بپوشاند؛ و بلا و مصیبت او را فراگیرد؛ و در زبونی و فرومایگی بماند. دل او در پرده‌های گمراهی نهان و حق از او روی گردان و به خواری محکوم و از عدالت محروم شود. آگاه باشید، من شما را شب و روز، مخفی و آشکار برای پیکار با سپاه معاویه دعوت نمودم؛ و به شما گفتم: پیش از آنکه آنها بر شما حمله کنند، با آنان بستیزید. سوگند به خدا هیچ قومی در خانه خود مورد حمله و هجوم قرار نگرفت، مگر اینکه ذلیل شد. شما تکلیف جهاد را به گردن یکدیگر انداختید و از یکدیگر گسیختید و بی‌یاور گشتید تا در نتیجه غارتگرها شما را متلاشی ساختند و بر وطن‌های شما مسلط شدند. اکنون سربازان این غامدی به شهر انبار تاختند و حسان بن حسان بکری را کشتند و مرزبانان شما را از پادگان‌ها بیرون رانده‌اند به من خبر رسیده است که آنها به زن مسلمانی و زن غیر مسلمانی که در پناه اسلام درآمده بود، هجوم برده و خلخال از پا و دستبند از دست آنان در آورده‌اند و این در حالی بوده است که آن ستم‌دیدگان در برابر آن متجاوزان جز زاری و رحمت خواستن سلاخی نداشته‌اند. البته آن غارتگران بدون اینکه زخمی بر یکی از آنها وارد بشود به شهر خود باز گشته‌اند. اگر پس از چنین حادثه‌ای مردی مسلمان از شدت تأسف بمیرد، نه تنها مورد ملامت نخواهد بود، بلکه برعکس مرگ برای انسان مسلمان به جهت تأثر از این حادثه در نظر من امری شایسته است. شگفتا، سوگند به خدا، هماهنگی و اجتماع این قوم بر باطل‌شان و پراکندگی شما در حق خود، قلب را می‌میراند و اندوه را به جان آدمی می‌کشد. زشتی و اندوه بر شما باد، چراکه شما امروز آماج تیرهای دشمن گشته‌اید، غارت می‌شوید و ننگی ندارید با شما پیکار می‌کنند ولی شما به جنگی دست نمی‌گشایید. معصیت بر خدا می‌شود، ولی شما رضایت می‌دهید. هنگامی که در تابستان دستور حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید: این روزها هوا سخت گرم است، به ما مهلت بده تا گرما شکسته شود؛ و هنگامی که در زمستان دستور حرکت به سوی دشمن می‌دهم می‌گویید: این موقع سرما شدید است،

به ما مهلت بده تا سرما از ما دور بشود. شما که از گرما و سرما چنین می‌گریزید، از شمشیر گریزان تر خواهید بود. ای نامردان مردنما و ای کم خردان ناز پرورده، ای کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم. سوگند به خدا، پایان این آشنایی برای من ندامت بود و دستاورد این آشنایی برای من اندوه و حسرت بود. مرگ بر شما باد؛ که دلم از دست شما پر خون است و سینه‌ام مالامال از خشم شما شده است. چراکه غم‌های متوالی را جرعه پس از جرعه به من خوراندید و رأی و نظرم را با نافرمانی و تنها گذاشتن من مختل ساختید تا آنجا که قریش می‌گویند: فرزند ابی‌طالب مردی دلاور است، اما فنون جنگ را نمی‌داند. خدا پدرشان را مزد دهد، کدام یک از آنان بیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده است؟ هنوز بیست سال نداشتیم که پا در معرکه جنگ گذاشتم و اکنون سالیان عمرم از شصت تجاوز می‌کند. ولی چه کنم، آن را که فرمان نبرند سر رشته کار از دستش برون است» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۲۷ - ص ۶۹ - سطر ۱ به بعد).

آنچه که از گفته‌های فوق امام علی (در خطبه ۲۷ نهج البلاغه) برای ما قابل فهم است اینکه:

اولاً موضوع محوری خطبه فوق امام علی (خطبه ۲۷) این است که به امام علی خبر رسیده است که سپاه معاویه به شهر مرزی انبار حمله کرده و پس از کشتن حسان بن حسان بکری فرماندار آن جا، به شهر حمله کرده‌اند و از پای و دست یک زن مسلمان و یک زن غیر مسلمان خلخال و دستبند در آورده‌اند و برده‌اند. این موضوع آنچنان برای امام علی به عنوان مسئول و حکمران جامعه آنها اهمیت دارد که با شنیدن خبر، این خطبه را در برابر مردم مطرح می‌کند و در این خطبه می‌گوید: «اگر از شدت تأسف این امر مسلمانی بمیرد، در نظر من مرگ بر او امری شایسته می‌باشد». بدون تردید مخاطب این سخن امام علی در مرحله اول «خودش است» و امام علی با این جمله به صورت غیر مستقیم به مردم می‌گوید: «اگر من به خاطر تأسف از این موضوع مردم، مرگ برای من شایسته است.»

ادامه دارد